

دوره علوم و معارف اسلام (2)

هو العلیم

امام شناسی

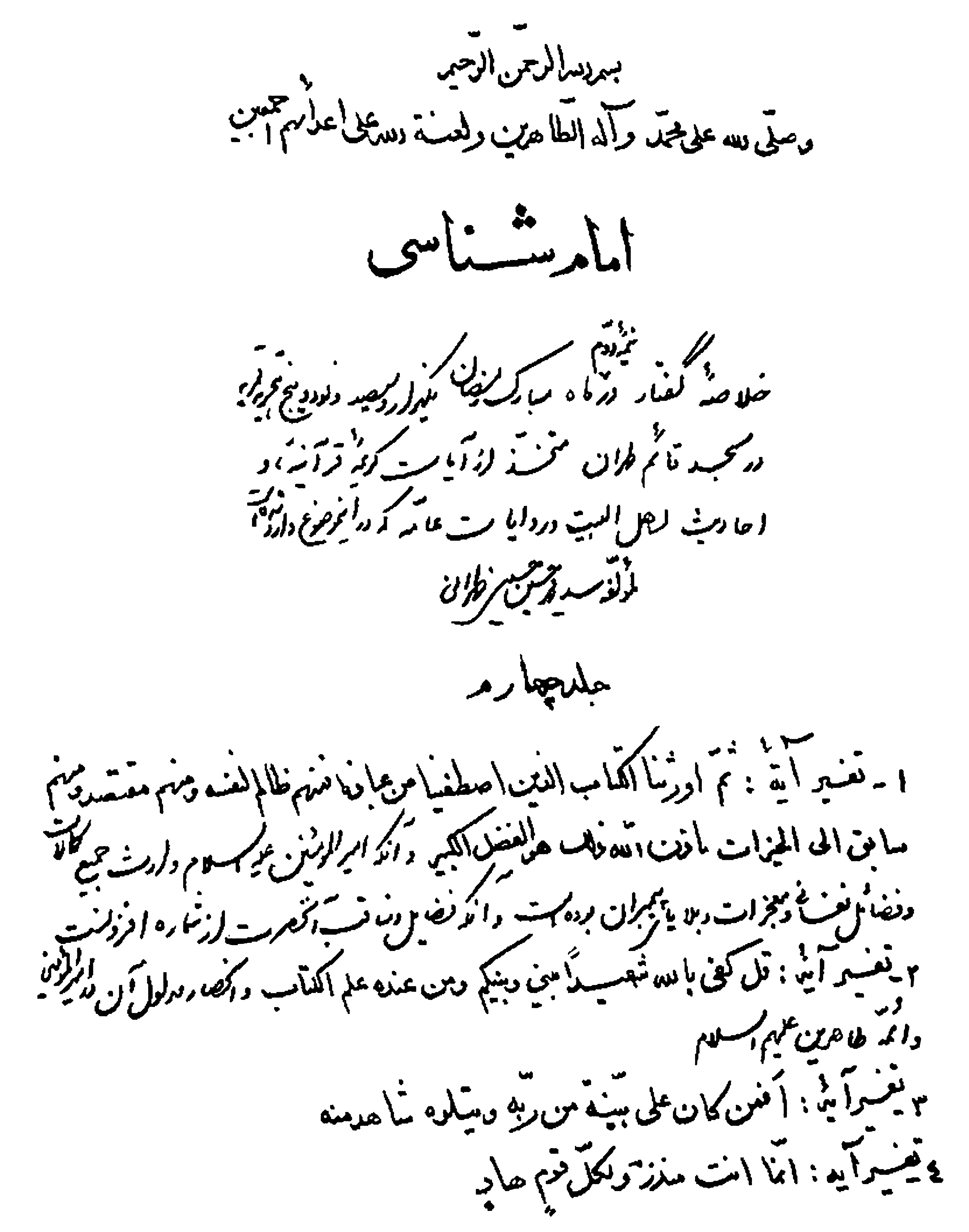
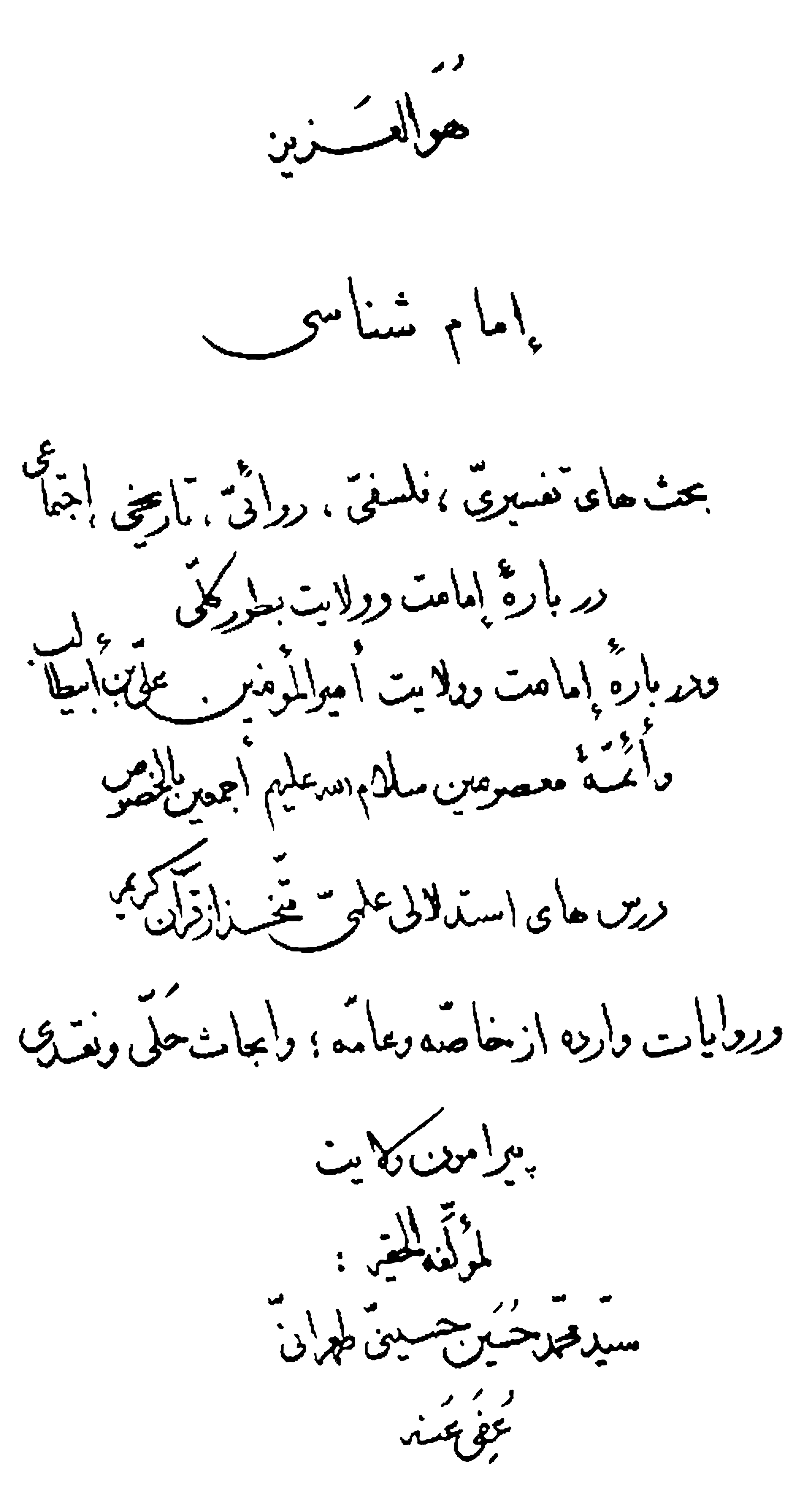
جلد چهارم

(فضائل امیرالمؤمنین علیه السّلام)

تألیف:

حضرت علاّمه آیة اللَه حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

قدّس اللَه نفسه الزّکیة



أهم مطالب و عناوین برگزیدۀ

جلد چهارم امام شناسی (فضائل أمیرالمؤمنین علیه السّلام)

1ـ امام، وارث جنبه‌های روحی و علمی پیامبران است

2ـ ابتلائات و امتحانات عجیب أمیرالمؤمنین علیه السّلام

3ـ أمیرالمؤمنین وارث جمیع کمالات پیامبر اکرم جز نبوّت بوده است

4ـ فضائل أمیرالمؤمنین از شمار بیرون است

5ـ اعلام ممنوعیّت ذکر فضائل أمیرالمؤمنین علیه السّلام توسط معاویه

6ـ تفسیر آیه مبارکۀ ﴿ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ و انحصار مدلول آن در أمیرالمؤمنین و بعد از آنحضرت أئمّۀ طاهرین علیهم السّلام

7ـ تفسیر آیۀ ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ ﴾ و اینکه در این آیۀ مبارکه صاحب بیّنه رسول اکرم و شاهد أمیرالمؤمنین علیهما السّلام هستند

8ـ علّت اختلاف معجزات انبیاء

9ـ بحث پیرامون آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ و اینکه مراد از «هادی» أمیرالمؤمنین و أئمّۀ ‌اهل البیت علیهم السّلام هستند

10ـ‌ صفات امام در دعای روز عرفۀ حضرت سجّاد علیه السّلام

11ـ ضرورت وجود امام

12ـ نقش امام تنها حفظ نظام اجتماعی نیست

# درس چهل و ششم تا پنجاه و یكم: تفسیر آیه:‌ ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا ...﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم‌

و صلی اللَه علی محمّد و آله الطاهرين‌

و لعنة اللَه علی اعدائهم اجمعين من الآن الی قيام يوم الدين‌

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلیّ العظيم‌

 قال اللَه الحكيم فی كتابه الكريم:

 ﴿وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَهَ بِعِبادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَهِ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾[[1]](#footnote-1).

 «و آنچه از كتاب آسمانی قرآن به تو وحی فرستادیم آن حقّ است كه كتب آسمانی قبل از خود را تصدیق می‌كند، به درستی كه پروردگار به بندگانش بصیر و آگاه است. سپس این كتاب را به بندگان برگزیده خود به عنوان ارث سپردیم، بعضی از آنها به نفس خود ظلم كردند و بعضی راه عدالت و میانه‌روی پیمودند و بعضی به واسطه اعمال خیر گوی سبقت را از همگان به اذن خدا ربودند و این همان مقام فضل بزرگ الهی است.»

 آیه اوّل خطاب پروردگار است به حضرت رسول اكرم صلی اللَه علیه و آله و سلم در حقانیّت كتابی كه بر آن حضرت وحی شده است و آن همان قرآن مجید است كه مصدّق تمام كتب آسمانی كه از طرف خدا بر پیغمبران گذشته نازل شده است می‌باشد. آیه دوّم راجع به انتقال همین قرآن كریم است بعد از پیغمبر به عنوان ارث بر بندگان برگزیده خدا.

## معنای كتاب در آیه‌

 گرچه بعضی از مفسّرین در معنی كتاب تردید نموده و گفته‌اند: شاید جنس كتابهای آسمانی باشد یا خصوص تورات و انجیل باشد، لیكن این تردید به كلّی از درجه واقع بینی ساقط است، چون الف و لام كتاب در این آیه برای جنس نیست، و لفظ تورات و انجیلی سابقا در آیات، نگذشته تا به‌عنوان الف و لام عهد، بر آنها دلالت كند بلكه چون در آیه قبل مراد از كتاب مسلّماً قرآن كریم است كه بر پیغمبر وحی شده است و بلافاصله بعد از آن در این آیه ارث كتاب را برای برگزیدگان از بندگان خود قرار داده است یقیناً الف و لام این كتاب برای عهد بوده و دلالت بر همان قرآن مجید دارد، و مفاد و مفهومش این خواهد بود كه همین قرآن را ما به ارث به برگزیدگان از بندگان خود خواهیم داد.

 و علّت آنكه به صیغۀ ماضی بیان می‌كند و می‌گوید: ارث دادیم، برای آن است كه در حكم و قضاء الهی این ارث واقع شده و تسجیل و تثبیت گردیده، مثل آنكه اگر كسی برای فرزند خود وصیّت كند كه مثلا فلان مال را یا فلان كتاب را به او بدهند بعد از تثبیت وصیّت و امضای آن می‌گوید: ای فرزند من وصیت خود را كردم و برای تو فلان مال یا فلان كتاب را دادم. و اهل ادب گویند كه كارهائی كه بعدا به طور حتم و یقین واقع خواهد شد در تعبیر كلام به منزله كارهای واقع شده است. و مراد از ارث قرآن، انتقال قرآن است به وارث از هر جهت، چون حقیقت معنای ارث در هر چیز انتقال آن چیز است به دیگری به طوری كه در همان جهات، آن وارث، قیام به مصالح آن چیز كند و متكفّل امور آن گردد. مثلّا مالی كه از كسی بعد از فوت به دیگری ارث می‌رسد معنیش این است كه آن وارث در حكم آن ارث گذارنده در تمام جهات قرار می‌گیرد و باید به مصالح آن مال از حفظ و رسیدگی و صرف در موارد صحیحه قیام و اقدام كند، و نیز تعلّق ملكیّت آن مال به همان نحو كه بر او بود بر این نیز خواهد شد.

 ارث در سلطنت و حكومت همین معنی را دارد، می‌گویند: فلانی وارث سلطنت پدر شد، یا زید حكومت خود را به فرزندش به ارث سپرد، یا فلانی وارث علم پدر شد، یا فلانی از میان این همه فرزندان پدرش تنها وارث علوم و فنون او شد، یعنی آن علوم و فنون را این فرزند گرفت و از عهده آن برآمد.

## منظور از ارث بردن قرآن‌

 ارث قرآن مجید در این آیه مباركه نیز همین طور است، یعنی خداوند عین آن حقیقتی را كه از قرآن مجید بر پیغمبرش وارد كرده است از ظاهر آن مانند احكام عاّم و خاصّ، مجمل و مبیّن، مطلق و مقیّد، ناسخ و منسوخ، و قصص انبیاء و امت‌های گذشته، اخلاق و معارف دینی، توحید به تمام مراتب آن، و وعظ و وعد و وعید، مصالح و مفاسد و مراتب نفس و ظهور آن در عوالم دیگر، و از باطن قرآن مانند تأویل و تفسیر و كلیّت و تطبیق و جَری و حقائق منطویّه در آیات مانند حقیقت عالم طبع و عالم برزخ و صور مثالی، و عالم عقل و ملائكه و روح و مقامات آنها، و درجات ثواب‌كاران و دركات عاصیان و حقیقت و ادراك توحید خالص و واقعی و كیفیّت احاطه اسماء و صفات الهی بر تمام عوالم و اندكاك اسماء و صفات در ذات، و حقیقت تجلّی بر جمیع جهان‌ها، و آیات الهیّه آفاقیّه و انفسیه و غیر اینها، تمام این حقایق را خدا به وارثان قرآن سپرده است به طوری كه جانشین و نازل منزله رسول خدا در همه این معانی خواهند بود، و حكم وجود باقیه رسول اكرم را در تكفّل و حفظ و قیام به آن و اقدام به مصالح امّت طبق مدلول آن را خواهند داشت.

 بنابراین وارث قرآن یك نسخه تمام نما و كپیه وجود رسول خدا هستند، و قرآن به همان نحوه تجلّی قرآن محكم و قرآن مفصّل‌ ﴿كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾[[2]](#footnote-2)، در وجود وارثین یكی پس از دیگری متجلّی خواهد شد، چون بین ارث گذارنده و وارث یك نسبت واقعی باید باشد، همه چیز به همه كس ارث نمی‌رسد، سلطنت به فرزند وزیر یا وكیل ارث نمی‌رسد، فنّ طبّ طبیب به فرزند فلان روفته‌گر ارث نمی‌رسد علم عالم به فرد جاهل و غیر قابل ارث نمی‌رسد. و از این دریچه می‌توان تماشا كرد كه وارثین قرآن مجید از تمام افراد بشر شبیه‌تر و نزدیك‌تر به پیغمبر اكرم بوده و بلكه در صفات و صفای باطن و استعدادات تلّقی حقایق و بواطن قرآن مانند رسول اكرم وسیع الصدر و قوی القلب می‌باشند.

 و بنابر همین نكته خدا می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا﴾ «كتاب‌

را به بندگان برجسته و برگزیده كه آنها را از میان جمیع بندگان خود اختیار و انتخاب نموده و صافی و پاك آنان را برداشتیم سپردیم»؛ چون معنی اصطفا برگزیدن و انتخاب چیز صافی و بی‌غلّ و غشّ می‌باشد. و جمله مِن عِبادِنا ظاهرا بیانیه است چون عبادنا برای تشریف، اضافه شده است و می‌خواهد بفرماید كه: آن برگزیدگان و وارثان قرآن بندگانی هستند كه به ما نسبت بندگی و عبودیّت دارند، مانند قول خداوند عزّوجلّ: ﴿وَ سَلامٌ عَلى‌ عِبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفى﴾‌[[3]](#footnote-3) «و سلام بر بندگان خدا آنان كه برگزیده است خدا آنان را.»

## تقسیم بندگان خدا به سه دسته‌

 امّا جمله: ﴿فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَهِ‌﴾ ممكن است برای تقسیم عبادنا یعنی بندگان خدا به این سه دسته باشد، بنابر آنكه ضمیر منهم به عبادنا برگردد، و در این صورت این جمله در مقام تعلیل برای جمله قبل خواهد بود، یعنی ما قرآن را به برگزیدگان از بندگان خود دادیم به علّت آنكه همه بندگان ما مساوی نیستند بلكه سه دسته هستند، و البتّه قرآن به بهترین آنها كه سابق بالخیرات هستند به ارث می‌رسد، و بهشت‌هائی كه وعده داد شده است در سه آیه متصّل به این آیه برای آنان خواهد بود: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ‌﴾[[4]](#footnote-4)

 «در آن بهشت‌های ابدی وارد شده و با دستبندهائی از طلا و لؤلؤ زینت شوند و لباس‌های حریر و ابریشم در بركنند و بگویند: حمد و سپاس اختصاص به ذات مقدّس پروردگار ما دارد كه حزن و اندوه را از ما ببرد و پروردگار ما بسیار جرم بخشنده گناهكاران و پاداش دهنده سپاسگزاران است. آن خدائی كه ما را در این خانه ابدی از فضل و كرم خود وارد كرد كه در اینجا ابداًّ سختی و تعب به ما نمی‌رسد و هیچ ناراحتی و ألمی و رنجی برای تحصیل معیشت و زندگی نخواهیم داشت».

 و ممكن است برای تقسیم الذّين اصطفينا باشد یعنی ما قرآن را به برگزیدگان خود ارث دادیم و آنها سه دسته هستند: دسته اوّل ـ افرادی كه به نفس‌های خود ظلم می‌كنند. دوّم ـ افرادی كه راه عدل و انصاف و میانه‌روی را

می‌پیمایند. سوّم ـ افرادی كه با حسنات و خیرات گوی سبقت را از همه ربوده و به اذن خدا از همه سبقت گرفته‌اند. قرآن به نحو ارث به هر سه طائفه رسیده به علّت آنكه همه آنها از برگزیدگان هستند با اختلاف مراتب و درجات. گرچه البتّه وارث حقیقی و كفیل قرآن و قائم به امر آن همان دسته سوّم كه سابقون هستند خواهد بود.

 و این قسم از استعمالات نیز در عرف و محاورات شایع است كه نسبت چیزی كه اختصاص به شخص خاصّی دارد به جمعیّتی كه با آن شخص ارتباط دارند داده شود، مثل آنكه می‌گویند: در فلان مسابقه فلان دسته جایزه گرفت در صورتی كه جایزه اختصاص به یكی از آنها داشته است، یا آنكه بگویند: قرآن بر اهل مكّه نازل شد و سپس بر اهل مدینه با آنكه بر خصوص رسول اللَه نازل شده است. و در قرآن مجید نیز از این قبیل استعمالات بسیار است، در سوره مؤمن آیه ٥٤ می‌فرماید:

 ﴿وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْهُدى‌ وَ أَوْرَثْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ هُدىً وَ ذِكْرى‌ لِأُولِي الْأَلْبابِ﴾.

 «ما به موسی هدایت دادیم و كتاب تورات را به بنی اسرائیل به عنوان ارث سپردیم».

 در حالی كه تورات به همه بنی اسرائیل داده نشد و پس از حضرت موسی به بعض از آنان داده شد. یا اگر مراد از كتاب تورات بخصوص نباشد بلكه همان كتاب آسمانی وحی بوده باشد، آن به خود حضرت موسی به عنوان تورات داده شد، نه به همه بنی اسرائیل.

 لیكن از ملاحظه روایاتی كه در این باب چه از طریق شیعه و چه از طریق سنّت وارد شده است معلوم می‌شود كه این احتمال دوّم قوی‌تر است. و در این آیه خداوند بندگان برگزیده خود را به سه گروه قسمت می‌كند كه آنها در عین آنكه با هم مختلف‌اند و بلكه یك دسته از آنان ستم به نفس خود نموده‌اند در عین حال دارای مزیّت و صفائی بوده و از سایر مردم جدا هستند، و همه آن سه طایفه وارث كتاب‌اند به نحو اجمال، گرچه حقیقت ارث به همان دسته سوّم كه سابقین در خیرات و پیشی گیرندگان در حسنات‌اند مربوط خواهد بود.

 و شاهد بر این آنكه آن بهشت‌های موعود نیز برای همان ستم‌كنندگان به نفس و میانه‌روها و عدالت پیشه‌هاست كه در اثر مغفرت خدا و جزای اعمال به آنها رسیده است.

 چون در آن آیات، آنان خدا را به غفور و شكور می‌ستایند، و این معنی مناسب با گناه و آمرزش و عمل نیك و پاداش آن است، و این راجع به دسته اوّل و دوّم است. دیگر آنكه حمد خدای را به جای آرند آن خدائی كه اندوه و غصّه را از آنان برده و در آن بهشت مخلّد و مكان اقامت دائم از فضل خود بدون تعب و سختی و رنج و ناراحتی داخلشان كرده است. و این فقرات از حمد نیز با دو دسته اوّل مناسبت دارد نه با دسته سوّم كه آنها بدون حساب وارد در بهشت شوند و در حرم امن و امان الهی‌ ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ جای گیرند و با خطاب ﴿یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة﴾ مخاطب شوند.

## وارثین كتاب همه از اولاد فاطمه هستند

 باری در روایات بیان می‌كند كه آن سه دسته همه از اولاد فاطمه علیها السّلام بوده و همه داخل در بهشت شوند، غایة الأمر دسته اوّل با حساب شدید و رسیدن به نتیجه اعمال خود از ظلم به نفس خود، و دسته دوّم با حساب آسان، و دسته سوّم كه وارث حقیقی قرآنند بدون حساب در بهشت داخل گردند.

 از كتاب «كافی» محمّد بن یعقوب كلینی با سند متّصل خود روایت است از احمد بن عمر قال: سالت ابا الحسن الرضا عليه السّلام عن قول اللَه عزّوجّل: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾ ـ الآية،

 فقال: ولد فاطمة عليها السلام، و السابق بالخيرات الامام، و المقتصد العارف بالامام، و الظالم لنفسه الذی لا يعرف الامام‌[[5]](#footnote-5)

 می‌گوید: «از حضرت امام رضا علیه السّلام درباره تفسیر و مراد این آیه شریفه سؤال كردم. حضرت فرمود: بندگان برگزیده، اولاد فاطمه هستند، و سابق به سوی خیرات امام است، و میانه‌رو و عادل، عارف به امام است، و ستمگر بر نفس خود آن كسی است كه امام را نمی‌شناسد».

 و نظیر این روایت را با همین الفاظ (به استثنای ولد فاطمه علیها السّلام) كلینی از سالم از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌كند.[[6]](#footnote-6)

 و نیز ابن بابویه با سند متّصل خود از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌كند البّته به استثنای لفظ ولد فاطمة علیها السلام و لیكن در ذیلش دارد: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها﴾ يعنی المقتصد و السابق‌[[7]](#footnote-7). «افرادی كه در بهشت عدن از این سه دسته وارد می‌شوند دسته دوم و سوم یعنی عارف به امام و خود امام خواهد بود».

 و طبرسی از عبد العزیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه آن ـ حضرت فرمود: الظالم من لا يعرف حق الامام، و المقتصد منا العارف بحق الامام، و السابق بالخيرات الامام، و هؤلاء كلهم مغفور لهم‌[[8]](#footnote-8).

 حضرت صادق نیز آیه را مانند حضرت باقر تفسیر كردند و در ذیل فرمودند: «و این سه دسته همه مورد عفو و مغفرت خدا واقع خواهند شد».

 و ابن بابویه با سند متصل خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه: انه سئل عن قول اللَه عز و جل:

 ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَهِ﴾. فقال: الظالم يحوم حرم نفسه، و المقتصد يحوم حوم قلبه، و السابق يحوم حوم ربه عز و جل‌[[9]](#footnote-9).

 حضرت صادق در تفسیر این سه دسته از برگزیدگان می‌فرماید: «مراد از ظالم به نفس كسی است كه دائماًّ دور حَرم نَفس خود می‌گردد (یعنی فكر نفس خود و منافع و لذّات نفسانیّه است)، و مراد از مقتصد و میانه‌رو كسی است كه دور قلب خود دور می‌زند (یعنی مراقب دل خود بوده معصیتی نكند و طاعتی از او فوت نشود و زنگ و زنگاری بر دل او ننشیند و قلب خود را پیوسته به نور طاعت پاكیزه نگاه دارد)، و مراد از سابقون بالخیرات كسی است كه دائماًّ دور پروردگار خود دور زند و طواف آن كعبه‌

كند (یعنی از نفس و قلب گذشته و در خود وجودی نمی‌بیند و دلی ندارد كه در صدد پاكی و نظافت آن باشد، او دائماًّ ناظر جمال حقّ و تجلّیّات اوست و محو در شعاع صفات و اسماء و فانی در ذات مقدس اوست)».

 و لیكن علّامه طباطبائی از «معانی الاخبار» صدوق از حضرت صادق علیه السّلام بدین قسم روایت كرده‌اند كه: الظالم يحوم حوم نفسه، و المقتصد يحوم حوم قلبه، و السابق بالخيرات يحوم حوم ربه‌[[10]](#footnote-10).

 «ستمگر به نفس دور نفس خود می‌چرخد، و مقتصد دور قلب خود می‌گردد، و سابق به خیرات دور خدای خود طواف می‌كند». و در هر دو صورت مراد و مفهوم یكی است.

## امام، بنده برگزیده از میان بندگان است‌

 و محمّد بن عباس ابن ماهیار كه از موثّقین است در تفسیر خود از ابی اسحاق سبیعی روایت كرده است كه گفت:

 خرجت حاجا فلقيت محمد بن علی عليهما السلام فسالته عن هذه الآية:

 ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾

 فقال: ما يقول فيها قومك يا ابا اسحاق ـ يعنی اهل الكوفة ـ ؟ قال: قلت: يقولون انها لهم، قال: فما يخوفهم اذا كانوا من اهل الجنة؟ قلت: فما تقول انت جعلت فداك؟ قال: هی لنا خاصة يا ابا اسحاق اما السابقون بالخيرات فعلی و الحسن و الحسين عليهم السلام و الامام منا، و المقتصد فصائم بالنهار و قائم بالليل، و الظالم لنفسه ففيه ما فی الناس و هو مغفور له. يا ابا اسحاق بنا يفك اللَه رقابكم و يحل رباق الذل من اعناقكم و بنا يغفر اللَه ذنوبكم، و بنا يفتح و بنا يختم، و نحن كهفكم ككهف اصحاب الكهف، و نحن سفينتكم كسفينة نوح، و نحن باب حطتكم كباب حطة بنی اسرائيل‌[[11]](#footnote-11).

 ابو اسحاق سبیعی می‌گوید: «برای ادای مناسك حجّ از كوفه حركت كردم و وقتی كه خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام رسیدم از تفسیر آیه:

 ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ﴾ از آن حضرت پرسش نمودم حضرت فرمود: قوم شما یعنی اهل كوفه و علمای آنان در معنی وارثین و برگزیده چه نظری دارند؟ عرض كردم: آنها می‌گویند كه: آنان خودشان وارث كتاب‌اند و بندگان برگزیده خدا. حضرت فرمود: اگر آنها اهل بهشت‌اند پس چرا از عذاب خدا در ترس و وحشت‌اند؟ عرض كردم: فدایت شوم پس رأی و نظر شما در تفسیر این آیه چیست؟ حضرت فرمود: این آیه اختصاص به ما دارد. ای ابو اسحاق، سابقون به خیرات علی و حسن و حسین علیهم السّلام و ائمه از ما اهل بیت هستند، و مقتصد و میانه‌رو از ما آن كسی است كه به عبادت مشغول، روزها را روزه و شبها را در محراب عبادت به نماز می‌گذراند، و ظالم به نفس كسی است كه حال او مانند حال سایر افراد مردم است، و البتّه مورد مغفرت و رحمت خدا واقع خواهد شد. ای ابو اسحاق به سبب ما خداوند گردن‌های شما را رهانیده و بند ذلّ و مسكنت و ذلّت كفر و شرك و سایر صفات شنیعه را از شما باز كرده است، و به واسطه سعه رحمت و فیض ما خدا گناهان شما را می‌آمرزد، و به ما خداوند فتح ابواب سعادت و توحید نموده، و به ما ختم ابواب توحید و معرفت می‌شود، و ما كهف و پناهگاه شما هستیم مانند پناه اصحاب كهف، و ما كشتی نجات شما هستیم مانند كشتی نجات نوح، و ما باب آمرزش و در رحمت و مغفرت و ریزش گناهان شما هستیم مانند در آمرزش در بنی اسرائیل».

 و ابن بابویه شیخ صدوق با سند متّصل خود از ابو حمزه ثمالی رضوان اللَه علیه روایت می‌كند كه‌

 قال: كنت جالسا فی المسجد الحرام مع ابی جعفر عليه السّلام اذ اتاه رجلان من اهل البصرة فقالا له: يا بن رسول اللَه انا نريد ان نسألك عن مسالة؟ فقال لهما: سلا عما شئتما. قالا: اخبرنا عن قول اللَه عز و جل:

 ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَهِ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴾ ـ الی آخر الآيتين ـ قال: نزلت فينا اهل البيت. قال ابو حمزة الثمالی: فقلت: بابی‌

انت و امی فمن الظالم لنفسه منكم؟ قال: من استوت حسناته و سيئاته من اهل البيت فهو الظالم لنفسه. فقلت: من المقتصد منكم؟ قال: العابد لله فی الحالين حتی يأتيه اليقين. قلت: فمن السابق بالخيرات؟ قال: من دعا و اللَه الی سبيل ربه و امر بالمعروف و نهی عن المنكر و لم يكن للمضلين عضدا و لا للخائنين خصيما، و لم يرض بحكم الفاسقين الا من خاف علی نفسه و دينه و لم يجد أعوانا[[12]](#footnote-12).

 ابو حمزه ثمالی گوید: «من نزد حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در مسجد الحرام نشسته بودم كه دو نفر از اهل بصره آمدند و عرض كردند: ای فرزند رسول خدا اجازه می‌دهی مسئله‌ای را از تو بپرسیم؟ حضرت فرمود: هر چه می‌خواهید بپرسید. گفتند: از معنی و تفسیر این آیه مباركه می‌پرسیم كه مراد و منظور از وارثین چیست، و برگزیدگان بندگان خدا كیانند؟ حضرت فرمود: این آیات درباره ما اهل بیت نازل شده است. ابو حمزه گوید: من عرض كردم: پدرم و مادرم فدایت باد ستم كننده به نفس خود در شما اهل بیت كیست؟ حضرت فرمود: آن كسی از خاندان رسول خدا كه حسنات و سیّئات او برابر باشد آن ظالم به نفس خود خواهد بود. عرض كردم: میانه‌رو و عادل از شما اهل بیت كیست؟ فرمود: آنكه عبادت خدا را در دو حال (گرفتاری و گشایش، تنگی و فراخی) به جای بیاورد تا زمانی كه مرگ، او را دریابد. عرض كردم: پس سبقت گیرنده به خیرات و اعمال ستوده كیست؟ فرمود: سوگند به خدا كسی كه فقط مردم را دعوت به خدا كند و امر به معروف و نهی از منكر بنماید و بازوی قدرت گمرهان و كمك گمراه كنندگان مردم نباشد، و با خیانت‌پیشگان دوستی ننموده و به عداوت دوستان خدا قیام نكند، و به حكم فاسقان و رأی و قانون آنها راضی نباشد مگر آنكه بر جان و دین خود بترسد و یار و معینی نداشته باشد

## .امام وارث همه علوم قرآن است‌

 و صاحب كتاب «ثاقب المناقب» از ابو هاشم جعفری حدیث كند كه او گوید: من در نزد حضرت ابی محمّد امام حسن عسكری علیه السّلام بودم و از آن حضرت راجع به این آیه سؤال كردم:

 ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَهِ﴾. قال عليه السّلام: كلهم من آل‌

محمد، الظالم لنفسه الذی لا يقر بالامام، و المقتصد العارف بالامام، و السابق بالخيرات باذن اللَه الامام. قال: فدمعت عينای و جعلت افكر فی نفسی ما اعطی اللَه آل محمد، فنظر الی و قال: الامر اعظم مما حدثتك به نفسك من عظم شان آل محمد فاحمد اللَه فقد جعلك مستمسكا بحبلهم تدعی يوم القيامة لهم اذا دعی كل اناس بإمامهم، فابشر يا ابا هاشم و انك علی خير[[13]](#footnote-13).

 ابو هاشم گوید: «چون از حضرت عسكری علیه السّلام از تفسیر این آیه و وارثین كتاب و انقسام آنها به اقسام سه گانه سؤال كردم، حضرت فرمودند: همه اقسام آنها از آل محمّداند، ستمگر به نفس خود كسی است كه به امام خود معترف نباشد و به ولایت او اقرار نكند، و عادل و میانه‌رو كسی است كه معترف به امامت امام خود باشد و او را بشناسد، و پیشی گیرنده به خیرات به اذن خدا خود امام است. ابو هاشم گوید: با بیانات امام راجع به درجات آل محمّد اشك از چشم من سرازیر شد و من با خود در فكر فرو رفتم كه چه اندازه خداوند به آل محمّد از عنایات خود عطا فرموده است! در این حال حضرت به من نظری كرده فرمودند: مطلب از این مقدارها كه تو فكر می‌كنی بالاتر و بزرگتر است، شان آل محمد از اینها بیشتر است، شكر و سپاس خدا را بجا آور كه تو را متمسّك به ریسمان ولایت آنها قرار داده است، و زمانی كه در روز باز پسین هر امّتی را به امامشان بخوانند تو را با ائمه اهل بیت می‌خوانند؛ ای ابو هاشم بشارت باد تو را بدین موهبت الهی».

 محمّد بن یعقوب كلینی با سند خود از احمد بن حمّاد از ابراهیم از پدرش از حضرت ابو الحسن اوّل موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت كرده است كه می‌گوید: «خدمت آن حضرت عرض كردم: آیا پیغمبر اسلام صلّی اللَه علیه و آله و سّلم از تمام پیغمبران در علم و مقامات آنها ارث برده است؟ حضرت فرمود: بلی از آدم ابوالبشر تا آنكه برسد به خود او از همه پیغمبران ارث برده است. خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث ننموده مگر آنكه محمّد از او اعلم و افضل بوده است. عرض كردم: عیسی بن مریم به اذن خدا مرده زنده می‌كرد، فرمود: راست می‌گوئی و سلیمان بن داود زبان مرغان را می‌دانست و حضرت‌

رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم تمام این منازل را طیّ نمود. سلیمان بن داود در وقتی كه هدهد از او ناپدید شد و در امر او شكّ نمود كه شاید تمرّد نموده و به حضورش حاضر نشده است غضب كرد و گفت: ﴿ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ﴾، «چه شده است كه من هدهد را نمی‌بینم یا آنكه او تمرّد نموده و غیبت كرده است.» چون هدهد به حضرت سلیمان آبها را نشان می‌داد و با تیزی چشمی كه داشت جاهای آب را در زمین می‌دید و سلیمان را بر آن مواضع دلالت می‌نمود.

 حضرت سلیمان از غیبت او به خشم آمد و گفت: ﴿لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ﴾‌ «من او را عذاب سختی خواهم كرد یا او را سر خواهم برید یا باید برای من دلیل آورده عذر موجه خود را بر غیبتش بیان كند». حضرت سلیمان به خشم آمد به علت آنكه آب می‌خواست و هدهد او را راهنمائی بر آب می‌نمود و در اثر غیبت بی‌آب ماند، سلیمانی كه باد و مورچه و جنّ و شیاطین و سپاهیان شیاطین همه فرمان‌بر و منقاد اوامر او هستند از علم هدهد بی‌بهره بود و خداوند علمی را كه به این حیوان آموخته بود به او نیاموخته بود و مكان آب را در زیر هوا نمی‌دانست و این مرغ می‌دانست، بنابراین سلیمان در علومش ناقص بود. وَ اللَهُ تَعالی يَقولُ: ﴿وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى‌﴾، و خداوند در قرآن كریم می‌فرماید: «و اگر قرآنی بوده باشد كه با آن كوهها به حركت درآیند، و زمین با آن قطعه قطعه شود، و مردگان با آن به سخن درآیند (همین قرآن است).» این قرآن با این خصوصیّات به ما آل محمّد ارث رسیده است، این قرآنی كه با آن كوهها در گردش آیند و زمین با آن تكّه تكّه گردد و با آن با مردگان تكلّم شود؛ و ما آب را در زیر هوا در مواضع خود می‌دانیم (و محتاج به هدهد و علم او نیستیم)، و در كتاب آفرینش و تكوین، هیچ امری واقع نشده كه خدا اذن در تصرّف آن را به سابقین از پیغمبرانش داده است مگر آنكه علم و اذن در تصرّف آن را به ما آل محمّد داده و آن قدرت و تصرّف را به اذن خود برای ما در امّ الكتاب قرار داده است.

 خدا می‌فرماید: ﴿وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ﴾، و سپس می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾ «هیچ موجودی در آسمان و زمین پنهان نمی‌گردد مگر آنكه در كتاب مبین و آشكار خدا حاضر است»، و در

جائی دیگر می‌فرماید: «ما این كتاب را به بندگان برگزیده و پاك خود به میراث سپردیم.» ما آل محمّد كسانی هستیم كه خداوند ما را برگزیده و سپس كتاب را به ما به ارث داده است، آن كتابی كه در آن علم هر چیز موجود است، فيه تبيان كل شی‌ء»[[14]](#footnote-14)

## امام دارای علوم همه پیامبران است‌

 و از «كافی» با اسناد خود از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل است كه فرمود: يمصون الثمار و يدعون النهر العظيم. قيل: و ما النهر العظيم؟ قال: رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم و العلم الذی اعطاه اللَه. ان اللَه عز و جل جمع لمحمد سنن النبيين من آدم و هلم جرا الی محمد. قيل له: و ما تلك السنن؟ قال: علم النبيين باسره، و ان رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم صير ذلك كله عند امير المؤمنين‌[[15]](#footnote-15)

 حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: «این مردم آب كم غیر متّصل به ماده و چشمه را كه بعضی از اوقات از زمین پیدا می‌شود و وقت دیگر می‌خشكد می‌مكند و لیكن نهر بزرگ و جاری را رها می‌كنند. بعضی گفتند: مراد از نهر بزرگ چیست؟ حضرت فرمود: مراد، رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم است و آن علمی كه خدا به او عنایت نموده است. خداوند عزّوجلّ تمام سنّت‌های پیمبران گذشته را از آدم تا خاتم در وجود مبارك محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم جمع كرده است. عرض كردند: آن سنّت‌ها چیست؟ فرمود: علوم تمام پیغمبران، و محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم همه آن علوم را نزد امیر المؤمنین گذارده است.»

 و از «بصائر الدّرجات» از علی بن نعمان عین این روایت نقل شده است‌[[16]](#footnote-16) و نیز از «كافی» با سند خود از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است كه فرمود: كان جميع الانبياء مائة الف نبی و عشرين الف نبی، منهم خمسة أُولواالعزم: نوح و ابراهيم و موسی و عيسی و محمد صلی اللَه عليه و عليهم، و ان علی بن أبی‌طالب كان هبة اللَه لمحمد و ورث علم الاوصياء و علم من كان قبله. اما ان محمدا ورث علم من كان قبله من الانبياء و المرسلين‌[[17]](#footnote-17).

 «تمام پیغمبران یكصد و بیست هزار نفرند كه از آنها پنج نفر أُولواالعزم (صاحب شریعت و كتاب آسمانی) هستند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد ـ كه درود و صلوات خدا بر محمّد و بر آنان باد ـ. و محمد وارث علوم جمیع انبیاء و پیغمبران مرسل است و علی بن أبی‌طالب موهبت و بخششی است كه خداوند به محمد عنایت كرده است و او وارث علوم تمام پیغمبران و اوصیای آنان است.»

 و از «كافی» و «بصائر الدّرجات» با اسناد خود از ضُرَیس كنانی روایت كنند كه گوید: «من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم و در حضور آن حضرت ابو بصیر نیز بود، حضرت فرمودند: داود پیغمبر علوم تمام پیغمبران قبل از خود را ارث برد، و سلیمان فرزندش تمام علوم داود را ارث برد، و ما ائمه اهل بیت تمام علوم محمد صلی اللَه علیه و آله و سلم را ارث بردیم، و صُحُف ابراهیم و الواح حضرت موسی نزد ماست. ابو بصیر عرض كرد: منظور از صحف ابراهیم و الواح موسی همین علم است (كه برای مردم بیان می‌كنید)؟ حضرت فرمود: ای ابا بصیر این علوم را كه بیان می‌كنیم در هر شب و روز، روز به روز و ساعت به ساعت تازه برای ما پیدا می‌شود (لیكن آن صحف و الواح حقیقت دیگری است كه به نحو كلیّت در وجود ما قرار گرفته و قابل تغییر و حدوث نیست و این علوم روزانه از آن معدن و منبع سرازیر می‌گردد).»

 و از «بصائر الدّرجات» نظیر این روایت از ایّوب بن نوح و محمّد بن عیسی از صَفوان روایت شده است‌[[18]](#footnote-18) و از «كافی» از ابن مسكان از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت است كه آن حضرت فرمود:

 ای ابا محمد ان اللَه عز و جل لم يعط الانبياء شيئا الا و قد اعطاه محمدا جميع ما اعطی الانبياء، و عندنا الصحف التی قال اللَه عز و جل: ﴿صحف ابراهيم و موسى﴾. قلت: جعلت فداك هی الالواح؟ قال: نعم‌[[19]](#footnote-19)

 حضرت فرمود: «ای ابا محمد خداوند عزّوجّل هیچ علمی و موهبتی به پیغمبران نداده است مگر آنكه تمام آنها را مجموعا به محمد صلی اللَه علیه و آله و سلم داده است، و صحفی كه خداوند می‌فرماید: «صحف ابراهیم و موسی» در نزد ماست. عرض كردم: فدایت شوم آیا آن صحف، الواح است؟ فرمود: بلی.»

 و از «كافی» از هارون بن جهم روایت است كه او گفت: از مردی از

اصحاب حضرت صادق علیه السّلام كه اسمش در خاطرم نمانده روایت است از حضرت صادق علیه السّلام كه فرمود: ان عيسی ابن مريم اعطی حرفين كان يعمل بهما، و اعطی موسی اربعة احرف، و اعطی ابراهيم ثمانية احرف، و اعطی نوح خمسة عشر حرفا، و اعطی آدم خمسة و عشرين حرفا، و ان اللَه تبارك و تعالی جمع ذلك كله لمحّمد صلّی اللَه عليه و آله و سلم. و ان اسم اللَه الاعظم ثلاثة و سبعون حرفا اعطی محمدا اثنين و سبعين حرفا و حجب عنه حرف واحد[[20]](#footnote-20).

 «به حضرت عیسی بن مریم از اسماء خدا كه تمام دعوت و معجزات خود را (از مرده زنده كردن و كور مادرزاد و مرض پیس را شفا دادن و خبر دادن به مردم از غیب مانند آنچه را كه می‌خورند یا در خانه‌های خود نگاهداری می‌كنند) بر اساس آن اسم‌ها قرار داده بود فقط دو حرف داده شده بود، و به حضرت موسی چهار حرف عنایت شده بود، و به حضرت ابراهیم هشت حرف، و به حضرت نوح پانزده حرف، و به حضرت آدم بیست و پنج حرف، و به محمّد صلّی اللَه‌علیه و آله و سلّم هفتاد و دو حرف عطا شده است از مجموع اسامی خدا كه هفتاد و سه حرف است، و یك حرف مخزون مكنون، اختصاص به ذات واجب دارد.»

 و از «بصائر الدّرجات» با سند خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت سجّاد علی بن الحسین علیهما السلام روایت می‌كند كه‌ قال: قلت له: الائمة يحيون الموتی و يبرؤن الاكمه و الأبرص و يمشون علی الماء؟ قال: ما اعطی اللَه نبيا شيئا قط الا و قد اعطاه محمدا صلی اللَه عليه و آله و سلم، و اعطاه ما لم يكن عندهم‌ ـ الخبر[[21]](#footnote-21). ابوحمزه گوید: «به حضرت سجّاد علیه السّلام عرض كردم: آیا ائمّه اهل بیت می‌توانند مردگان را زنده كنند؟ و آیا می‌توانند كور مادرزاد را بینا نموده و مریض پیس را شفا دهند؟ و آیا می‌توانند بر روی آب راه بروند؟ حضرت فرمود: خداوند هیچ موهبتی به پیغمبری از پیغمبران خود نداده است مگر آنكه آن را به محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم عنایت فرموده است و علاوه بر آنها چیزهائی به محمد صلی اللَه علیه و آله و سلم عطا فرموده است كه به هیچ یك از آنها نداده است.»

 و از «بصائر الدّرجات» با سند خود از جابر از حضرت امام محمّد

باقر علیه السّلام روایت است كه‌ قال: اعطی اللَه محّمدا صلّی اللَه عليه و آله و سلم مثل ما اعطی آدم فمن دونه من الاوصياء كلهم، يا جابر هل تعرفون (يعرفون ـ خ ل) ذلك‌[[22]](#footnote-22)؟

 حضرت باقر فرمودند: «خداوند به حضرت محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم عنایت فرموده است تمام چیزهائی را كه به آدم ابو البشر و تمام اوصیای او تا خاتم النّبییّن عنایت كرده است، ای جابر آیا این مطلب را شما ادراك می‌كنید؟ (یا آنكه مردم این حقیقت را درك می‌كنند؟.)»

 و از كتاب «اختصاص» شیخ مفید از عبد اللَه بن‌بُكیر هجری از حضرت باقر علیه السّلام روایت است كه فرمود: علی بن أبی‌طالب تحفه و هبه خداست به رسول بزرگوارش محمّد صلّی اللَه‌علیه و آله و سلّم ورث علم الاوصياء و علم ما كان قبله، اما ان محمدا ورث علم من كان قبله من الانبياء و المرسلين.[[23]](#footnote-23)

 «حضرت أمیرالمؤمنین تمام علوم اوصیاء و علوم پیغمبران سابق را ارث برد چون وارث پیغمبر بود، و پیغمبر وارث جمیع انبیاء و مرسلین بودند.»

## امام وارث جنبه‌های روحی و علمی پیامبران است‌

 باری آنچه از مجموع این احادیث استفاده می‌گردد آنكه جمیع كمالات روحی و علمی كه در انبیاء گذشته بوده به حضرت محمد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و از آن حضرت به امیرالمؤمنین علیه السّلام و از او به ائمه اهل بیت علیهم السلام ارث رسیده است، نه تنها در وحی و علوم الهی كه راجع به شرایع آنها بوده است بلكه تمام حالات و صفات روحی و كیفیّت اتّصال آنها به مبدأ اعلی از نقطه نظر اسم خاصی كه به آن اختصاص داشته‌اند، و بلكه تمام معجزات و كراماتی كه به اذن خدا از آنها سر می‌زد همه و همه در وجود مبارك پیغمبر اسلام منطوی و موجود است. چون معجزات انبیاء در اثر قدرت روحی و صفای قلب آنهاست كه امر خدا در آنها تجلّی نموده و از دریچه نفوس طاهره آنها این معجزات به اذن خدا پیدا می‌شود، و چون نفوس آنها متفاوت بوده لذا این تجلّیّات نیز مختلف و از هر پیغمبری یك نوع معجزه خاصّی به وجود آمده است.

 و نیز علوم الهّیه آنها همگی بر یك روش و یك صراط نبوده بلكه از نقطه نظر درك مقام عظمت و توحید خدا هر یك از جنبه خاصّ و اسم مخصوص به بارگاه الهی بار یافته و از مخلصین شده‌اند. و القاب روح اللَه، یا كلیم اللَه، یا خلیل اللَه، یا نَجِی‌

اللَه، یا صفیّ اللَه و أمثال آنها القاب تشریفاتی و اعتباری نیست بلكه حكایت از یك نوع خاصّ از ملكه و كیفیّت مخصوص از نفوس آنها می‌نماید كه جذبات الهی در هر یك از آنها به یك منوال نبوده بلكه هر یك از طریقی خاصّ و روشی مخصوص با صفای باطن خود سیر در اسمی از اسمای الهیّه نموده و حقیقت آن اسم در آنها ظهور پیدا كرده است، و به واسطه آن اسم معجزات و خارق العادات را انجام می‌دادند، و علومی ربّانی از دریچه همان اسم از عالم علم كلّی الهی توسط جبرائیل امین بر قلب آنها سرازیر می‌گردیده است.

 امّا وجود مقدّس خاتم الانبیاء و المرسلین كه جامع جمیع ظهورات اسماء الهیّه هستند دارای نفسی وسیع و قلبی فسیح و دارای اسم اعظم و مقام فناء در اسم احد و ذات مقدّس باری تعالی می‌باشند. لقب خاتم النّبییّن بر آن حضرت اعتبار و تشریف نیست بلكه سعه روح و استعداد سیر در همه اسماء و صفات و تجلّی اسم اعظم و تلّقی آخرین مراتب توحید و فنای در ذات احدیّت و اندكاك و انطوای جمیع عوالم در نفس مبارك آن حضرت بلكه انطواء و اندكاك جمیع علوم و مواهب انبیای گذشته با كمالات روحی و علمی در آن حضرت حكایت از عنوان خاتم النّبییّن می‌كند. همه انبیاء مقدّمة الجیش آن حضرت بوده و هر یك از زاویه‌ای و دریچه‌ای خاصّ و راهی مخصوص به خدا راه یافته و صاحب كمال مخصوص شده‌اند، لیكن نفس بزرگ پیغمبر اسلام از همه زوایا و همه دریچه‌ها و از همه راهها به آن مقام منیع بار یافته و همه اسمای الهیّه در او تجلّی نموده است. بنابراین آن حضرت وارث همه پیغمبرانند و همه زیر نگین آن حضرت واقع و به شرف خدمت و تمسّك و استشفاع متمسّك‌اند.

 «آنچه خوبان همه دارند تو به هزاران مرتبه بالاتر و والاتر از آنها داری».

 بنابراین وجود مبارك آن سرور كاینات دارای علوم همه انبیاء و اوصیاء و دارای همه معجزات آنان و بیش از آنها هستند و لوای حمد در روز بازپسین فقط به دست آن حضرت داده خواهد شد، یعنی پیشوای حمد كنندگان خدا به همان طریقی كه سزاوار مقام حمد اوست.

 تمام این مراتب و درجات و كمالات و فضایل و مزایا و علوم و معجزات و اسماء الهیّه كلّیّه و اسم اعظم از آن حضرت به خلیفه و وصیّ آن حضرت و آئینه‌

تمام نمای آن، وجود مبارك امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام منتقل شد و لوای حمد در روز قیامت از دست آن حضرت به امیرالمؤمنین می‌رسد.

 این مقام وارثّیت در كتاب تكوین و كتاب تشریع است كه علم ما كان و ما یكون الی یوم القیامة و ما هو كائن در صفحه ذهن آن حضرت مشهود و قدرت و عظمت اسماء الهیّه در نفس صافی و ضمیر منیر آن وصیّ، متجلّی و ظاهر است. ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾.

 و بر این اساس است آیه مباركه قرآن‌[[24]](#footnote-24) در قضیّه مباهله كه علی علیه السّلام را نفس رسول خدا می‌داند و روایات بسیاری از طریق شیعه و سنّی كه آن حضرت را نفس رسول خدا شمرده است، و لازمه اتحاد نفس اتّحاد كمالات و معارف است. و علاوه بر این روایات بسیاری از شیعه و سنّی از رسول خدا صلی اللَه‌علیه و آله و سلّم روایت شده است كه آن حضرت امیرالمؤمنین را به حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و یوسف تشبیه نموده و لازمه تشبیه تحقّق صفت مُشبَّه‌به در مشبه است، بلكه در بسیاری از آنها عنوان تشبیه نیست بلكه عنوان مثلیّت و برابری است. ما در اینجا فقط بعض روایاتی را كه از طریق عامّه ذكر شده است نقل می‌كنیم.

## شباهت أمیرالمؤمنین علیه السّلام با پیامبران در ویژگی‌های آنها

 محمّد بن طلحه شافعی‌[[25]](#footnote-25) از بیهقی با سند خود و ابن صباغ مالكی‌[[26]](#footnote-26) از بیهقی در كتابی كه در فضائل صحابه تصنیف كرده است با سند خود از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم روایت كرده‌اند كه‌ قال: من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه، و الی نوح فی تقواه، و الی ابراهيم فی حلمه، و الی موسی فی هيبته، و الی عيسی فی عبادته فلينظر الی علی بن أبی طالب.

 حضرت رسول اكرم فرمودند: «هر كس بخواهد به آدم ابوالبشر نظر كند در علم او، و به نوح در تقوای او، و به ابراهیم در حلم و شكیبائی او، و به موسی در هیبت و جلال او، و به عیسی در عبادت او، باید نظر كند به علی بن أبی‌طالب».

 و فخر رازی در تفسیر آیه مباهله بعد از آنكه می‌گوید كه از آن استفاده می‌شود كه علی نفس رسول خدا بوده است و لازمه‌اش آن است كه چون رسول خدا از جمیع انبیاء افضل و اشرف بوده است علی نیز باید از رسول خدا گذشته از بقیّه انبیاء افضل و اشرف باشد، می‌گوید: و این استدلال به آیه را تایید می‌كند حدیثی كه موافق و مخالف بر آن اتّفاق دارند كه رسول خدا فرمود: من اراد ان يری آدم فی علمه، و نوحا فی طاعته، و ابراهيم فی خلته، و موسی فی هيبته، و عيسی فی صفوته فلينظر الی علی بن أبيطالب.

 «هر كس بخواهد آدم را، در علمش و نوح را در طاعتش، و ابراهیم را در خُلَّتش، و موسی را در هیبتش، و عیسی را در برگزیدگی و خلوصش ببیند باید علی بن أبی‌طالب را ببیند». و سپس گوید: این حدیث دلالت دارد كه تمام كمالاتی كه در آن پیمبران جدا جدا و متفرّق بوده در علی بن أبی‌طالب جمع شده است، و این دلالت دارد بر آنكه علی از تمام پیمبران افضل است. و امّا شیعیان از قدیم الایّام تا این زمان به آیه مباهله استدلال می‌كنند كه علی از همه اصحاب رسول خدا افضل است، چون آیه دلالت دارد كه علی ـ رضی اللَه عنه ـ مثل نفس محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است مگر در آنچه كه دلیل، تخصیص زده است، و نفس محمّد از جمیع اصحاب افضل بوده است پس واجب است كه علی از همه اصحاب افضل باشد.[[27]](#footnote-27)

 و شیخ سلیمان قندوزی حنفی از أبو الحمراء روایت كرده از رسول خدا كه: مَنْ ارَادَ أنْ يَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ، وَ إلی نُوحٍ فی عَزْمِهِ، وَ إلی إبراهيمَ فی حِلْمِهِ، وَ إلی موسی فی بَطْشِهِ، و إلی عيسی فی زُهدِهِ فَلْيَنظُر إلی عَلِیِّ بن أبی طالبٍ. أخرجه أبو الخير الحاكمی.[[28]](#footnote-28)

 رسول خدا فرمود: «هر كس بخواهد آدم را علمش، و نوح را در اراده و عزمش، و ابراهیم را در حلم و بردباریش، و موسی را در زد و خورد و گرفتن و دادن و قوّتش، و عیسی را در زهدش ببیند، باید علیّ بن أبی‌طالب را ببیند.»

 و نیز از ابن عبّاس روایت كرده است كه رسول اللَه فرمودند: مَنْ أرَادَ أنْ يَنْظُرَ

إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ، وَ إلَی نُوحٍ فی حُكْمِهِ، و إلَی إبراهيمَ فی حِلْمِهِ، و إلَی مُوسی فی هَيبَتِهِ، و إلَی عِيسی فی زُهْدِهِ فَلْيَنظُرْ إلی علیِّ بنِ أبی طالبٍ. أخرجه الملّا فی سيرته[[29]](#footnote-29).

 «هر كس بخواهد به آدم نظر كند در علم او، و به نوح نظر كند در حكم و فرمان و قضاوت او، و به ابراهیم در حلم او، و به موسی در هیبت او، و به عیسی در زهد او باید نظر كند به علیّ بن أبی‌طالب». و این حدیث را ملّا علی متّقی در «كنز العمّال» آورده است.

 و محبّ الدّین از أبو الحمراء روایت كرده كه قال: قالَ رسولُ اللَه صلّی اللَه عليه و آله و سلّم: مَن ارَادَ أن يَنظُرَ إلَی آدَمَ فی عِلْمِهِ، و إلَی نُوحٍ فی فَهْمِهِ، وَ إلی إبراهيمَ فی حِلْمِهِ، وَ إلی يَحْيَی بن زَكريّا فی زُهدِهِ، وَ إلی موسی فی بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُر إلی علیِّ بن أبی طالبٍ. أخرجه أبو الخير الحاكمی.[[30]](#footnote-30)

 رسول خدا فرموده است: «هر كس بخواهد به آدم در علمش، و به نوح در فهم و ادراكش، و به ابراهیم در حلمش، و به یحیی بن زكریّا در زهدش، و به موسی در گیرودار و همّت و پشتكارش نظر كند باید به علیّ بن أبی‌طالب نظر كند». و این روایت را ابو خیر حاكمی با سند خود تخریج كرده است.

 و در پاورقی از ص ٢١٢ از «مناقب» ابن مغازلی گوید كه: این حدیث را خوارزمی در «مناقب» خود ص ٤٩ و ص ٢٤٥، و محبّ الدین طبری در «الریاض النّضرة» ج ٢ ص ٢١٧، و ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ٢ ص ٢٢٩ آورده و گفته است كه: احمد حنبل در «مسند» خود، و بیهقی در «صحیح» خود این روایت را آورده‌اند.

 و همچنین محبّ طبری از ابن عبّاس روایت كرده است كه قال: قالَ رَسُولُ اللَه صلّی اللَه عليه و آله و سلّم: مَنْ أرادَ أن يَنظُرَ إلی ابراهيم فی حِلمِهِ، وَ إلی نوحٍ فی حُكْمِهِ، و إلی يُوسف فی جَمالِهِ فليَنظُر إلی علیِّ بن أبی طالب. اخرجه الملا فی سيرته.[[31]](#footnote-31)

 ابن عبّاس گوید كه رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: «كسی كه بخواهد به ابراهیم در حلم و شكیبائی او، و به نوح در حكم و فرمان و قضاوت او، و به یوسف در

جمال او تماشا كند باید تماشای علیّ بن أبی‌طالب را بنماید». و این روایت را ملّا علی متّقی در «كنز العمّال» آورد است.

 و نیز ابن المغازلی با سند خود از انس بن مالک روایت نموده است كه رسول خدا فرمود: مَن أرَادَ أن يَنْظُرَ إلی عِلْمِ آدَمَ، وَ فِقْهِ نُوحٍ فَلْيَنظُر إلی عَلِیٍ بن أبی طالبٍ.[[32]](#footnote-32)

 «هر كس بخواهد به علم و دانش آدم و فقه نوح بنگرد علیّ بن أبی‌طالب را بنگرد».

 و گنجی شافعی با اسناد متّصل خود از ابن عبّاس روایت كند قال: بَينَما رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه عليه و اله و سلّم جَالِسٌ فی جَماعَة مِن اصحابِهِ اقْبَلَ عَلیٌ فَلما بَصُرَ بِهِ رَسوُلُ اللَه صلّی اللَه عليه و آله و سلّم قال: مَنْ ارادَ مِنْكُم أن يَنظُرَ إلی آدم فی عِلْمِهِ، و إلی نوحٍ فی حِكْمَتِهِ، وَ إلی إبراهيم فی حِلْمِهِ فلينظر إلی علی بن أبی‌طالب.

 ابن عبّاس گوید: «هنگامی رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در میان جمعی از اصحاب خود نشسته بودند كه أمیر المؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام وارد شد. چون نظر رسول خدا به او افتاد فرمود: هر كس از شما بخواهد نظر كند به آدم ابوالبشر در علمش و به نوح در حكمت و اطّلاعش به حقائق اشیاء، و به ابراهیم در بردباری و حلمش باید نظر كند به علیّ بن أبی‌طالب.»

 و سپس گوید: علّت آنكه رسول خدا علی را تشبیه به آدم نمود در علمش برای آن است كه خداوند خواصّ و صفات هر چیز را به آدم آموخت كما قال عَزّوَجَلَّ: ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها﴾.[[33]](#footnote-33) پس هیچ چیز و هیچ حادثه و هیچ واقعه‌ای نیست مگر آنكه علم آن نزد علی است و او می‌تواند درك معانی و حقایق آنها نموده و استنباط فهم آنها را بنماید.

 و علّت تشبیه به نوح در حكمت نوح یا در حُكم نوح چنانچه در روایتی دیگر آمده و شاید صحیح‌تر باشد آن است كه علیّ علیه السّلام بر كفّار و منكران بسیار شدید بود و به مؤمنان بسیار مهربان و رئوف كَما وَصَفَهُ اللَهُ تَعالی فِی القُرآنِ بِقَوْلِهِ: ﴿وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ﴾.[[34]](#footnote-34) و خداوند از شدّت نوح در قرآن كریم خبر داده است كه می‌گوید: ﴿رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً﴾[[35]](#footnote-35).

 و علّت تشبیه او به ابراهیم در حلم ابراهیم خلیل الرّحمن آن است كه خداوند ابراهیم را در قرآن به این صفت می‌ستاید بَقَوْلِهِ: ﴿إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾.[[36]](#footnote-36) بنابراین علیّ بن أبی‌طالب متخلّق به صفات انبیاء و متّصف به اخلاق اصفیاء بوده است.[[37]](#footnote-37)

 و قندوزی حنفی گفته است كه: در كتاب «مناقب» از حسن بن علیّ بن محمّد بن‌جعفر الصّادق بن محمّد الباقر از پدرانش از أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیهم السّلام روایت است كه: قالَ: إنَّ رَسُولَ اللَهِ صلّی اللَه عليه و آله و سلّم نَظَرَ الَیَّ وَ انَا مُقْبِلٌ وَ اصْحابُهُ حَوْلَهُ وَ قَالَ لِی: اما انَّ فِيكَ شِبْهاً مِن عيسَی بنِ مَرْيَمَ، وَ لَوْ لا مَخافَة ان يَقُولَ فيكَ طَوائِفُ مِن امَّتی ما قالَتِ النَّصاری فی عيسَی بنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فيكَ مَقالًا لا تَمُرُّ بِمَلاءٍ مِنَ النّاسِ إلّا أَخَذُوا التُّرابُ مِن تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَبْغُونَ فيهِ البَرَكَة وَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ. فقالَ المُنافِقُونَ: لَمْ يَرْضَ مُحَمَّدٌ الّا ان يَجْعَلَ ابنَ عَمِّهِ مَثَلًا لِعيسَی بنِ مَرْيَمَ، فَانزَلَ اللَهُ تَعالیَ: ﴿وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ\* وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ‌\* إِنْ هُوَ (أی علی) إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَيْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرائِيلَ.﴾[[38]](#footnote-38)

 أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند كه: وقتی من به طرف حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم می‌رفتم و آن حضرت در میان اصحاب خود بودند، همین كه نظر آن حضرت بر من افتاد گفتند: آگاه باش ای علی كه در تو شباهتی به عیسی بن مریم است، و اگر من نمی‌ترسیدم از آنكه طایفه‌ای از امّت من درباره تو بگویند آنچه را كه نصاری درباره عیسی بن مریم گفته‌اند هر آینه درباره تو كلامی می‌گفتم كه پس از آن كلام دیگر بر جماعتی از مردم عبور نمی‌نمودی مگر آنكه خاك زیر قدمهایت را برداشته و برای شفا و بركت می‌بردند. منافقون گفتند: محمّد راضی نشد و اكتفا نكرد تا آنكه پسر عموی خود را مثال عیسی بن مریم قرار داد. در این حال خدا این آیه‌

را نازل نمود: «چون ما عیسی بن مریم را به عنوان مثال شاهد آوردیم قوم تو ای پیغمبر از آن به فغان آمدند و گفتند: آیا معبودها و آلهه ما بهتر است یا او. ای پیغمبر این كلام را نگفتند مگر از روی جدل و خصومت كه حقّاً آنها دشمنانند. او (یعنی علی) نیست مگر بنده‌ای كه ما به او نعمت دادیم و او را مثال و نمونه كامل (مانند عیسی بن مریم) برای بنی اسرائیل آوردیم».

 و سپس قندوزی گوید: و نظیر این روایت را سلمان و به طریق دیگر أبو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است و مطابق مُفاد همین روایت است قول جعفر الصادق علیه السّلام در دعای خود كه عرض می‌كند: اللَهُمَّ قَدْ أجَبْنا داعِيَكَ المُنْذِرَ النَّذيرَ مُحَمَّداً صَلَّيْتَ عَلَيْهِ عَبْدِكَ وَ رَسُولُكَ الَّذی دَعَا النّاسَ إلی وِلَاتِهِ عَلَیٍّ يَوْمَ الغَديرِ الَّذی انعَمْتَ عَلَيْهِ وَ جَعَلْتَهُ مَثَلًا لِبَنِی اسرائِيلَ.[[39]](#footnote-39)

 «بار پروردگارا ما اجابت كردیم دعوت پیغمبرت را كه به سوی تو دعوت می‌كرد، آن پیامبر بیم دهنده و ترساننده محمّد كه تو درودها و تحیّت‌های خود را بر او فرستادی، آن بنده ات و رسولت كه مردم را به ولایت علیّ بن أبی‌طالب در روز غدیر دعوت كرد. علی آن كسی كه او را مورد انعام خود قرار دادی و او را مثال بارز و نمونه ظاهر امامت و ولایت در بنی اسرائیل قرار دادی.»

 و همچنین گوید: احمد حنبل و بزّار و أبو یعلی و حاكم از علیّ بن أبی‌طالب روایت كرده‌اند كه‌ قالَ: دَعانی رَسُولُ اللَه صلّی اللَه عليه وَ آلهِ وَ سلَّم فقالَ: انَّ فِيكَ مَثلًا فی عيسی ابْغَضَتْهُ اليَهودُ حَتَّی بَهَتُوا امَّهُ، وَ احَبَّتْهُ النَّصاری حَتَّی نَزَّلُوهُ بِالْمَنزِلَة الَّتی لَيْسَ فيها. ثُمَّ قالَ عَلِیُّ: وَ إنَّهُ لَيَهْلِكُ فِیَّ اثنانِ: مُحِبُّ مُفْرِطُ يُقرَضُنی بِما لَيْسَ فیَّ، وَ مُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ شَنآنی علی أن يَبْهَتَنی.[[40]](#footnote-40)

 أمیر المؤمنین علیه السّلام گفتند: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم مرا فرا خوانده فرمود: ای علی در تو مثال و شباهتی به عیسی بن مریم است كه یهود او را دشمن داشتند تا به حدّی كه به مادر او تهمت زده و نسبت ناسزا دادند، و نصاری او را به حدّی دوست داشتند كه منزله و مقامی برای او معیّن كردند كه شأن و جای او نبود.

 و سپس علیّ بن أبی‌طالب فرمود كه: درباره من نیز دو دسته به هلاكت می‌افتند؛ اوّل دوستی كه در دوستی آنقدر زیاده روی كند تا مرا در تحسین و تعریف به حدّی رساند كه حدّ من نیست. دوّم دشمن و مُبغضی كه بغض و عداوت او را وادار كند كه به من تهمت زند و نسبت ناروا دهد.»

 و نیز نظیر این روایت را احمد در «مسند» خود مرفوعاً از أمیر المؤمنین علیه السّلام ذكر كرده است.[[41]](#footnote-41)

 و اخباری كه دلالت دارد كه أمیر المؤمنین در حرم خدا وارد شد و روحش محو انوار الهی گردید و در ذات پروردگار فانی شد بسیار است، و البتّه كسی كه دارای چنین صفتی باشد انوار تجلیّات ذات در وجودش متجلّی می‌گردد، ید اللَه و قدرة اللَه و عین اللَه و سمعُ اللَه می‌گردد و معجزات از او به ظهور می‌رسد، و هر چه اندكاكش در ذات مقدّس بیشتر باشد بروز و ظهور صفات خدا كه لازمه ذات است بیشتر در آئینه وجود او تلألؤ می‌كند.

## مزایا و كمالات أمیر المؤمنین علیه السّلام

 ابو نعیم اصفهانی با سلسله سند خود از یحیی بن سعید انصاری از سعید بن مسیّب از أبو سعید خُدری روایت كند كه: قالَ: قالَ رَسُولُ اللَهِ صَلّی اللَه عليه و آلهِ وَ سلَّم لِعَلیٍّ ـ وَ ضَرَبَ بَيْنَ كِتْفَيْهِ ـ يا عَلِیٌ لَكَ سَبْعُ خِصالٍ لا يُحاجُّكَ فِيهنَّ أحَدٌ يَومَ القِيامَة؛ أنتَ اوَّلُ المؤمِنِينَ باللَهِ ايماناً، وَ اوفاهُمْ بِعَهْدِ اللَهِ، وَ أقوَمَهُمْ بِامرِاللَهِ، وَ ارافُهُمْ بِالرَّعِيَّة وَ اقْسَمُهُمْ بِالسَّوِيَّة، وَ اعْلَمُهُمْ بِالقَضِيَّة، وَ اعْظَمُهُمْ مَزِيَّة يَوْمَ القِيَامَة.[[42]](#footnote-42)

 أبو سعید گوید: «حضرت رسول اكرم با دست خود بین دو كتف علی زدند كه فرمودند: ای علی در تو هفت صفت هست كه احدی در روز قیامت نمی‌تواند با تو در آنها برابر شود و هم‌طراز گردد: تو اوّل كسی هستی كه به خدای تعالی مؤمن شدی، و وفا كننده‌ترین مردم به عهد خدا هستی، و راستین‌ترین و محكم‌ترین آنها به امر خدا، و رئوف‌ترین و مهربان‌ترین آنها به رعیّت، و به تساوی قسمت كننده‌ترین آنها، و داناترین آنها به وقایع و امور، و مرافعات و حلّ خصومات، و بزرگترین منزله و رفیع‌ترین درجه آنها در روز قیامت».

 و معلوم است كه رسول خدا به طور اطلاق می‌فرماید ای علی، این صفاتی كه‌

در تواست هیچ كس را در روز بازپسین قدرت برابری با تو نیست، یعنی تمام انبیاء و مرسلین نیز یارای برابری با تو را ندارند، و در این هفت صفت آن درجه و مقامی كه تو طیّ كرده‌ای آنها طیّ ننموده‌اند.

 و نیز أبو نعیم روایت كند با سند خود از انس بن مالك قال: بَعَثَنی النَّبیُّ صلّی اللَه عليه و آله و سلّم الی ابی بَرْزَة الاسْلَمِیِّ فَقالَ لَهُ ـ وَ انَا اسْمَعُ ـ : يَا ابا بَرْزَة انَّ رَبَّ العَالَمِينَ عَهِدَ الَیَّ عَهْداً فی عَلِیِّ بْنِ أبِيطالبٍ فقالَ: إنَّهُ رايَة الهُدی، وَ مَنارُ الايمَانِ، وَ امامُ اوليائی، وَ نُورُ جَمِيعِ مَن اطاعَنی. يَا ابا بَرْزَة عَلِیُّ بنُ ابيطالبٍ امينی غَداً فی القيامَة وَ صاحِبُ رَايَتی فی القِيامَة علی مَفاتيحِ خَزائِنِ رَحْمَة رَبّی[[43]](#footnote-43).

 انس بن مالك گوید: «رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم مرا فرستادند نزد ابو برزة اسلمی، چون خدمت پیغمبر رسید حضرت ـ در حالی كه من می‌شنیدم ـ به او گفتند: ای ابا بَرزه خدای من با من پیمانی بسته است درباره علیّ بن أبی‌طالب و در آن عهد چنین گفته است: علیّ بن أبی‌طالب پرچم و علم هدایت است، و محل روشنائی و نور ایمان است، و پیشوای اولیاء من است، و نور تمام افرادی است كه مرا اطاعت می‌كنند. ای ابا بَرْزه علیّ بن أبی‌طالب در فردای قیامت امین من است و صاحب عَلَم و لوای من است در قیامت بر كلیدهای خزینه‌های رحمت پروردگار من».

 و معلوم است كه چون رسول خدا از همه پیغمبران افضل و اشرف‌اند و هیچ كس از پیغمبران كلیددار خزینه‌های رحمت خدا نیست جز امین رسول خدا علیّ بن أبی‌طالب، پس از حصر این مقام نسبت به او استفاده می‌شود كه حائز مقامی است كه هیچ یك از انبیا ندارند.

 و حموئی در «فرائد السّمطین» و أبو نعیم با اسناد خود روایتی را به اسحاق بن كعب بن عُجرة منتهی كرده كه او از پدرش كعب روایت می‌كند كه قال: قالَ رَسُولُ اللَهِ صلَّی اللَه عليه وَ آلهِ وَ سلَّم: لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإنَّهُ مَمْسُوسٌ فی ذاتِ اللَه تعالَی.[[44]](#footnote-44)

 حضرت رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: «علی را سَبّ نكنید، و او را دشنام ندهید، علی وجودش به ذات مقدّس پروردگار تعالی خورده و فانی در ذات خدا شده، علی دیوانه خدا گشته است».

 و نیز أبو نعیم با سند خود از سلیمان كه او فرزند محمّد بن كعب بن عُجره است از عمّه خود زینب دختر كعب بن عجره كه زوجه ابو سعید خُدری بوده است از ابو سعید خدری روایت كند: قالَ: شَكَی النّاسُ علِيًّا، فَقامَ رَسُولُ اللَهِ صلَّی اللَه عليهِ وَ آلِهِ وَسلَم خَطِيباً فَقالَ: يَا أيُّهَا النَّاسُ لَا تَشكُوا عَلِيًّا فَوَ اللَهِ إنَّهُ لَاخْشَنُ فِی ذات اللَهِ عَزَّ وَ جَل‌[[45]](#footnote-45).

 أبو سعید گوید: «مردم نزد پیغمبر اكرم از علی شكایت كردند، حضرت رسول ایستادند و خطبه خواندند و فرمودند: ای مردم از علی شكایت نكنید، سوگند به خدا كه او در ذات پروردگار عزّ و جلّ بسیار قوی و محكم است، و در ذات خدا مسامحه و مساهله ندارد».

 و قندوزی شافعی نیز نظیر این حدیث را از رسول خدا آورده است و سپس گوید: این حدیث را احمد بن حنبل تخریج كرده است[[46]](#footnote-46).

 و نیز از كعب بن عجره مرفوعاً روایت است كه رسول خدا فرمودند: انَّ عليَّا مَخْشونٌ فی ذاتِ اللَه عَزَّ وَ جَلَّ: «حقّا كه علی در صلابت و استحكام و خشونت در ذات خدا شدید است». و سپس گوید: این حدیث را ابو عمر تخریج كرده است.[[47]](#footnote-47)

 و بر همین اساس بود كه معجزات انبیاء و مرسلین از أمیر المؤمنین سر می‌زد.

 امام فخر رازی در تفسیر آیه شریفه: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً﴾.[[48]](#footnote-48) گوید: وَ لِهَذا قَالَ عَلِیُّ بْنُ أبی طالبٍ ـ كَرَّمَ اللَهُ وَجْهَهُ ـ وَ اللَهِ مَا قَلَعْتُ بابَ خَيْبَرٍ بِقُوَّة جَسَدانِيَّة وَ لَكِن بِقُوَّة رَبَّانِيَّة. وَ ذَلِكَ لانَّ عَلِيًّا ـ كَرَّمَ اللَهُ وَجْهَهُ ـ فی ذَلِكَ الوَقْتِ انْقَطَعَ نَظَرُهُ عَنْ عَالِمَ الاجْسادِ وَ اشْرَقَتِ المَلَائِكَة بِانوارِ عالَمِ الكِبْرِياء فَتَقْوی رُوحُهُ وَ تَشَبَّهَ بِجَواهِرِ الارواحِ المَلَكِيَّة وَ تَلَالَاتْ فِيهِ اضواءُ عالَمِ القُدسِ وَ العَظِمَة فَلَا جَرَمَ حَصَلَ لَهُ مِنَ القُدرَة مَا قَدَرَ بِهَا عَلَی مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ.[[49]](#footnote-49)

 می گوید: «بر همین اصل بود كه علیّ بن أبی‌طالب فرمود: «سوگند به خدا كه من دَر خیبر را به قوّه جسمانی نكندم بلكه به قوّۀ ربّانی از جای برآوردم». و علّت این امر آن است كه علی علیه السّلام در آن وقت نظرش از عالم اجسام و طبع و طبیعت‌

منقطع و جدا بود و فرشتگان عالم كبریا و عظمت خدا از نور جلال و عظمت در دل او افاضه كرده بودند، بنابراین روحش به قوای ملكوتی قوّت گرفت و شباهت به آن حقایق و جواهر ارواح عالم ملكوت پیدا كرد و نورهای شدید عالم قدس و عظمت در وجود او درخشان و متلألأ شد، بنابراین چنان قدرت و قوّتی در او طلوع كرد كه درِ خیبر (را كه چهل و چهار نفر نتوانستند از زمین بردارند او به یك ضربه كند و پرتاب كرد و پل برای عبور لشگر به داخل قلعه خیبر قرار داد، و آن) را چنان از جا بركند كه دیگران أبداً چنین قدرتی در آنها دیده نشد». تا اینجا كلام رازی را نقل كردیم.

## آمدن أمیرالمؤمنین علیه السّلام از مدینه به مدائن برای دفن سلمان (ره)

 ابن شهرآشوب روایت كند از حبیب بن حسن عَتَّكی از جابربن عبد اللَه انصاری كه گفت: «حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام نماز صبح را به جماعت در مدینه با ما خواندند و پس از آن رو به ما نموده گفتند: ای مردم خدا اجر شما را در مرگ برادرتان سلمان، بزرگ قرار دهد. و در آن وقت عمامه رسول خدا را به سر بستند، و دِراعه رسول خدا را پوشیدند و قَضیب رسول خدا را به دست گرفته و شمشیر او را حمایل نموده و بر ناقه عضباء كه از رسول خدا به ارث رسیده بود سوار شدند و به قنبر گفتند: از یك تا دَه بشمار، قنبر گوید: همین كه شمردم ما در مدائن در پشت در خانه سلمان بودیم. زاذان گوید كه چون: مرگ سلمان نزدیك شد من به او گفتم: كه ترا غسل می‌دهد؟ گفت: همان كسی كه رسول خدا را غسل داده است. گفتم: ای سلمان تو در مدائن هستی و او در مدینه است. گفت: ای زاذان چون جانم از بدنم پرواز كرد چانه و لحیه مرا ببند در آن حال صدای چیزی كه به زمین افتد خواهی شنید. زاذان گوید: سلمان روحش از قالب تن پرواز كرد، من چانه او را بستم، در آن حال صدای چیزی كه به زمین سقوط نماید در پشت در شنیدم، در را باز كردم دیدم أمیر المؤمنین علیه السّلام است. حضرت فرمود: ای زاذان بنده صالح و عبد پرهیزگار خدا سلمان جان داد؟ عرض كردم: بلی ای آقای من، حضرت وارد شد و رداء را از روی سلمان كنار زد، سلمان بر روی أمیر المؤمنین تبّسمی كرد. حضرت فرمود: آفرین بر تو ای سلمان، چون به محضر مقدّس رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم رسیدی بگو بعد از تو امّت تو با علی چه‌ها كردند. حضرت مشغول غسل و كفن او شدند و چون بر سلمان نماز گذاردند از آن حضرت صدای تكبیر شدیدی شنیدیم و دو نفر دیگر را دیدیم كه با آن حضرت نماز

می گذارند، چون سؤال كردیم فرمودند: یكی از آنها برادرم جعفر و دیگری خضر علیه السّلام است. و با هر یك از آن دو هفتاد صفّ از ملائكه و در هر صفّی هزار هزار ملك بودند». (حضرت سلمان را در قبر گذاشتند و خاك بر او انباشتند و سپس به مدینه مراجعت كردند و هنوز سپیدی صبح ظاهر نشده بود). و أبو الفضل تمیمی در این قضیّه گوید:

 «تو از من مقدار كمی از عجائب علیّ بن أبی‌طالب شنیدی، و تمام امور علی همیشه عجیب بوده است».

 «دانستی كه در یك شب وصیّ رسول خدا چون دعوت شده بود از مدینه به سرزمین مدائن آمد».

يَثْرِبَ وَ الاصباحُ مَا قَرُبا

 «پس بدن طاهر سلمان را در میان قبر جای داد و سپس قبل از آنكه صبح طلوع كند به سرزمین مدینه برگشت».

 «مانند آصف بن برخیا وصّی سلیمان بن داود كه قبل از یك چشم بر هم زدن و یك مژگان بر هم نهادن از شهر سبا تخت بلقیس را برای سلیمان آورد و موانع و حجابها را پاره كرد».

 «درباره آصف بن برخیا مگر تو تصدیق نكردی لیكن می‌گوئی كه من درباره أمیر المؤمنین علیّ بن أبی‌طالب حیدر غلوّ كرده‌ام و مطالب دروغ را آورده‌ام»؟

 «اگر آصف بن برخیا كه وصیّ سلیمان است بتواند عرش بلقیس را در كمتر از یك چشم بهم زدن از شهر سبا حاضر كند پس احمد خاتم الانبیاء و المرسلین است و

وصیّ او كه خیر الوصیّین است چگونه نمی‌تواند در یك شب از مدینه به مدائن آید و برگردد؟! یا آنكه به كلّی انكار كن و بگو تمام این مطالب قرآن و آوردن تخت بلقیس از سبا نیز سخن به مجازفه و پراكنده گوئی بوده است».

 «و می‌گوئی كه این معجزات را اهل غلوّ به علی نسبت می‌دهند، گناه اهل غلوّ چیست اگر احیاناً حكایت از امر واقع شده و حقیقتی بنمایند».

## ذكر برخی از معجزات و مناقب أمیر المؤمنین علیه السّلام

 ابن وهبان و فتّاك گفتند از قول جماعتی كه: «ما با حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌رفتیم رسیدیم به نیزار و ناگهان دیدیم كه در وسط راه، شیری خوابیده بود و بچّه هایش به پشت او سوار شده‌اند. جُوَیریَة بن مسهّر گوید: من دهانه مركب خود را برگرداندم، حضرت فرمود: ای جویریه به كجا برویم؟ این حیوان سگی است از سگهای خدا و مطیع فرمان او، و این آیه را قرائت كردند: ﴿ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلى‌ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. «هیچ جنبده‌ای نیست مگر آنكه اراده و اختیار او به دست خداست و پروردگار من بر راه مستقیم است. در این حال شیر با حالت تضرّع و تَبَصْبُص به طرف حضرت آمد و دُم خود را از روی نیاز و رحمت تكان می‌داد و می‌گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَميرَ المؤمنين وَ رَحْمَة اللَه وَ بَرَكاتُهُ يَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَه. حضرت به او فرمود: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أبا الحارِثُ‌ تسبیح تو چیست؟ عرض كرد: سُبحانَ مَنْ الْبَسَنِی المَهابَة وَ قَذَفَ فی قُلُوبِ عِبادِهِ مِنّی المَخافَة «پاك و منزّه است آن خدائی كه لباس هیبت را در تن من كرد و در دل بندگانش از من ترس و وحشت انداخت».[[50]](#footnote-50)

 و حضرت باقر علیه السّلام فرموده‌اند كه: «وقتی جویریة بن مسهّر عازم سفری بود، أمیر المؤمنین علیه السّلام به او فرمودند: در راه به تو شیری خواهد رسید. عرض كرد: چكنم؟ حضرت فرمود: به او سلام برسان و بگو: أمیر المؤمنین مرا از تو در امان خود قرار داده است. جویریه حركت كرد و در بین راه شیری به او رسید، جویریه به او گفت: ای‌

ابَا حارث أمیر المؤمنین علیه السّلام تو را سلام رسانیده و مرا از تو در امان خود آورده است. جویریه گوید: در این حال شیر برگشت و پنج مرتبه همهمه كرد. چون از سفر بازگشتم و حكایت شیر را برای حضرت بیان كردم حضرت با انگشتان خود پنج مرتبه شمردند و گفتند: آن پنج همهمه پنج سلامی بوده كه برای من رسانیده است».[[51]](#footnote-51)

 عمرو بن حمزة بن العلوی در كتاب «فضائل الكوفة» گفته است: «روزی أمیرالمؤمنین علیه السّلام در محراب مسجد كوفه بود مردی برخاست و برای تجدید وضوء بیرون شد و به طرف رُحبه كوفه رفت كه وضوء بسازد كه ناگهان یك افعی او را دنبال كرد كه او را برباید. مرد فرار كرد و به مسجد آمد و قضیّه را به أمیر المؤمنین علیه السّلام گفت: حضرت از جا برخاستند تا دَرِ سوراخ افعی آمده و شمشیر خود را دَرِ سوراخ گذاردند و به شمشیر گفتند: اگر تو مانند عصای موسی معجزه داری این افعی را از اینجا بیرون بیاور. ساعتی طول نكشید كه افعی از سوراخ بیرون آمد و با أمیر المؤمنین آهسته راز می‌گفت و سپس سر خود را بلند كرده و به آن مرد عرب گفت: مگر وقتی مرا در مقابل خود دیدی گمان نبردی كه من چهارمین از آن چهار نفر هستم؟ مرد عرب گفت: صحیح است و با دست خود لطمه به صورت زد و تسلیم شد».[[52]](#footnote-52)

 عمّار بن یاسر و جابر انصاری هر یك گویند: من در بیابان با أمیرالمؤمنین علیه السّلام بودم كه دیدم آن حضرت از جاده منحرف شد، چون به دنبال او رفتم دیدیم كه نظر به آسمان می‌كند و سپس گفت: آفرین بر تو ای مرغ كه به فضل خدا از صیّاد ایمن گشتی. عرض كردم: ای مولای من این مرغ كجای هواست؟ حضرت فرمود: آیا می‌خواهی او را ببینی و كلام او را بشنوی؟ عرض كردم: بله ای آقای من. حضرت نظری به آسمان نمود و دعای آهسته‌ای خواند كه ناگهان آن مرغ به زمین آمد و روی دست حضرت آرمید. حضرت با دست خود بر پشت آن مرغ كشیدند و گفتند: به اذن خدا به سخن درآی، من علیّ بن أبی‌طالب هستم. خداوند آن مرغ را به زبان عربی فصیح گویا كرد و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أميرالْمُؤمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَهِ وَ بَرَكاتُهُ. حضرت جواب سلام او را دادند و گفتند: آب و غذای تو در این فلات و

بیابان خشك و بی آب و علف از كجاست؟ عرض كرد: ای آقای من چون من به یاد می‌آورم ولایت شما اهل بیت را سیر می‌شوم، و چون تشنه شوم از دشمنان شما بیزاری می‌جویم سیراب می‌گردم. حضرت فرمود: با بركت باشی با بركت باشی. و سپس آن مرغ پرید، مثل قول خدا كه از قول سلیمان می‌گوید: ﴿يا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ﴾.[[53]](#footnote-53)

 محمّد بن وهبان ازدی دیبلی در «معجزات النُبوّة» در ضمن خبری درباره أمیر المؤمنین نقل می‌كند كه: «صفّی از مرغابیان در آسمان بر بالای سر أمیر المؤمنین در پرواز بودند و صدا می‌كردند و فریاد و غوغائی بر پا كرده بودند. حضرت به یاران خود گفتند: اینها بر شما سلام می‌كنند. بعضی از اهل نفاق با یكدیگر به اشاره و كنایه گوشه زدند. حضرت به قنبر فرمودند: ای قنبر با صدای بلند آواز ده و بگو: ای جماعت مرغابیان دعوت أمیرالمؤمنین و برادر رسول ربّ العالمین را اجابت كنید. قنبر صدا كرد، ناگهان مرغ‌ها پائین آمده و دور سر أمیرالمؤمنین دور می‌زدند. حضرت فرمودند: بگو پائین بیایند. چون قنبر گفت، مرغها آنقدر پائین آمدند كه سینه‌های آنها به زمین صحن مسجد می‌خورد و همه در جای معیّنی قرار گرفتند. حضرت با آنها صحبت كرد به لغتی كه ما نفهمیدیم. آنها سرهای خود را به جلو می‌كشیده و صدا می‌كردند، حضرت فرمود: به اذن خدا به سخن درآئید، در آن وقت همه به اذن خدا تكلّم نموده و به زبان عربی آشكار گفتند: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَميِرَالمؤمِنِينَ وَ خَلَيفَة رَبِّ العَالَمِينَ. و این مطلب مانند قول خدای تعالی است كه درباره حضرت داوود علیه السّلام می‌فرماید: ﴿يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ ...﴾[[54]](#footnote-54)

 و در «علل الشرایع» از علیّ بن حاتم قزوینی با اسناد خود از اعمش از ابراهیم بن علیّ بن أبی‌طالب روایت است كه: «آن حضرت روزی از منزل خارج و كنار فرات ایستادند و گفتند: ای هناش، در این حال یك جِرّی (كه نوعی از مار ماهی است و عرب آنرا حَنكَلیس و ثُعبان الماء گوید) سر از آب به‌درآورد. حضرت فرمود: كیستی؟ گفت: من از امّت بنی اسرائیل بودم، ولایت شما را بر من عرضه داشتند قبول نكردم خدا مرا به صورت مارماهی مسخ كرد.[[55]](#footnote-55)»

 ابن شهرآشوب گوید: ابن مردویه در كتاب «مناقب»، و أبو اسحاق ثعلبی در تفسیر خود، و أبو عبد اللَه بن منده در كتاب «معرفة»، و أبو عبد اللَه نطنزی در «خصائص»، و خطیب در «أربعین»، و أبو احمد جرجانی در «تاریخ جرجان» داستان ردّ الشّمس را برای أمیرالمؤمنین ذكر كرده‌اند، و أبو بكر ورّاق كتابی در طرق احادیث ردّ شمس نوشته، و أبو عبد اللَه جعل كتابی در اثبات امكان و جواز ردّ شمس نگاشته، و أبوالقاسم حسكانی مسأله‌ای در تصحیح ردّ شمس و ترغیم نواصب معاند آورده، و أبوالحسن ابن شاذان كتابی در بیان كیفیّت ردّ شمس به أمیرالمؤمنین علیه السّلام نوشته، و أبو بكر شیرازی در كتاب خود حدیث ردّ شمس را مفصّل و مستوفی با اسناد خود از شعبه از قَتاده از حسن بصری از امّ هانی ذكر كرده است، و سپس گفته كه: حسن بصری بعد از این روایت گفته است كه: خداوند تعالی در این باره دو آیه نازل فرموده است: اوّل قوله تعالی: ﴿وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرادَ شُكُوراً﴾.[[56]](#footnote-56) یعنی این جانشین آن می‌شود برای كسی كه بخواهد فرض واجب خود را بجای آورد یا آنكه فریضه بجای نیاورده خوابیده باشد یا قصد حمد و شكر پروردگار را داشته باشد. دوّم قوله تعالی: ﴿يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ﴾.[[57]](#footnote-57) و بعداً گفته است كه شمس برای أمیرالمؤمنین علیه السّلام چندین مرتبه برگشت. یك مرتبه همان دفعه‌ای كه سلمان روایت كرده است، و در روز بساط، و روز خندق، و روز حُنین، و روز خیبر، و روز قرقیساء[[58]](#footnote-58)، و روز بَراثا، و روز غاضریّه، و روز نهروان، و روز بیعت رضوان، و روز صفّین، و در نجف، و در بنی مازر، و در وادی عقیق، و بعد از احُد.

 و كلینی روایت كرده كه در مسجد فضیخ در مدینه خورشید برای آن حضرت برگشته است! امّا آن مقداری كه معروف است دو مرتبه است: یكی در زمان حیات رسول خدا در كُراع الغَمیم، و دیگر بعد از رحلت آن حضرت در بابِل.

 امّا در زمان حیات، همان مرتبه‌ای است كه امّ سلمه و اسماء بنت عُمَیس و

جابربن عبد اللَه انصاری و أبوذر غفاری و ابن عبّاس و أبو سعید خُدری و أبو هریره و حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده‌اند كه: حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در كُراع الغَمیم نماز گزاردند، و چون سلام نماز را دادند وحی بر آن حضرت نازل شد. در این حال علیّ بن أبی‌طالب آمد و پیغمبر را در حال نزول دید، نشست و رسول خدا را در بغل گرفته و تكیه حضرت را به خود داد و همین طور وحی بر پیغمبر می‌آمد تا آفتاب غروب كرد. چون نزول وحی به پایان رسید، فرمود: ای علی نماز خوانده‌ای؟ عرض كرد: نه! و قضیّه را برای رسول خدا بیان كرد. رسول خدا فرمود: دعا كن خدا خورشید را برای تو برگرداند. أمیرالمؤمنین دعا كردند، در این حال ناگه خورشید پاك و نورانی ظاهر شد».

 و در روایت أبو جعفر طحاوی است كه: «رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم عرض كردند: بار پروردگارا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود، خورشید را برای او برگردان، خورشید برگشت. حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام برخاستند و نماز خود را به جای آوردند. چون از نماز فارغ شدند خورشید فرو نشست و ستاره ظاهر شد». و در روایت أبو بكر مَهرویه چنین وارد است كه: «أسماء گفت: سوگند به خدا كه چون خواست خورشید فرو بنشیند صدائی مانند صدای ارّه كه در چوب فرو رفته و مشغول بریدن است به گوش ما رسید». أبو بكر مَهرویه گوید: و این قضیّه در ناحیه ضَهیاء[[59]](#footnote-59) در راه جنگ خیبر واقع شد. و نیز روایت است كه: آن حضرت نماز خود را به طور ایماء و اشاره خواندند و چون خورشید برگشت به امر رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم اعاده كردند».[[60]](#footnote-60) و در این قضیّه صاحب بن عبّاد گوید:

 «توبه گناهكاری ابداً قبول نمی‌شود مگر به محبّت علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام».

 «برادر رسول خدا بلكه داماد رسول خدا است، و داماد ابداً قابل قیاس و برابر با صاحب و رفیق نخواهد بود».

 «ای اقوام و عشیره من كیست مانند علی؟ و به تحقیق كه برای او خورشید از غیبت بازگشت نمود».

 و حمیری گوید:

 «پس چون وحیی كه بر پیغمبر می‌رسید تمام شد، و علیّ بن أبی‌طالب نماز عصرش را نخوانده بود، و خورشید در افق مغرب رسید، رسول خدا برای او دعا كرد. پس خورشید پس از غروبش برای علی برگشت و در اوّل شب برای خورشید طُلوع و مَطلعی بود».

 مرتبه دوّم بعد از رحلت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم. جُویریة بن مُسهَّر و ابو رافع و حسین بن علی علیهما السّلام روایت كنند كه: «چون حضرت أمیر المؤمنین برای جنگ صفّین حركت كرد و از روی رود فرات عبور نمود، خود آن حضرت نماز گزاردند و بعضی نیز با آن حضرت نماز به جای آوردند امّا بقیّه لشگر نتوانستند از عبورشان فارغ شوند مگر در زمانی كه آفتاب غروب كرده بود و نماز عصر اغلب سپاهیان فوت شد. نزد حضرت آمده و عرض كردند: نماز ما فوت شده است. حضرت از خدا درخواست نمودند كه خورشید را برگرداند، خورشید طلوع كرد و در افق روشن نمایان شد. همین كه لشكر نماز خود را به جای آوردند ناگهان یك صدای شدید مانند صدای چیزی كه از جائی بیفتد از ان شنیده شده به طوری كه مردم ترسیدند و به تهلیل و تسبیح و تكبیر مشغول شدند، و غروب نموده در زیر افق پنهان شد». و مسجد ردّ شمس در زمین بابِل مشهور و معروف است.

 و از ابن عبّاس به طرق بسیاری روایت شده است كه ردّ شمس نشد مگر برای سلیمان وصیّ داود؛ و یوشع بن نون وصیّ موسی؛ و علیّ بن أبی‌طالب وصی‌

محمّد صلوات اللَه علیهم اجمعین.[[61]](#footnote-61)

 سیّد حمیری گوید:

 «چون وقت نماز أمیرالمؤمنین فوت شد، و خورشید در آستانه غروب قرار گرفت، برای نماز علی بازگشت نمود. به طوری كه نور آن در افق می‌درخشید، و برای نماز عصر علی تلألؤ داشت؛ و سپس مانند ستاره‌ای كه فرو افتد، فرو افتاد. و بار دیگر خورشید در شهر بابل برای علی برگشت؛ و برای احدی از مردم خورشید برنگشته است. مگر اوّلین بار برای یوشع بن نون و پس از آن برای علی؛ و در این بازگشت اسرار امر شگفت آوری است».

 و نیز حمیری گوید:

وَ تَدَلَّتْ عَيْنُهَا لِغُروبِ‌

 «علی آن كسی است كه یك بار خورشید برای او برگشت در شهر پاك و پاكیزه (مدینه) در روز وَحْی پس از آنكه در افق پنهان گشته بود.

 و یك بار دیگر در بابِل برای او برگشت پس از آنكه سیر خود را در آسمان‌

نموده بود و قرص آن سرازیر در افق مغرب شده بود».

 و ابن حمّاد گوید:

 «و خورشید برای تو در شهر بابل برگشت و بنابراین تو بر یوشع افتخار و مباهات كردی در آن وقتی كه بدین مقام شرف یافت».

 و هیچگاه اسباط و فرزندان یعقوب مانند دو نجل و دو فرزند تو كه دو سبط رسول خدا هستند نخواهند بود».

 و نیز ابن حمّاد گوید:

 «خداوند، ولای علی را به ولای خود مقرون نمود، در آن وقتی كه علی خم شده بود و در حال ركوع بود و به مسكین صدقه و زكاة داد.

 پروردگار عرش، او را نفس محمّد نامید در روز مباهله، و این مطلبی است كه قابل انكار نیست.

 یكبار خورشید برای او در خیبر بازگشت نمود، در وقتی كه شب فرا رسیده، و ستارگان درخشان و نورانی ظاهر شده بودند.

 و یكبار دیگر در بابل خورشید برای او برگشت، و سوگند به خدا كه یوشع از علی بهتر نیست».

 و عَوْنی گوید:

 «و فراموش مكن روز خورشید را، در آن وقتی كه برای او بازگشت نمود، در

انبساط و امتدادی كه از نور بلند و آشكارای خود، از خود ظاهر نموده بود».

 و این قضیّه در بركه آب (نام محلّی است) به وقوع پیوست؛ و یكبار هم در بابل، چون رجوع شخص منقاد و مطیعی به امر او رجوع كرد».

 و سروجی گوید:

 «و خورشید در روز بابل از امر علی در هنگامی كه به آن امر نموده بود، عدول و تعدّی نكرد. چون موقع نماز عصر رسیده بود، و آتش جنگ بر پا بود، أمیر المؤمنین اشاره‌ای به خورشید كرد و با نگاه خود به او امر كرد. و خورشید همین طور از حركت ایستاد تا علی نمازش را خواند و سپس به جای خود سرازیر شد».

 ابن شهرآشوب گوید: با سلسله سند متّصلی كه دارم روایت كردند برای من ابن شیرویه دیلمی، و عبدوس همدانی، و خطیب خوارزمی از كتابهای خودشان، و روایت كردند برای من جدّ اعلای من شهرآشوب، و محمّد فتّال از كتابهای اصحاب ما مانند ابن قولویه، و كشّی، و عَبدكی از سلمان و أبوذر و ابن عبّاس و علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام كه: «چون با رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شهر مكّه را فتح نمودیم و به هوازن رسیدیم حضرت فرمودند: ای علی برخیز و مقام و منزلت خود را نزد خدای تعالی بنگر، چون خورشید طلوع كند با او تكلّم كن. أمیر المؤمنین علیه السّلام برخاستند و به خورشید در حال طلوع گفتند: السَّلَامُ عَلَيْكَ أيَّهُا العبد الدائبُ فی طاعَة اللَهِ رَبِّهِ. «سلام بر تو ای بنده كوشا در راه اطاعت و بندگی پروردگار خود». خورشید جواب آن حضرت را داد و گفت: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يا أخا رَسُولِ اللَه وَ وَصِيَّهُ وَ حُجَّة اللَهِ عَلَی خَلْقِهِ. «سلام بر تو ای برادر و وصیّ پیغمبر خدا و ای حجّت خدا بر بندگانش». أمیرالمؤمنین ناگهان خود را به زمین انداخته و به سجده رفت و در حال گریه، شكر می‌نمود. حضرت رسول خدا علی را از زمین برداشتند و با دست مبارك خود بر چهره او می‌كشیدند و فرمودند: برخیز ای حبیب من، ملائكه آسمان از گریه تو به گریه در آمدند و خداوند به تو بر حمله عرشش مباهات نمود. و سپس فرمود: الحَمدُ لِلَّهِ الَّذی‌

فَضَّلَنی عَلی سائِر الانبياء وَ أيَّدَنِی بِوَصِيَّة سَيِّدِ الاوصِياءِ. ثُمَّ قَرَأ: ﴿وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾.[[62]](#footnote-62) «تمام موجودات آسمان و زمین همه از روی رغبت یا از روی كراهت همه در مقام تسلیم و انقیاد حضرت باری هستند و بازگشت همه آنها به سوی خداست».[[63]](#footnote-63)

 عونی گوید:

 «امام من، سخن گوینده با خورشید است، و نورش را برگردانید؛ و بنابراین آیا همانند سخنگوی با خورشید در میان این قوم كسی پیدا می‌شود؟»

 و ابن حمّاد گوید:

و

 «و چون علی سخن گفت، خورشید برگشت؛ و از اسماء امام، بَدء ظهور و بروز اسماء كلّیّه و شئون جمالیّه او را نشان داد».

 و ابن هانی مغربی گوید:

 «و خورشید سر برهنه و بدون مقنعه جلوه كرد؛ و آرزوی او این بود كه اگر

می‌توانست زمین را بوسه زند، و بر بالای سر أمیر المؤمنین ابری پیدا شد، كه بر تاج و تارك او سایه می‌افكند.

 و گرداننده آن ابر، جبرائیل بود كه هر جا علی می‌خواست آنرا می‌برد؛ و زمانهای بسیار گذشت كه سایه‌های خود أمیرالمؤمنین، جبرئیل را دور می‌كرد و او را از منزلت و قیمت می‌انداخت».

 و شیخ طوسی در «أمالی» از أبو محمّد فخّام با سند خود از أبو مریم از سلمان روایت كرده است كه گفت: «ما در نزد رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نشسته بودیم كه علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام وارد شد. حضرت رسول یك دانه ریگ به دست أمیرالمؤمنین دادند. چون ریگ در دست او قرار گرفت شروع به سخن كرد و گفت: لَا إلَهَ إلّا اللَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَهِ، رَضيتُ باللَهِ رَبَّاً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِياً وَ بِعَلِیٍّ وَلِيًّا. «نیست معبودی جز خداوند عزّ و جلّ، و محمّد است رسول خدا، به خدا راضی شدم كه پروردگارم باشد و به محمّد كه پیغمبرم باشد و به علی كه صاحب اختیار و مولایم باشد». فقالَ النَّبِیُّ صلّی اللَه عليه و آله و سلّم: مَنْ أصبَحَ مِنكُم راضِياً بِوِلَايَة عَلیٍّ فقَدْ أَمِنَ خَوْفَ اللَهِ وَ عِقَابَهُ. «حضرت رسول خدا فرمودند: كسی كه روزگار خود را بگذراند و راضی باشد به ولایت علیّ بن أبی‌طالب از خوف و عذاب خدا ایمن است»[[64]](#footnote-64).

 عونی گوید:

 «صاحب حوله و سطل و آن كسی كه در دست او ریگها تسبیح خدا كردند، كیست»؟

 و ابن حمّاد گوید:

 «علی كسی است كه در دست او، ریگهای سفید، تسبیح خدا كردند، تا این برای فضل و فضیلت او، دلیل و برهانی آشكار بوده باشد».

 عبد الواحد بن زید گوید: «من در طواف كعبه بودم دیدم دختری به خواهرش می‌گوید: لا وَ حَقِّ المُنتَجَبِ بِالوَصِيَّة الحَاكِمِ بِالسَّويَّة العادِلِ فی القَضِيَّة العالی‌

البَيِّنَة زَوْجِ فَاطِمَة المَرْضِيَّة ما كان كذا «سوگند به حقّ آن مردی كه خدا او را برای وصایت پیغمبرش اختیار كرد، آنكه در بین مردم به مساوات حكم كند و در مرافعات و رفع خصومات عدالت ورزد و دارای بیّنه و برهان آشكاری بر امامت خود، و شوهر فاطمه مرضیّه است، كه آن مطلب از آن قرار نبود». من به آن دختر گفتم: آیا تو علی را می‌شناسی؟ گفت چگونه نشناسم او را؟ پدر من در واقعه صفّین در ركابش شهید شد. روزی علی منزل ما آمد و به مادرم گفت: حالت چه طور است ای مادر یتیمان؟ مادرم گفت: حالم خوب است، و سپس دست مرا و این خواهرم را گرفت و نزد أمیر المؤمنین آورد و من به علّت مرض آبله نابینا شده بودم چون علی ما را دید آهی عمیق از دل كشید و گفت:

 یعنی «من در هیچیك از مصائب و بلاهائی كه به من رسیده است آه نكشیده‌ام مانند آهی كه برای اطفال یتیم در زمان كودكی آنها كشیده‌ام. پدر آنها مرده است، همان كسی كه آنها را در مشكلات و سختی‌های زندگی مدد می‌كرد و در سفر و حضر آنها را تكفّل می‌نمود». و سپس دست مباركش را بر چشم‌های من كشید در همان لحظه چشمانم باز شد و چنان نوری یافت كه در شب تاریك شتر رمیده را می‌توانم ببینم».[[65]](#footnote-65)

 حاتمی با اسناد خود از ابن عبّاس روایت كرده است كه: «مرد سیاهی نزد أمیر المؤمنین آمد و اقرار كرد كه دزدی كرده است. حضرت سه بار از او سؤال كردند، در هر بار اعتراف كرد و گفت: ای أمیر المؤمنین مرا تزكیه و طاهر كن، حدّ بر من جاری كن من دزدی كرده‌ام. حضرت امر نمودند و دست او را بریدند. آن مرد سیاه به راه افتاد و رفت. در راه ابن كَوّا او را دید و گفت: كه دست تو را بریده است؟ گفت: لَيْثُ الحِجازِ، وَ كَبْشُ العِراقِ، وَ مُصادِمُ الابطالِ، المُنتَقِمُ مِنَ الجُهَالِ، كريمُ الاصلِ، شريفُ الفصْلِ، مُحِلُّ الحَرَمينِ، وَارِثُ المَشعَرَينِ، أبو السِّبْطَينَ، اَوَّلُ السّابِقینَ وَ آخر الوصِيّن من آل‌

يس، المُؤيَّدُ بِجَبرائيل، المنصُورُ بِميكائِيلُ، الحَبْلُ المَتينُ، المَحْفُوظُ بِجُنْدِ السَّماءِ أجمَعِينَ، ذَاكَ وَ اللَهِ أميرالُمؤمِنِينَ عَلَی رَغْمِ الرّاغمين. «مرد سیاه گفت شیر حجاز، و قوچ عراق، و زمین زننده شجاعان روزگار، و انتقام گیرنده از جاهلان، آنكه ریشه‌اش اصیل و بزرگوار است، و پیوندش شریف است، مُحلّ دو حرم، و وارث دو مشعر، پدر دو سبط رسول خدا، اوّل سابقین، و آخر وصیّین از آل رسول اللَه، آنكه جبرائیل تأییدش كند و میكائیل یاریش كند، ریسمان متّصل و محكم خدا، محفوظ به لشكرهای آسمان، اوست سوگند به خدا امام مؤمنان و أمیر آنها علی رغم دشمنان».

 ابن كوّا به او گفت: علی دست تو را بریده و تو این‌گونه او را تمجید می‌كنی؟ مرد سیاه گفت: سوگند به خدا كه اگر مرا قطعه قطعه كند آناً فآناً محبّت او در دل من افزون شود. ابن كوّا نزد أمیر المؤمنین علیه السّلام آمد و داستان برخورد و ملاقاتش را با مرد سیاه بیان كرد. حضرت فرمود: ای ابن كوّا دوستان و محبّین ما افرادی هستند كه اگر آنها را تكّه تكّه كنیم دوستی و محبّت آنها به ما زیاد گردد، و دشمنان ما كسانی هستند كه اگر روغن و عسل در كام آنها بریزیم دشمنی و بغض آنها زیاد شود. و سپس به حضرت امام حسن علیه السّلام فرمودند: برو و آن عموی سیاه خود را بیاور. حضرت امام حسن آن مرد سیاه را نزد أمیر المؤمنین علیه السّلام حاضر نمود. حضرت دست بریده سیاه را برداشته و به محلّ بریدگی گذاردند و ردای خود را بر روی آن كشیدند و به كلمات آهسته دعائی خواندند. آن مرد سیاه برخاست و چنان دستش به حال اوّلیه برگشته كه در ركاب پدرم أمیر المؤمنین علیه السّلام جنگ می‌نمود تا آنكه در واقعه نهروان شهید شد». و گفته شده است كه اسم آن مرد سیاه أفْلَح بوده است.[[66]](#footnote-66)

 ابن مكّی گوید:

 «آیا علی، دست غلام خود را پس از آنكه بریده و جدا شده بود، برنگردانید؟ آیا علی، چشم را پس از آنكه نورش از بین رفته بود، برنگردانید»؟

 و یكی از دستهای هشام بن عدیّ هَمدانی، در واقعه صفّین جدا شد، حضرت‌

دست او را برداشتند و دعائی خواندند و به جای خود چسبانیدند. هشام گفت: ای أمیرالمؤمنین چه خواندی؟ حضرت فرمود: سوره فاتحة الكتاب را.

 هشام مثل آنكه این سوره را كوچك شمرد كه ناگهان دست جدا شد و قسمت بریده شده افتاد. أمیرالمؤمنین علیه السّلام دیگر به او اعتنائی نكردند و از نزد او گذشتند.[[67]](#footnote-67)

 ابن مكّی گوید:

 «ای أمیرالمؤمنین! آیا تو آن دست را پس از آنكه بریده شده بود، آشكارا و در محضر عام، برنگردانیدی؟! و بر دست صاحبش متّصل نكردی؟!، همچنانكه آن چشم را پس از آنكه از بین رفته بود، برگردانیدی؟! و جمجمه سر جُلَندی در حالتی كه استخوان پوسیده‌ای بود، چون او را مخاطب كردی، در جواب خطاب تو پاسخ نداد؟!»

 و در كتاب ابن بابویه و أبو القاسم بُستی و قاضی أبو عمرو بن أحمد از جابربن عبد اللَه انصاری و از انس بن مالك روایت كرده‌اند كه: «جماعتی از علیّ بن أبی‌طالب نزد عمر بَدی می‌گفتند و او را كوچك می‌شمردند. سلمان گفت: ای عمر به یاد داری آن روزی را كه من و تو و أبوبكر و أبوذر نزد رسول خدا بودیم حضرت یك شمله‌ای برای ما روی زمین بگسترد و هر كدام از ما چهار نفر را در یك گوشه آن بنشاند و دست علی را گرفت و او را در وسط شمله بنشاند، سپس فرمود: ای أبوبكر برخیز و به‌

علی به لقب أمیرالمؤمنین سلام كن و به عنوان خلیفة المسلمین سلام كن، و بعداً به هر یك از سه نفر دیگر چنین فرمود، و سپس فرمود: ای علی برخیز و بر این نور یعنی خورشید سلام كن. أمیر المؤمنین برخاست و گفت: درود بر تو ای آیت نورانی و نور دهنده خدا. قرص خورشید جواب سلام علی را داد و بلرزید و بگفت: و بر تو سلام باد. و سپس رسول خدا فرمود: اللَهُمَّ إنَّكَ أعْطَيْتَ لاخِی سُلَيْمانَ صَفِيَّكَ مُلْكاً وَ ريحاً ﴿غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ﴾.[[68]](#footnote-68) اللَهُمَّ أرسِلْ تِلكَ لِتَحْمِلَهُمْ إلی أصحابِ الكَهْفِ.

 «بار پروردگارا تو به برادر من سلیمان صَفیّ و برگزیدۀ خود قدرت و ملكی دادی و باد را مسخّر او نمودی كه بساط او را در صبحگاه به اندازه مسافت یك ماه راه برد و عصر یك ماه، خدایا آن باد را بفرست تا اینها را به سوی اصحاب كهف حركت دهد». أمیر المؤمنین گفتند: ای باد ما را حركت بده. پس ما خود را در روی هوا دیدیم و سیر می‌كردیم تا آنكه آن حضرت فرمود: ای باد ما را زمین بگذار. باد ما را در دهانه كهف (غار اصحاب كهف) زمین گذارد و هر یك از ما برخاستیم و بر اصحاب كهف سلام كردیم و أبداً جواب ما را ندادند. أمیر المؤمنین ایستاد و گفت: السَّلَامُ عَلَيكُم أهلَ الكَهف‌ و ما شنیدم كه جواب دادند: وَ عَلَيكَ السَّلَامُ يا وَصِیّ مُحَمَّدٍ و سپس گفتند: ما در اینجا از زمان دقیانوس محبوس هستیم. حضرت فرمود: چرا شما جواب سلام این جماعت را ندادید؟ گفتند: ما مردمی هستیم كه جواب سخن كسی را نمی‌گوئیم مگر آنكه پیغمبر باشد یا وصیّ پیغمبر، و تو وصیّ خاتم النبیّین و خلیفه رسول ربّ العالمین هستی. سپس أمیر المؤمنین به ما فرمود كه: هر كس در جای خود روی شمله بنشیند، ما نشستیم و فرمود: ای باد ما را بردار. ما خود را بر فراز هوا دیدیم و همین‌طور سیر می‌كردیم تا آنجا كه فرمود: ای باد ما را بر زمین بگذار. باد ما را بر زمین گذارد و آن حضرت با پای خود به زمین زد، چشمه آبی بجوشید و خود وضو گرفت و ما وضوء گرفتیم و حضرت فرمود: نماز را یا مقداری از آن را خواهیم رسید و به پیغمبر اقتدا خواهیم نمود، و سپس فرمود: ای باد ما را بردار و ما سیر كردیم و فرمود: زمین بگذار، و ما خود را در مسجد رسول خدا دیدیم كه آن حضرت یك ركعت از نماز صبح را خوانده بودند. انس بن مالك گوید: حضرت أمیر المؤمنین بر فراز منبر

مسجد كوفه این داستان را برای مردم نقل كردند و سپس از من شهادت خواستند و من در ادای شهادت كوتاهی كردم حضرت فرمود: اگر كتمان تو از روی كوتاهی و امتناع است بعد از آن سفارشهائی كه رسول خدا به تو نموده است خداوند در بدن تو پیسی و در شكم تو سوزندگی و در چشم تو كوری پدید خواهد آورد. انس می‌گوید: از جای خود برنخاستم الّا آنكه بدن خود را پیس و چشم خود را كور دیدم. و دیگر انس در ماه رمضان و غیر رمضان قدرت روزه را نداشت. و آن بساط را كه أمیرالمؤمنین بر روی آن نشستند اهل هربوق هدیه داده بودند، و كهف در بلاد روم در موضعی است كه آن را اركدی گویند و در ملك باهتدت بوده و امروز اسم باغ و ملكی است. و در خبری وارد است كه آن شمله و كساء را خُطَیّ بن اشرف برادر كعب برای حضرت هدیه آورده بود و چون معجزات أمیرالمؤمنین علیه السّلام را دید، اسلام آورده و پیغمبر او را محمّد نام گذاردند».[[69]](#footnote-69)

 خطیب منیح گوید:

 «علی آن كسی است كه: باد به امر خدا او را حمل كرده؛ تا بر اصحاب رقیم كه آنان قائم مقام پادشاه بودند؛ وارد شد. و علی آن كسی است كه به اصحاب كهف ندا كرد، تا اینكه آنها از روی مسرّت و خوشحالی، به ولایت او اقرار كردند».

 عونی گوید:

 «علی سخنگوی با اصحاب كهف است، در كهف؛ و تو این داستان را خوب بدان! در حالی كه نسبت به دو شیخ شما راه گوش برای شنیدن بازگشت صدا بسته شده بود؛ كنایه از آنكه آنها مرده بودند؛ و هلاك شده بودند».

 و نیز عونی گوید:

 «علی آن كسی است كه باد او را بر فراز بساطی كه داشت حمل كرد؛ و چون‌

با اهل كهف به سخن پرداخت، آنها را از گفتار خود شنوا كرد».

 حمیری گوید:

 «از برای علی، بساط و فرشی بود كه بر روی آن می‌نشست و حركت می‌كرد (چون حضرت سلیمان)، و علی اصحاب كهف را صدا زد و با آنان به سخن گفتن پرداخت.

 و آنان پاسخ هیچ‌كس را ندادند مگر پاسخ علی وصیّ رسول اللَه را».

 و نیز حمیری گوید:

 «تو از جوانمردان اهل كهف بپرس، كه علی به نزد آنان آمد؛ و به آنان سلام كرد؛ و در ردّ سلام، خواب آنان را شكست؛ و همه را بیدار كرد».

 و برقی گوید:

 «چون قوم بر اصحاب كهف سلام كردند؛ و از پاسخ ناامید شدند؛ علی وصیّ، به سوی اصحاب كهف برخاست و ابداء سلام بدین‌گونه كرد: سلام خدا بر شما باد، كه جوانمردانی هستید كه خداوند را پرستیدید! و به دنبال نور و سَناء رفتید!

 آنها در پاسخ گفتند: از جانب خداوند برای تو تحیّتی بوده باشد، كه رحمت و روشنی را با خود هدیه آورد.

 ما اجازه نداریم كه با هیچ‌كس سخن بگوئیم؛ و پاسخ كسی را بدهیم؛ مگر آنكه پیغمبر و یا وصیّ از جانب پیغمبر بوده باشد».

 و ابن اطیس گوید:

 «علی آن كسی است كه در كهف را زد؛ و با اهل آن به سخن پرداخت؛ چنانكه در خبر مشهور از جابربن عبد اللَه انصاری آمده است».

 و ابن العضد گوید:

 «علی آن كسی است كه با جوانمردان كهف سخن گفته است، و آنان با هیچ‌كس در وقت تكلّم و صدا كردن، هرگز سخنی نگفته‌اند».

 و ابو الفتح گوید:

 «و در كهف برای أمیر المؤمنین منقبتی است، كه حُسن و نیكوئی آن منقبت، موجب ترغیم و به خاك مالیدن بینی آن شخص سیاه چهره است، (یعنی بینی او را به خاك می‌مالد).

 صبحگاهان كه علی در جماعت اصحاب كهف سلام كرد؛ سلام شخص هشیار و بیداری كه بر شخص خواب سلام كند، همگی به أجمعهم ندا در دادند كه: سلام بر تو باد. و این منقبت برای كسی كه آن را بزرگ شمارد، منقبت عظیمی است».

 از سلمانِ شلقان[[70]](#footnote-70) روایت است كه گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم كه می‌فرمود: «أمیرالمؤمنین علیه السّلام اقوام مادری (خُؤوله) در بنی مخزوم داشتند. جوانی از آنها نزد حضرت آمد و عرض كرد: ای دائی جانِ من برادر من كه با من از مادر متولّد شده بود مرده است و من در فراق او به شدّت محزونم. حضرت فرمود: میل داری او را ببینی؟ گفت: بله. حضرت فرمود: قبر او را به من‌

نشان بده. حضرت برخاست و ردای رسول خدا را كه در آن دعا مستجاب می‌شد بر سر و روی خود بست، چون به قبر رسیدیم با پای خود به قبر زد، برادرم از قبر برخاست و می‌گفت: ومیكا به زبان عجمی. حضرت فرمود: مگر تو عرب نیستی و با زبان عرب نمردی، چگونه چنین سخن می‌گوئی؟ عرض كرد: بلی و لیكن بر سنّت فلان فلان مُردیم و زبانهای ما را خدا تغییر داد».[[71]](#footnote-71)

 حمیری گوید:

فَقَالَ لَهُ فَرْمانُ: عِيسَی بنُ مَريم‌

 ١ ـ پس فرمان به رسول اللَه گفت: در گمان و پندار تو این است كه عیسی پسر مریم، هر مرده تازه، و هر مرده در گور گذاشته شده را زنده می‌كرد.

 ٢ ـ پس بگو ببینم: به تو چه داده شده است؟ محمّد گفت: به مثل آنچه كه به عیسی بن مریم داده شده است؛ اگر می‌خواهی، نگاه كن.

 ٣ ـ همگی از روی عناد و كفرشان گفتند: بدون هیچ عذری، اینك آنچه را كه گفتی، بما نشان بده.

 ٤ ـ رسول خدا به وصیّ خود گفت: برخیز، و او برخاست؛ و وصیّ او از قدیم الایّام مطیع بود؛ و در اطاعت اوامر او كوتاهی نمی‌كرد.

 ٥ ـ رسول خدا و أمیر المؤمنین: فَرمان را برای كشف حقیقت، ارجاع دادند؛ و خداوند علی را اختصاص به چنین مزیّتی و فضیلتی داده است؛ و پیامبر فرمود: به دنبال علی بروید! چون او دعای خالص و مستجابی می‌نماید.

 ٦ ـ چون علی علیه السّلام به زمین بقیع آمد، در آنجا دست به دعا برداشت؛ كه ناگهان قبرهائی از افرادی كه آن قبرها هیچ تغییری نكرده بود، همگی به لرزه و تكان در آمد.

 ٧ ـ (و نزدیك بود كه شكافته گردد و صاحبانش سر از قبرها برآورند) كه آن جمعیّت معاند و كافر به علی گفتند: ای وارث علوم پیامبران! از ما در گذر! و منّت گذار بر ما به گذشت و رضایت از ما! و ما را مورد غفران و آمرزش خود قرار ده!

 و سپس ابن شهرآشوب گوید: شفا دادن مریض‌ها و زنده كردن مردگان به دست پیغمبران و اوصیای آنان از فعل خدا بوده است. حضرت عیسی گفت: ﴿وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتى‌ بِإِذْنِ اللَهِ‌﴾[[72]](#footnote-72). و قوله تعالی: ﴿وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي ... وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى‌ بِإِذْنِي﴾[[73]](#footnote-73). ﴿وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى‌ قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى‌ وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ﴾ ـ الايات‌[[74]](#footnote-74) وَ قَالَ فِی عُزَيْرَ أوْ ارميا: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلى‌ قَرْيَةٍ ـ إلی قوله: قَدِيرٌ﴾[[75]](#footnote-75) و كذلك فی قصة بنی اسرائيل: ﴿وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ‌ ثُمَّ أَحْياهُمْ﴾.[[76]](#footnote-76)

 محمّد بن ثابت با اسناد خود از ابن مسعود و فكلی مفسّر با اسناد خود از محمّد بن حنفیّه روایت كرده‌اند كه: «در شب بدر در بیابان بدر حضرت رسول آب خواستند اصحاب همه از جواب ساكت شدند، حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام مشك را برداشت و در آن شب تار روانه شد تا به چاه رسید و خود در اندرون چاه رفت، مشك را پر نموده و به دوش گرفت و بالا آورد، همین كه مشك را برداشت كه روانه شود ناگهان تند بادی وزید به طوری كه آبها را ریخت. حضرت دو مرتبه به درون چاه رفته‌

مشك را آب نموده و بالا آورد و چون خواست آن‌را بیاورد باد تندی وزید و همه آبها را به زمین ریخت. و همچنین برای مرتبه سوّم مشك را از چاه پر كرد و بیرون آورد و باد شدید همه آنها را ریخت. حضرت برای مرتبه چهارم به درون چاه رفت و آب را آورده و در این مرتبه بادی نیامد مشك را برداشت و به محضر رسول خدا آورد، حضرت فرمود: یا علی چرا دیر آمدی؟ أمیر المؤمنین داستان بادهای شدید را بیان كرد. رسول خدا فرمود: امّا باد اوّل جبرائیل بود با هزار ملك آمدند و بر تو سلام كردند. و امّا باد دوّم میكائیل بود با هزار مَلك بر تو سلام كردند، و امّا باد سوّم اسرافیل بود با هزار مَلك بر تو سلام كردند. و در روایتی وارد شده است كه آنها برای حفظ تو آمده بودند».

 و عبد الرّحمن بن صالح با اسناد خود از لیث روایت كرده كه او می‌گفت: «برای علیّ بن أبی‌طالب در یك شب سه هزار و سه منقبت بود و این خبر را حدیث می‌كرد».[[77]](#footnote-77)

 سیّد حمیری گوید:

 ١ ـ سوگند به خداوند و به نعمت‌های او، در حالی كه انسان در مقابل گفتارش مسؤول است؛ كه:

 ٢ ـ حقّاً علیّ بن أبی‌طالب طینتش با تقوی و نیكی سرشته بود.

 ٣ ـ چون آتش جنگ چنان افروخته می‌شد كه خلایق، جنگ را رها می‌كردند و خالی می‌گذاردند؛ و مردان جنگ‌جو و رزم آزما و بزرگان قوم از آن اعراض می‌نمودند.

 ٤ ـ او به سوی اقران و هم‌طرازان خود می‌رفت؛ و در دستش شمشیر برّان صیقل زده بود.

 ٥ ـ او همچون شیر شرزه در میان شیر بچّه‌گان خود حركت می‌كرد كه آن شیر را طمع صید از میان درختان سر به هم آورده و به هم پیچیده و از میان نیزارها خارج كرده و ظاهر ساخته است.

 ٦ ـ علی همان كسی است كه در یك شب بر او میكائیل و جبرائیل سلام كردند.

 ٧ ـ میكائیل با هزار فرشته، و جبرائیل با هزار فرشته، و به دنبال آن اسرافیل با هزار فرشته همگی سلام كردند.

 ٨ ـ و این فرشتگان همچون پرندگان ابابیل در شب بدر از آسمان به عنوان كمك و مدد فرود آمدند.

 و نیز حِمیَری گوید:

 ١ ـ در یك شب جبرائیل و میكائیل و اسرافیل بر علی سلام كردند؛ و با كلام روشن و فصیح تحیّت گفتند.

 ٢ ـ برای محافظت علی كه رفته بود آب بیاورد، او را احاطه كردند؛ و هر یك از آنان با هزار فرشته كه جزء حزب و دسته او بودند، آمده بودند.

 ٣ ـ سه هزار فرشته بر او سلام كردند؛ و علی آنها را به خود نزدیك كرد، و به آنها تحیّت گفت و درود فرستاد.

 و محبّ الدین طبری‌[[78]](#footnote-78) از «مناقب احمد» روایت كرده و قندوزی شافعی‌[[79]](#footnote-79) از «مسند» احمد حنبل آورده است كه أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: لَمَّا كانَت لَيْلَة فی بَدْرٍ (و در عبارت طبری: لَيْلَة يَوْمِ بَدْرٍ)، قال رسولُ اللَهِ صلّی اللَه عليه و آله وَ سلَّم: مَن يَسْتَسقی لَنا مِنَ الماء؟ فَما أجابَ النّاسُ (و در لفظ طبری: فَأحْجَمَ النّاسُ) فَقَالَ عَلِیٌ: انا يا رسولَ اللَهِ، فَاخْتَضَنَ قِرْبَة ثُمَّ أتَی بِئراً بَعيدَة القَعْرِ مُظْلِمَة فَانّحَدَرَ فيها، فَأوحَی اللَهُ عَزَّ وَ جَلَّ إلی جَبرائيلَ وَ ميكائِيلَ وَ إسرافِيلَ تأهَّبُوا لِنصْرِ مُحَمَّدٍ وَ حِزْبِهِ، فَهَبَطوا مِنَ السَّماءِ (و در لفظ طبری: لَهُمْ لَغُطْ يَذْعَرُ مَنْ سَمِعَه) فَلَمّا حاذُوا البئرَ سَلَّموا عَلی عَلِیٍّ مِنْ عِند رَبِّهِمْ (و در لفظ طبری: سَلَّموا عَلَيْهِ مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ إكراماً وَ تَبْجيلًا). «در سرزمین بدر در آن شبی كه فردای آن‌جنگ بین كفّار قریش و مسلمانان واقع شد حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم گفتند: كیست برای ما آب بیاورد؟ همه اصحاب ترسیدند و به عقب كشیده جواب رسول خدا را ندادند. أمیرالمؤمنین علیه السّلام برخاست و مشك را بدوش گرفت و آمد سر چاهی تاریك و بسیار گود و عمیق و در چاه پائین رفت. خداوند به جبرائیل و میكائیل و اسرافیل وحی فرستاد: خود را آماده كنید برای یاری محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و یاران او. ملائكه از آسمان پائین آمدند و صدای عجیبی می‌نمودند كه هر كس می‌شنید می‌ترسید. چون به محاذات چاه رسیدند همگی به أمیر المؤمنین علیه السّلام سلام كردند از روی اكرام و احترام و بزرگداشت شأن آن حضرت».

 و از «جمع الفوائد» نقل است: قالَ عَلِیُّ عليه السّلام: كُنتُ علی قَليبِ بَدْرٍ أميحُ وَ أمنَحُ مِنهُ ماءً جاءتْ ريحٌ شديدَة ثمَّ جاءت ريحٌ شديدَة ثمّ جاءت ريحٌ شديدَة فكانَتِ الاولی ميكائيلَ و الثانيَّة إسرافيلَ وَ الثالِثَة جَبرائيل مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُم ألفٌ مِنَ الملائكه فسَلَّمُوا عَلَیَّ. لاحمد و الموصلی.[[80]](#footnote-80)

 صاحب «جمع الفوائد» نقل كرده است: از احمد حنبل و موصلی كه «أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: من در آن شب تار در چاه تاریك فرو رفته تا برای رسول خدا آب بیاورم، مشك را پر نموده و به بالای چاه آمدم كه ناگهان تند بادی وزید و تند بادی دیگر و برای بار سوّم تند بادی دیگر بوزید. باد اوّل میكائیل بود، و باد دوّم اسرافیل، و باد سوّم جبرائیل، و با هر یك از آنان هزار فرشته آسمانی بود و همۀ

آنها بر من سلام كردند».

 و شاعر در این باب گفته است:

 و از كتاب «مناقب» ابن شهرآشوب به سند خود از اعمش از سالم بن أبی جَعد از أبوذر غفاری روایت است كه: إنَّ عَلِيًّا قالَ لَاصحابِ الشُّوری: هَل فيكُم مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ فِی سَاعَة وَاحِدة ثَلاثَة آلافٍ مِنَ الملائِكَة وَ فِيهِم جَبرائيلُ وَ مِيكائيلُ وَ اسرافِيلُ لَيْلَة فی قَليب بَدْرٍ مِثلی لَمّا جِئتُ بِالماءِ إلی رَسُولِ اللَه صَلَّی اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؟ قَالُوا: لَا. نقله أيضاً ابن مسعود.[[81]](#footnote-81)

 أبوذر غفاری گوید كه: «أمیرالمؤمنین علیه السّلام به افراد مجلس شوری بعد از مردن عمر گفتند: آیا در میان شما غیر از من كسی هست كه در یك ساعت سه هزار فرشته بر او سلام كرده باشد، و در میان آنها جبرائیل و میكائیل و اسرافیل بوده در شب، كنار چاه بدر در وقتی كه رفته بودم آب برای رسول خدا آورم؟ همه گفتند: نه».

 و در كتاب «اصابه» وارد است از «فایْد» غلام عبد اللَه بن سلام كه گفت: در غزوه حدیبیّه حضرت رسول خدا در جُحفه فرود آمد و آب نبود، سعد بن أبی وقّاص را برای آب فرستادند. برگشت و عذر خواست كه آب نبود، و علیّ بن أبی‌طالب را فرستادند با یك مشك پر از آب برگشت.[[82]](#footnote-82) و نیز برای أمیرالمؤمنین معجزه شكافته شدن سنگ مانند شكافته شدن سنگ به دست حضرت موسی ظاهر شد. در راه صفیّن بی آبی بر لشگر آن حضرت غلبه كرد، حضرت دستور حفر چاه دادند، چاه كندند و به سنگی ضخیم و عریض رسیدند كه نه قدرت شكافتن و نه قدرت بیرون آوردن آن را داشتند و همه عاجز شدند، حضرت تشریف آورد و یك ضربه به سنگ زد، سنگ قطور و ضخیم كه قاعدتاً با هزار ضربه شكافته نمی‌شد شكافت و آب سرد گوارا چنان از زیر سنگ بیرون آمد كه تا دهانه چاه را گرفت و جاری شد، همه سیراب شدند، و از این معجزه و تماشای این منظره عجیب به بهت و حیرت در آمدند.

 خطیب در «تاریخ بغداد» ج ١٢ ص ٣٠٥ این روایت را با سلسله سند متّصل خود از أبو سعید عَقیصا آورده. او گوید: با علی علیه السّلام از انبار به طرف كوفه می‌رفتیم، تشنگی بر مردم غلبه كرد، جماعتی به دنبال آبی كه در صحرا نمایان بود رفتند و

جماعتی به طرف شطّ حركت كردند، من با علی علیه السّلام و سایر مردم می‌آمدیم تا در وسط صحرا رسیدیم. مردم گفتند: یا أمیر المؤمنین ما از تشنگی در خوف هستیم، حضرت فرمود: خدا شما را آب خواهد داد. و راهبی در نزدیك ما در دیری زندگی می‌كرد، أمیر المؤمنین آمدند تا در محلّ معیّنی و گفتند: اینجا را حفر كنید، مردم مشغول حفر كردن شدند و من نیز از آنها بودم، حفر كردیم، مقداری فرو رفتیم كه یك سنگ بزرگی ظاهر شد، حضرت فرمود: این سنگ را درآورید، مردم كمك كردند تا سنگ را درآوردیم كه دیدیم یك چشمه آب سرد و گوارا ظاهر شد، همه سیراب شدند، چون یك میل راه رفتیم بعضی از مردم تشنه شدند و گفتند: برگردیم و از آن چشمه آب بخوریم من هم با آنها آمدم هر چه گشتیم چشمه‌ای ندیدیم؛ نزد آن راهب رفتیم و گفتیم: چشمه‌ای كه اینجا بود چه شد! گفت: كدام چشمه؟ گفتیم: چشممه‌ای كه ما آب خوردیم و سیراب شدیم و حالا هر چه جستجو می‌كنیم نمی‌یابیم. راهب گفت: این چشمه را نمی‌تواند استخراج كند مگر پیغمبر یا وصیّ پیغمبر.

 علّامه امینی این قضیّه را در «الغدیر» ج ٣، ص ٣٩٣ از كتاب «صفّین» نصر بن مزاحم با مختصر اختلافی آورده است، و در آخر گوید: خطیب در «تاریخ بغداد» آن‌را ذكر كرده است.

 و در این واقعه حمیری گوید:

 ١ ـ علی آن كسی است كه به قدرت پروردگار، بر روی قطعه ابری قرار گرفت و باد او را حركت می‌داد؛ به قدرت پروردگاری كه منزلت هر كس را كه بخواهد بالا می‌برد.

 ٢ ـ آنگاه به اصحاب رقیم عبور و مروری كرد؛ و بر آنان سلام كرد؛ و آنان از داخل كهف، به علی ردّ سلام كردند؛ و سلام خود را به او شنواندند.

 ٣ ـ و علی آن كسی است كه سنگ سخت را برای لشگریانش شكافت؛ و از آن سنگ سخت؛ آب سرد خوشگوار جاری شد، و برای لشگریان می‌جوشید.

 ٤ ـ و برای بجا آوردن نماز عصر، در وقت غروب خورشید، خورشید برای او برگشت؛ خورشید نورانی و سپید، كه نورش لَمَعان داشت.

 ٥ ـ و چون علی نماز عصر را بجای آورد، خورشید برای او خم شد؛ و مانند سرعت برق در حركت آمد؛ آری برق دارای سرعت است.

 ٦ ـ پس ای كسی كه مرا در محبّت علی ملامت می‌كنی! دست از این ملامت بردار! چون من در محبّت علی بسیار پیگیر و حریص هستم.

 ٧ ـ من دینی غیر از محبّت آل محمّد ندارم! و چیزی از محبّت آل محمّد در روز قیامت نافع‌تر نیست.

 ٨ ـ و چون توحید و عدل خدا و محبّت علی در دل من است؛ پس من شخص عابد پرهیزگار و عامل به آداب هستم.

 ٩ ـ من سیّدی هستم كه در مدیحه سرائی آل محمّد بسیار گوینده‌ام! و مدائحی سروده‌ام كه چون بر دل دشمنان و ناصبیان مرور كند. آنها را می‌شكافد، و از هم می‌پاشد.

 این مطالب مذكوره مختصری از معجزات أمیر المؤمنین علیه السّلام بود كه به عنوان نمونه بیان كردیم، و اگر بنا بشود هر یك یك از معجزات پیغمبران را در نظر بگیریم و با یك یك از معجزات آن حضرت تطبیق كنیم این خود یك كتاب مستقلّی خواهد شد، ولی فعلًا بقدر اجمال به دست آمد كه وجود مبارك آن حضرت قادر بر جمیع معجزات به اذن خدای تعالی بوده و مانند رسول خدا دارای مقام جامعیّتی بوده‌اند كه هیچ یك از پیغمبران را یارای وصول بدان مقام منیع و ذروه رفیع نبوده است.

## ابتلائات و امتحانات عجیب أمیر المؤمنین علیه السّلام

 لیكن باید دانست كه این صفات الهی و این كمالات نفسانی و این قدرت‌

ربّانی، مجّانی به آن حضرت داده نشده است بلكه به مجازات ابتلائات و امتحانات عجیب بوده است كه هیچ یك از پیغمبران به این حدّ اذیّت و آزار نشدند. یكایك از ابتلائات پیغمبران از زحمت امّت و شماتت و استهزاء و بیرون كردن از شهر و كشتن و فرار كردن و ارتداد از آئین و حبس و زجر و ابتلای با جاهلان امّت ووو ... همه و همه در وجود مقدّس رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم جمع بود لذا فرمود: مَا اوذِیَ نَبِیُّ مِثْلَ ما اوذيتُ‌ «هیچ پیامبری بمانند من اذیّت نشده». و همه به مولای متقیّان علیه السّلام ارث رسید و از طفولیّت تا وقتی كه در محراب عبادت فرق مباركش شكافت آنی از رنج و الم فارغ نبود، چه در مكّه مكرّمه در دوران بعثت رنج‌های غیر قابل تحمّل را متحمّل شد و چه بعد از هجرت به مدینه و چه بعد از رحلت رسول خدا و دوران سیاه و تاریك بیست و پنج ساله و چه در دوران حكومت ظاهری خود ساعتی فارغ نبود. اگر بر اسماعیل ذبیح امتحان قتل پیش آمد و بالأخره هم عملی نشد آن حضرت خود را در فراش رسول خدا در شب هجرت حاضر برای آماج شمشیرهای برّان سران طوایف عرب نموده و هر لحظه آن قتلی بود و شهادتی. اگر ابراهیم خلیل به بیست و چهار امتحان آزمایش شد كه از همه مهمّتر داستان كشتن فرزند دلبندش اسماعیل است آن حضرت با علم الیقین از وقعه اولاد فاطمه و كشته شدن حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و وقعه كربلا مطّلع بود و كراراً از این قضایای دلخراش خبر می‌داد و گریه می‌كرد ولی عهدی است كه خدا و رسول خدا با او نموده‌اند و او قبول نموده و برای احیاء دین خدا امضاء كرده است، و همچنین راجع به سایر ابتلائات، و بر پایه و اساس البَلاءُ بِقَدْرِ الوِلاء آن حضرت از همه پیغمبران مصیبتش در دنیا عظیم‌تر و صبرش بیشتر و جهادش بزرگ‌تر بود. صَلَّی اللَه عَلَیْكَ یا أَبا الحَسن.

 أبو نعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» ج ١، ص ٦٦ و ص ٦٧ با اسناد خود از أبو بُرزه روایت كرده است: كه قال: قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ اللَهَ عَهِدَ إلَیَّ عَهْداً فی عَلِیٍّ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ بَيّنَهُ لِی، فَقَالَ: اسْمَع، فَقُلْتُ: سَمِعْتُ: فَقَالَ: إنَّ عَلِيًّا رَايَة الهُدی وَ امامُ اولِيائِی وَ نُورُ مَن اطاعَنی وَ هُوَ الكَلِمَة الَّتی الزَمْتُها المُتَّقِينَ؛ مَن أحَبَّهُ أحَبَّنی وَ مَنْ أبْغَضَهُ أبْغَضَنی، فَبَّشَّرْهُ بِذَلِكَ فَجاءَ عَلِیُّ فَبَشَّرْتُهُ فَقَالَ: يَا رَسُولُ اللَهِ انَا عَبْدُ اللَهِ وَ فِی قَبْضَتِهِ فَإن يُعَذِّبْنی فَبِذَنْبی وَ إن يُتِمَّ لِی الَّذی بَشَّرْتَنی بِهِ فَاللَهُ أولَی بِی. قالَ: قُلْتُ: اللَهُمَ‌

اجلُ قَلْبَهُ وَ اجْعَلُ رَبيعَهُ الايمانَ. فَقالَ اللَهُ: قَدْ فَعَلْتُ بِهِ ذَلِكَ. ثُمَّ إنَّهُ رَفَعَ الَیَّ أنَّهُ سَيَخُصُّهُ مِنَ البَلاءِ بِشَی‌ءٍ لَمْ يَخُصَّ بِهِ احَدٌ مِنْ أصحابِی، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أخِی وَ صاحِبی! فَقَالَ: إنَّ هَذَا شَی‌ءٌ قَدْ سَبَقَ أنَّهُ مُبْتَلَیً وَ مُبْتَلَیً بِهِ‌

 ابن شهرآشوب‌[[83]](#footnote-83) در داستان هجرت رسول خدا از مكّه به مدینه گوید؛ و نیز مظفّر در «دلائل الصدق»‌[[84]](#footnote-84) ذكر كرده است و ما آن داستان را به عین الفاظی كه ابن شهرآشوب روایت كرده است ذكر می‌كنیم، او چنین روایت نموده است كه: حضرت رسول خدا به أمیرالمؤمنین گفتند: إنَّ اللَهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی أوصَی إلَیَّ أن أهجُرَ دارَ قَومی و أنّ أنطَلِقَ الَی غارِ ثَوْرٍ فَارقَدْ عَلی فِراشی و اشْتَملِ بِبُرْدِیَ الحَضْرَمیِّ وَ اعلَم أنَّ اللَهَ يَمْتَحِنُ أولياءهُ عَلَی قَدْرِ إيمانِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ مِن دِينِهِ فَأَشَّدُّ النّاسِ بَلاءٍ الانبيَاءُ ثُمَّ الامْثَلُ فَالامْثَلُ. وَ قَدِ امْتَحَنَكَ يَا ابْنَ امَّ وَ امْتَحَنَنی بِمِثْلِ مَا امْتَحَنَ بِهِ خَلِيلَهُ إبراهِيمَ وَ الذَّبِيحَ إسْمَاعِيلَ، فَصَبْراً صَبراً فَإنَّ رَحْمَتَ اللَهِ قَريبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. ثُمَّ ضَمَّهُ إلَی صَدْرِهِ وَ أوصاهُ بِقَضاءِ دُيُونِهِ وَ إنجازِ عِداتِهِ وَ رَدَّ الوَدائِعِ إلَی اهْلِهَا ثُمَّ خَرَجَ‌ ـ الحديث.

 «خداوند تبارك و تعالی به من امر فرموده است كه از منزل اصلی و وطن خود هجرت كنم و به غار ثور بروم، ای علی بر جای من بخواب و بُرد حَضْرَمی مرا به روی خود بكش، و بدان كه خداوند اولیای خود را به اندازه ایمان و منزلتشان در دین امتحان می‌كند، و لذا بلا و مصائب انبیاء و پیغمبران از همه افراد بشر بیشتر است، و از انبیاء گذشته هر كس به درجه انبیاء نزدیك‌تر و به مقام آنها قریب‌تر باشد مصائب و ابتلائاتش شدیدتر است، و همچنین افراد مردم به هر درجه و مقام دینی و ایمانی كه باشند طبق آن درجه و مقام بلا و امتحان الهی به آنها خواهد رسید. ای علی، ای فرزند مادر من، خدا تو را می‌خواهد امتحان كند و مرا نیز می‌خواهد امتحان كند به امتحان سختی مانند امتحان حضرت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح كه مأمور به كشتن فرزندش شد (تو به منزله فرزند من هستی و باید در فراش من خود را طعمه شمشیر چهل تن از شمشیر زنان عرب قرار داده و در شب تاریك بدن خود را قطعه قطعه ببینی). پس بر تو باد به صبر و استقامت، بر تو باد به شكیبائی و تحمّل، كه رحمت خدا به‌

نیكوكاران نزدیك است. و سپس رسول خدا علیّ بن أبی‌طالب را در بغل گرفته و در آغوش مهر خود كشیدند و وصیّت به ادای دیون خود نمودند و به برآوردن وعده‌های خود و برگرداندن امانت‌ها به دست صاحبانش. سپس از مكّه خارج شدند».

 و از مجموع مطالب گفته شده ما سه قسمت تحلیل و تجزیه شد: اوّل عظمت و سعه علم نفسانی رسول خدا به كتاب مجید قرآن كریم. دوّم عظمت و سعه روحی راجع به كتاب تكوین و بروز معجزات و تصرّف در امور و موادّ كاینات. و سوّم عظمت ابتلائات و امتحانات.

 و معلوم شد كه رسول خدا در هر سه مرحله از تمام انبیاء و مرسلین قوی‌تر و شدیدتر و عظیم‌تر بوده‌اند، و همین عظمت در سه مرحله به أمیرالمؤمنین علیه السّلام ارث رسیده است، و لذا آن حضرت از همه پیغمبران و اوصیای آنها عالم‌تر به كتاب تشریع و كتاب تكوین، و در ذات خدا قوی‌تر و رسیده‌تر و فانی‌تر و به بقاء حقّ عظیم‌تر و وسیع‌تر بوده‌اند. اینجاست كه شارح معتزلی ابن ابی الحدید پرده برداشته و اعتراف به افضلیّت آن حضرت از جمیع ملائكه مقرّبین و انبیاء مرسلین می‌كند:

 ١ ـ گفتم به برق آسمان آن برقی كه تاریكی را شكافته؛ همچون غلام زنگی كه بینی او بریده شده باشد.

 ٢ ـ ای برق اگر بر زمین نجف اشرف عبورت افتاد به آن زمین بگو: آیا می‌دانی چه كسی در كام تو فرو رفته و به امانت نگاه داشته شده است؟

 ٣ ـ در تو كلیم خدا موسی بن عمران فرو رفته و بعد از او عیسی و به‌دنبال او احمد فرو رفته‌اند.

 ٤ ـ بلكه در تو جبرائیل و میكائیل و اسرافیل و تمام فرشتگان مقدّس آسمانی فرو رفته‌اند.

 ٥ ـ بلكه در تو نور خداوند جلّ جلاله فرو رفته، آن نور خدائی كه برای صاحبان بصیرت از ماوراء خود، خدا را نشان می‌دهد و تمام اسماء و صفات خدا را حكایت می‌كند و دائماً آن نور در لمعان و درخشیدن است.

 ٦ ـ در تو امام مرتضی و وصیّ مجتبی فرو رفته و بَطین انزَع، یعنی انسان كامل پاكیزه از شرك و گناه و مملوّ از معادن خیر و جواهر حقایق علوم فرو رفته است.

 چون ابن أبی الحدید، معتزلی است و آنها ملائكه را اشرف از پیغمبران می‌دانند لهذا اوّل می‌گوید: موسی و عیسی و محمّد فرو رفته‌اند و بعد ترقّی می‌كند و می‌گوید بلكه جبرائیل و میكائیل و اسرافیل و تمام فرشتگان مقدّس. آری این است مقام و منزلت آن حضرت كه قائم مقام نفس محمّد و بلكه در عالم معنی و حقیقت عین محمّد یعنی ولایت مطلقه كبرای الهیّه و شاهد ناموس كون و شهید بر احوال پیغمبران است.

## أمیرالمؤمنین علیه السّلام وجود باقیّه رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله است‌

 آن حضرت در خطبه‌ای كه مردم را از متابعت علماء سوء و ظاهر فریب منع می‌كند و به عترت رسول خدا گرایش می‌دهد علناً خود را وجود باقیّه و مبقیّه رسول خدا معرفی می‌كند و می‌خواهد برساند كه با وجود من پیغمبر خدا نمرده است. بعد از آنكه حالات و صفات اولیاء خدا را بیان می‌كند، می‌فرماید: وَ آَخَرُ قَدْ تَسَمَّی عَالِماً لَيْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَ أضاليلَ مِنْ ضُلالٍ، وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ شَرَكاً مِنْ حَبائِلِ غُرورٍ وَ قَولِ زُورٍ، قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلی آرائِهِ وَ عَطَفَ الحَقَّ عَلَی اهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ مِنَ العَظائِمِ وَ يُهَوِّنُ كَبيرَ الجَرائِمِ، يَقولُ: أَقِفُ عِندَ الشُّبُّهَاتِ، وَ فِيهَا وَقَعَ، وَ أعْتَزِلُ الْبِدَعَ، بَيْنَهَا اضْطَجَعَ فَالصُّورَة صُورَة إنسانٍ وَ القَلْبُ قَلْبُ حَيوانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الهُدَی فَيَتَّبِعَهُ،

وَ لَا بَابَ العَمی فَيَصُدَّ عَنْهُ، فَذَلِكَ مَيِّتُ الاحْيَاءِ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّی تُوْفَكُونَ؟ وَ الاعْلَامُ قَائِمَة وَ الاياتُ وَاضِحَة وَ المَنارُ مَنصُوبَة، فَأَيْنَ يُتاهُ بِكُمْ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ؟ وَ بَّينَكُمْ عِتْرَة نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ ازِمَّهُ الْحَقِّ وَ اعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَة الصِّدْقِ، فَأنزِلُوهُمْ بِأحْسَنِ مَنازِلِ القُرآنِ، وَرِدُوهُمْ وُرُودَ الهيِم العِطاشِ. أيُّهَا النَّاسُ خُذُوهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّين صَلَّی اللَهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَ يَبلَی مَنْ بَلِیَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِبالٍ» فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإنَّ أكْثَرَ الحَق فِيمَا تُنْكِرونَ، وَ اعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّة لَكُمْ عَلَيْهِ وَ أَنَا هُوَ.[[85]](#footnote-85)

 می‌فرماید: «و در مقابل آن شخص نورانی پاك دل فرد دیگری نیز هست كه به خود لقب عالم را می‌بندد لیكن عالم نیست، مطالب باطل و درهم و برهمی را از دست جهّالی گرفته و كلمات گم و گمراه كننده‌ای را از مردان گمراهی اخذ نموده است و برای صید مردم شبكه‌هائی از ریسمان‌های غرور افكنده و دام‌هائی از گفتار باطل گسترده است، كتاب خدا را بر آراء و افكار خود تطبیق و تحمیل می‌كند و حقّ را بر نیّات و مقاصد و خیالات باطله خود بر می‌گرداند، مردم را از گناهان بزرگ در امان درآورده رخصت می‌دهد و جرائم كبیره را سُست و بی قدر معرّفی می‌كند، می‌گوید: من از كارهای شبهه ناك در هراس و گریزم لكن در عین شبهات و معدن امور مشتبهه واقع می‌شود، می‌گوید: من از ارتكاب بدعتها بركنارم لیكن فراش خود را در میان بدعت‌ها پهن كرده و در آن آرمیده است، صورتش صورت انسان، و دلش دل حیوان است، دَرِ خانه هدایت را نمی‌شناسد تا پیروی كند، و دَرِ خانه ضلالت و غوایت و نابینائی را نمی‌شناسد تا از آن دور شود، این آدم، مرده‌ای است در میان زندگان.

 ای مردم كجا می‌روید و به كجا كشیده می‌شوید و دلهای شما گرایش می‌كند؟ عَلَم‌های هدایت برافراشته شده و آیات و علامات سعادت واضح و آشكار است و مناره‌های نور دهنده هدایت كننده گمشدگان منصوب است. پس ای مردم در كدام تیهِ ضلال و بیابان قفر و خشكِ حیرت شما را می‌برند؟ بلكه چگونه چشم خود را عمداً بر هم گذارده و خود را كور می‌كنید و در وادی تحیّر سرگردان و حیرت زده اید! در حالی كه در میان شما عترت و اهل بیت پیغمبر شماست، و آنها

زمام‌های حقّ و پرچمهای دین، و زبانهای راست‌اند، آنها را در بهترین منزل از منازل قرآن قرار دهید و عالی‌ترین درجه در درجات قرآن را در وجود آنها مشاهده كنید، و مانند شتران تشنه بیابان نَوَردیده كه به آبشخور برسند خود را به آستان آنها زنید و از علوم و بركات و رحمت و عافیت و صدق و حقّانیّت آنها سیراب شوید و إشباع گردید (منظور آن حضرت از عترت پیغمبر خود اوست، می‌خواهد بفرماید برای رفع هر گونه بدبختیها و رفع مشكلات دنیوی و اخروی و فتح ابواب سعادت و كامیابی باید به من روی آورید.)

 ای مردم این مطلب را از رسول خدا خاتم النّبیّین اخذ كنید و از او بشنوید كه می‌فرماید: «می میرد كسی كه از ما مرده است ولی مرده نیست، و كهنه و خراب می‌شود كسی كه از ما خراب و كهنه شده است ولی كهنه و خراب نیست».

 در معنای این دو فقره اخیر ابن أبی الحدید دچار اضطراب شده و این دو جمله عالی را به كلّی از معنی و حقیقتش ساقط نموده است. می‌گوید ممكن است این كلام رسول خدا را بر یكی از دو معنی حمل كرد: اوّل ـ آنكه مردگان ما نمی‌میرند بلكه خداوند تعالی آنها را به ملكوت آسمان بالا می‌برد و بنابراین اگر كسی قبور آنها را حفر كند در آنجا جَسدی نخواهد دید، ولی این احتمال با فقره دوّم از كلام رسول خدا كه تصریح می‌كند مَن بَلِیَ مِنّا افرادی كه از ما كهنه و خراب می‌شوند سازگار نیست و بنابراین در این جمله باید تقدیر گرفت و گفت: وَ يَبْلَی كَفَنُ مَنْ بَلِیَ مِنّا «و كهنه و خراب می‌شود كفن كسی كه از ما كهنه شده است».

 دوّم آنكه در هر انسانی ذرّاتی به عنوان اصل و حقیقت او موجود است، در رسول خدا و أئمّه، خداوند به جهت تكریم و تعظیم آنها آن ذرّات اصلیّه را از قبر بالا می‌برد و در ملكوت به آنها اجزاء و ذرّاتی دیگر متّصل می‌كند تا به صورت یك انسان كامل كه همان شخص مرده از خاندان رسالت است در آید، بنابراین آنها نمرده‌اند.[[86]](#footnote-86)

 ولی با مختصر توجّه معلوم می‌شود كه در ادراك معنای این جمله خیلی پرت شده است. حضرت أمیر المؤمنین در میان خطبه خود نمی‌خواهند بیان روایتی از رسول اكرم كرده باشند بلكه چون اوّل بیان كردند كه به عترت و اهل بیت كه در این زمان‌

خود من هستم باید رجوع كنید، به عنوان استشهاد، كلام رسول خدا را شاهد و دلیل آورده‌اند كه اگر از من قبول ندارید كلام پیغمبر خود را بشنوید كه می‌فرماید: ما نمی‌میریم و همیشه زنده هستیم، یعنی من كأنّه وجود پیغمبرم و ادامه حیات پیغمبرم، ای مردم پیغمبر نمرده است با آنكه مرده است چون من زنده هستم و زندگی من حیات پیغمبر است، یعنی ای مردم من در تمام جهات آئینه تمام نمای آن حقیقتی هستم كه پیغمبر آئینه تمام نمای آن حقیقت بوده است، آن حقیقت مقام ولایت مطلقه و كبرای الهیّه است كه در زمان پیغمبر در آن حضرت ظهور نمود و آن وجود مبارك مظهر تامّ اسماء الهیّه بوده و امروز آن ولایت در من ظاهر شده است. پس معنی كلام رسول خدا این است كه با مرگ و كهنگی ابدان ما در زیر قبور آن معارف الهیّه و آن علوم ربّانیّه و آن تصرّف در عالم كون و بالأخره ولایت نمی‌میرد و كهنه نمی‌گردد، او همیشه زنده و جاویدان است چون روح ما زنده است و آن زندگی و حیات همان روح ماست كه در وصیّ ما متجلّی شده است، و این در حقیقت همان معنای میراث است كه از رسول خدا به أمیرالمؤمنین علیه السّلام ارث رسیده است. ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾.

 شاهد بر این مدّعی آنكه خود حضرت بعد از بیان این دو جمله از خاتم المرسلین می‌فرماید: فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإنَّ أَكْثَرَ الحَقِّ فِيما تُنْكِرُونَ، وَ اعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّة لَكُمْ عَلَيْهِ وَ أَنَا هُوَ «ای مردم بنابراین به مطلبی كه پی نبرده‌اید و حقیقت آن را ادراك نكرده‌اید بی خود سخن بی جا نگوئید چون اكثر مردم حقائق و دقائق را انكار می‌كنند و چشم خود را بسته و روی حقیقت را می‌پوشند، و عذر كسی را كه شما بر او حجّتی نمی‌توانید اقامه كنید بپذیرید و او من هستم».

 و دیگر آنكه خود حضرت در وصیّت خود بعد از ضربت خوردن تصریح می‌كند كه بدن من با شما بوده نه روح من، و آن بدن را فردا بدون روح، ساكن و آرام خواهید یافت و تمام این قدرت‌ها و عظمت‌ها كه در من طلوع نموده بود اختصاص به ذات مقدّس پروردگار دارد، این همه علوم، این همه معجزات، این همه كمالات، همه به مرجع كمال بازگشت خواهد نمود، و این بهترین واعظ و اندرز دهنده است. وَ إنَّمَا كُنتُ جَاراً جَاوَرَكُمْ بَدَنِی ايّاماً، وَ سَتُعْقَبُونَ مِنِّی جُثَّة خَلاءً، سَاكِنَة بَعْدَ حَراكٍ، وَ صَامِتَة بَعْدَ نُطْقٍ، لِيَعْظكُمْ هُدُوِّی وَ خُفُوتُ إطراقِی، وَ سُكُونُ اطرافی، فَإنَّهُ أوْعَظُ

لِلْمُعْتَبِرينَ مِنَ المَنْطِقِ البَلِيغ وَ القَوْلِ المُسْمُوعِ.[[87]](#footnote-87)

 به مردم می‌فرماید: «ای مردم من همسایه شما بودم، بدنِ من چند روزی با شما مجاورت كرد و فردا مرا جثّه‌ای خالی و بدون روح خواهید یافت كه ساكن است بعد از آنكه متحرّك بود، و ساكت است بعد از آنكه گویا بود. باید این سكون و آرامش من شما را پند دهد، و این آویزان شدن و افتادن پلكهای چشم و این بی حركتی اعضاء و دست و پا همه آنها باید شما را موعظه كند، چون برای عبرت گیرندگان از هر گفتار رسا و منطق بلیغی و از هر قول قابل قبولی اثرش بیشتر و نفوذش مؤثّرتر است».

## أمیرالمؤمنین وارث جمیع كمالات پیامبر اكرم جز نبوّت بوده است‌

 باری محصّل از مجموع مطالب آنكه: أمیرالمؤمنین علیه السّلام وارث جمیع كمالات رسول خدا بوده‌اند و به استثنای مقام نبوّت كه به آن حضرت انقطاع یافت تمام تلألؤات و لَمَعانهای نوری كه از عوالم غیب در وجود خاتم النبیّین بروز كرد همگی در آئینه پاك و صافی نفس أمیر المؤمنین درخشید و این است حقیقت ارث، چنانكه عامّه روایت كرده‌اند: قَالَ عَلِیُّ عليه السّلام: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾ نَحْنُ أُولَئِكَ‌[[88]](#footnote-88)

 «أمیرالمؤمنین علیه السّلام در تفسیر بندگان برگزیده از این آیه مباركه گفتند: مراد ما هستیم». و دیگر ابن مردویه با سند متّصل خود به أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌رساند كه در تفسیر این آیه مباركه فرمودند: نَحْنُ هُمْ.[[89]](#footnote-89) «ما برگزیدگان از بندگان خدا هستیم كه قرآن به ما ارث رسیده است».

 و حاكم حسكانی از أبو حمزه ثُمالی از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت كرده است‌ قالَ: إنِّی جَالِسٌ عِندَهُ إذ جَاءَهُ رَجُلانِ مِن أهْلِ العِراقِ فَقالًا: يَا ابنَ رَسُولِ اللَهِ جِئنَاكَ (كَی) تُخْبِرَنَا عَنْ آياتٍ مِنَ القُرآنِ، فَقَالَ: وَ مَا هِیَ؟ قَالا: قَولُ اللَهِ تَعالَی: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا﴾. فَقالَ: يَا اهْلَ العِراقِ! وَ أَيِّش يَقُولُونَ؟ قَالا: يَقُولُونَ إنَّها نَزَّلَتْ فِی امَّة مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ الحُسَيْنِ: امَّة مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ إذَاً فِی الجَّنَّة؟! قالَ: فَقُلْتُ مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ: يَا ابنَ رَسُولِ اللَهِ فِيمَنْ نَزَلَتْ؟ فَقَالَ: نَزَلَتْ وَ اللَهِ فِينَا أَهلَ الْبَيْتِ ـ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ـ قُلْتُ: أَخْبِرْنَا مَنْ فِيكُمْ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ! قَالَ: الَّذی اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُ وَ

سَيِّئَاتُهُ ـ وَ هُوَ فِی الجَنَّة ـ فَقُلْتُ: وَ المُقْتَصِدُ؟ قَالَ: العَابِدُ لِلّهِ فِی بَيْتِهِ حَتَّی يَأْتِيهُ اليَقِينُ. فَقُلْتُ: السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ؟ قَالَ: مَن شَهَرَ سَيْفَهُ وَ دَعا إلَی سَبِيلِ رَبِّهِ‌[[90]](#footnote-90)

 «أبوحمزه گوید: نزد حضرت امام زین العابدین علیه السّلام نشسته بودم كه دو مرد از اهل عراق وارد شدند و عرض كردند: ای فرزند رسول خدا آمده‌ایم تا معنی بعضی از آیات قرآن را برای ما بیان بفرمائی. حضرت فرمود: چیست آن آیات؟ عرض كردند: قول خدای تعالی: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا﴾. حضرت فرمودند: اهل عراق برگزیدگان را كه وارث كتاب هستند چه كسانی می‌دانند؟ عرض كردند: آنها می‌گویند: درباره امّت محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نازل شده است. حضرت فرمود: بنابراین همه امّت در بهشتند؟! ابوحمزه گوید: من از بین آنها سؤال كردم: ای فرزند رسول خدا پس درباره كه نازل شده است؟ حضرت سه مرتبه فرمود: سوگند به خدا درباره ما اهل بیت نازل شده است. عرض كردم: پس ما را مطّلع فرما كه در میان شما ظالم به نفس خود كیست؟ حضرت فرمود: آن كسی كه كارهای نیك و بد او مساوی باشد، و او در بهشت است. عرض كردم: مقصد و میانه رو كیست؟ فرمود: كسی كه در خانه خود عبادت خدا را به جای آورد تا یقین به او برسد. عرض كردم: سابق به خیرات كیست؟ فرمود: كسی كه شمشیر خود را برهنه كند و مردم را به راه خدا دعوت كند».

 و نظیر این استدلال را حضرت امام رضا علیه السّلام به مأمون می‌كنند كه مراد از وارثین كتاب خصوص عترت رسول خدا هستند، و این مطلب ضمن روایت مفصّلی است كه حضرت رضا در مجلس مأمون از آیات قرآن دوازده مزیّت برای عترت و اهل بیت رسول خدا اثبات می‌كنند. این روایت را صدوق مفصلًا در «عیون اخبار الرضا» آورده،[[91]](#footnote-91) و سیّد بحرانی در «غایة المرام» مقدار مختصری از آن را كه شاهد برای اثبات میراث است ذكر كرده‌[[92]](#footnote-92)، و مجلسی از «تفسیر علیّ بن ابراهیم» از أبان بن صَلت مختصر آن را آورده است.[[93]](#footnote-93)

 و مجلسی گوید: سیّد علیّ بن طاووس در كتاب «سَعد السُّعود»

گوید: من روایات بسیاری را یافته‌ام كه بعضی از آنها را در كتاب «البَّهْجَة بِثَمَرِة المُهْجَة» ذكر كرده‌ام كه مراد از قول خداوند جلّ جلاله‌ ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾ ـ الآية، جمیع ذرّیه پیغمبر هستند و در میان آنها ستمگر به نفس جاهل به امام است، و مقتصد عارف به امام است، و سابق به خیرات خود امام است.

 و از كسانی كه ما این دسته روایات را از آنها نقل نموده‌ایم شیخ أبو جعفر محمّد بن بابویه در كتاب «فرق» است با اسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام، و دیگر از كتاب «واحدة» از ابن أبی جمهور در روایی كه از أبو محمّد الحسن بن علیّ العسكری روایت كرده است، و دیگر از كتاب «دلائل» متعلّق به عبد اللَه بن جعفر حِمْیَری از امام حسن عسكری روایت كرده است، و دیگر از كتاب محمّد بن علیّ بن رباح با اسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام و او از كتاب محمّد بن مسعود بن عیّاش در تفسیر قرآن روایت كرده است، و دیگر از كتاب «جامع صغیر» یونس بن عبد الرّحمن، و دیگر كتاب عبد اللَه بن حمّاد انصاری، و دیگر كتاب ابراهیم خزّاز، و غیر از این كتابها كه فعلًا اسامی آنها در نظرم نیست.[[94]](#footnote-94)

 این مجموع روایاتی است كه در تفسیر كریمه شریفه سابقاً بیان كردیم، و اینك نیز چند روایت آن‌را ذكر كردیم، و از مجموع مطالب واضح شد كه أمیرالمؤمنین یگانه روزگار در صفات عالیّه انسانیّت و فریده دهر و گوهر تابناك عالم خلقت و معلّم بشریّت و سرمشق تعالیم صالحه و منبع خیرات و معدن بركات و فخر بنی آدم و افتخار ملائكه و پیغمبران بوده‌اند. و چه خوب خضر پیغمبر آن حضرت را بدین صفات عالیه ستوده و تمجید نموده و در مصیبت آن حضرت گریان شده است.

## كلام حضرت خضر علیه السّلام در فضائل أمیرالمؤمنین علیه السّلام

 صفوانی در كتاب «إحَنْ و مِحَنْ» و كلینی در كتاب «كافی» روایت كرده‌اند كه چون أمیر المؤمنین به شهادت رسیدند. جاءَ شَيْخٌ يَبكی وَ هُوَ يَقُولُ: اليَوْمَ انْقَطَعَتْ عِلاقَة النُّبُوَّة، حَتَّی وَقَفَ بِبابِ البَيْتِ الَّذی فِيهِ أميرُالمؤمِنِينَ وَ أَخذَ بِعِضادَتِی البابِ فَقالَ: رَحِمَكَ اللَهُ فَلَقَدْ كُنتَ اوَّلَ النّاسِ إسلاماً، وَ أخْلَصَهُمْ ايماناً، وَ أَشَدَّهُمْ يَقِيناً، وَ أَخْوَفَهُمْ مِنَ اللَهِ، وَ أَطْوَعَهُمْ لِنَبِیِّ اللَهِ، وَ أَفْضَلَهُمْ مَناقِبَ، وَ أَكْثَرَهُم سَوابِقَ، وَ أشْبَهَهُمْ‌

بِهِ خَلْقاً و خُلْقاً وَ سيماءً وَ فَضْلًا. و كُنتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً، وَ أعْلاهُمْ طَوْداً، وَ أَقْدَمَهُمْ كَلاماً، وَ أَصْوَبَهُمْ مَنطِقاً، وَ أَشْجَعَهُم قَلْباً، وَ أَحْسَنَهُمْ عَمَلًا، وَ أَقْوَاهُمْ يَقِيناً. حَفِظْتَ مَا ضَيَّعُوا وَ رَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا، وَ شَمَّرْتَ إذِ اجْتَمَعُوا، وَ عَلَوْتَ إذَ هَلَعُوا، وَ وَقَفْتَ إذ شَرَعُوا، وَ أَدْرَكْتَ أوتارَ ما ظَلَموا. كُنتَ عَلَی الكَافِرِينَ عَذَاباً وَاصِباً، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفاً وَ حِصْناً، كنتَ كَالجَبَلِ الرّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ العَواصِفُ. كُنتَ لِلطِّفلِ كَالابِ الشَّفِيقِ وَ لِلارامِلِ كَالبَعْلِ العَطُوفِ. قَسَمْتَ بِالسَّويَّة، وَ عَدَلْتَ فِی الرَّعِيَّة، وَ أَطْفَأتَ النِّيرانَ وَ كَسَرْتَ الاصْنَامَ، وَ أَذْلَلْتَ الاوثَانَ، وَ عَبَدْتَ الرَّحْمَنَ ـ فی كَلَامٍ لَهُ كَثيرٍ ـ فَالتَفَتُوا فَلَمْ يَرَوا أحَدَاً. فَسُئِلَ الحَسَنُ عليه السّلام مَن كانَ الرَّجُلُ؟ قالَ: الخِضْرُ عليه السّلام.[[95]](#footnote-95)

 «چون أمیر المؤمنین علیه السّلام رحلت كردند پیرمردی گریه كنان آمد در حالی كه می‌گفت: امروز زنجیرهای نبوّت پاره شد، تا ایستاد دَرِ اطاقی كه حضرت در آنجا مرغ روحش پرواز نموده بود و با دو دست خود دو بازوی دو طرف در را گرفت و گفت: خدا تو را رحمت كند، حقّاً كه اوّلین كسی بودی كه اسلام آوردی، و پاكترین آنها بودی از جهت ایمان، و یقینت از همه شدیدتر بود، و خوفت از خدا نسبت به همه بیشتر، و طاعتت به پیغمبر خدا از همه افزونتر، و مناقب و فضائلت از همه عالی‌تر، و سوابقت از همه زیادتر، و شباهتت به رسول خدا از جهت قوای طبیعی و اخلاق معنوی و از جهت علائم روحانی در چهره ات و از جهت فضل و شرافت از همه بیشتر بود. و از جهت سر و صدا از همه آرام‌تر بودی، و از جهت استقامت و ثباتت از همه بالاتر و رفیع مرتبه‌تر بودی. كلام و سخنت از همه مقبول‌تر، و منطقت از همه صحیح‌تر، و قلبت از همه شجاع‌تر، و كردارت از همه نیكوتر، و یقینت از همه قوی‌تر بود.

 حفظ كردی آنچه را كه ضایع كردند، و رعایت كردی آنچه را كه مهمل گذاشتند، و دامن همّت به كمر زدی در وقتی كه آنها اجتماع كردند، و نفس خود را بلند داشتی هنگامی كه آنها حرص زدند، و توقّف كردی در وقتی كه آنها بدعت نهادند، و دادخواهی كردی نسبت به ظلم‌هائی كه نمودند. ای علی تو نسبت به كافران عذاب سخت و مداوم بودی، و نسبت به مؤمنان پناهگاه و مَلجأ و حِصن. تو مانند كوهی عظیم و ثابت بودی كه تند بادهای اهواء و آراء باطل و طوفان‌های سخت امیال و

افكار مخالفین أبداً مختصر حركتی و تكانی در تو به وجود نیاورد. نسبت به كودكان مانند پدر مهربان، و نسبت به بیوه زنان چون شوهر رئوف و عطوف. بیت المال را به طور تساوی تقسیم كردی، و در رعیّت و توده مردم به عدالت رفتار نمودی، و آتش‌های كفر و شرك و ستمگری و بیداد و حق كشی و تجاوز و تجاسر به حقوق را خاموش كردی، و بُت‌های ظاهر و باطن را در هم شكستی و ذلیل نمودی، و در مقام بندگی خداوند عزّ و جلّ قیام و اقدام كردی.

 و بسیار از این قبیل سخنان گفت و صفات عالیّه آن حضرت را بیان‌كرد، و ناگهان ناپدید شد، مردم كه التفات كردند كسی را ندیدند و از حضرت امام حسن علیه السّلام سؤال كردند؟ فرمود: آن مرد پیر خضر پیغمبر علیه السّلام بود».

 علّامه مجلسی این بیانات خضر را با مخصتر اختلافی در لفظ ولی مفصّل‌تر در بحار آورده و از «كمال الدّین و تمام النّعمة» صدوق روایت كرده است.[[96]](#footnote-96)

 و محدّث قمّی گوید: این روایت به سندهای معتبر از كلینی و صدوق و دیگران روایت شده و من در كتاب «هَدیّه» در باب زیارات آن حضرت ذكر كرده‌ام، چون كلمات خضر به منزله زیارت أمیرالمؤمنین است.[[97]](#footnote-97)

 و حقیر گوید: الحقّ این عبارات خضر جامع مقامات معنوی و روحی أمیرالمؤمنین است، و سزاوار است در كتاب مستقلّی مفصّلًا و مشروحاً شرح شود.

## فضائل أمیرالمؤمنین از شمار بیرون است‌

 از موفّق بن احمد خوارزمی با اسناد خود از محمّد بن منصور نقل است كه او می‌گفت: از احمد بن حنبل شنیدم كه می‌گفت: آن مقداری كه از فضائل و مناقب درباره علیّ بن أبی‌طالب آمده است راجع به هیچ یك از اصحاب وارد نشده است. و احمد بن حنبل می‌گفت: مردی به ابن عبّاس گفت: سبحان اللَه چقدر فضائل علیّ بن أبی‌طالب زیاد است من گمان دارم كه سه هزار منقبت باشد! ابن عبّاس گفت: آیا نمی‌گوئی كه به سی هزار نزدیك‌تر است؟[[98]](#footnote-98)

 و نیز خوارزمی با سند خود از حرب بن عبد الحمید روایت كرده كه سلیمان اعمش برای ما گفت كه منصور دوانیقی در ایّام خلافتش به من گفت: ای سلیمان به من باید بگوئی كه چند حدیث در فضائل علیّ بن أبی‌طالب روایت كرده‌ای؟ گفتم: مقدار اندكی، گفت: وای بر تو، به تو می‌گویم چقدر؟ گفتم: ده هزار حدیث یا هزار حدیث. چون كلمه هزار را از زبان من شنید آن‌را كوچك شمرد و گفت: وای بر تو ای سلیمان همان ده هزار صحیح است كه اوّل گفتی.[[99]](#footnote-99)

 و نیز خوارزمی با سند خود از مجاهد از ابن عبّاس روایت كرده كه‌ قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: لَو أَنَّ الاشْجارَ أَقْلامٌ وَ البَحْرُ مِدادٌ وَ الجِنَّ حُسابٌ وَ الإنسَ كُتّابٌ مَا أحْصَوا فَضائِلَ عَلِیِّ بنِ أبِيطالِب‌[[100]](#footnote-100). «رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود: اگر تمام درختان عالم قلم شود و دریاها مركّب گردد و جنّ حسابگر و تمام افراد انسان نویسنده و كاتب، نمی‌توانند فضائل علیّ بن أبی‌طالب را بشمرند».

 و نیز خوارزمی با سند خود از محمّد بن عُماره از پدرش از جعفر بن محمّد الصّادق از پدرانش از أمیرالمؤمنین از رسول خدا روایت كرده است كه: قالَ رَسولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِرَهْطٍ مِنْ أصحَابِهِ: إنَّ اللَهَ تَعالَی جَعَلَ لاخِی عَلِیٍّ فَضائِلَ لَا تُحْصَی كَثْرَة، فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَة مِن فَضائِلِهِ مُقِرّاً بِهَا غَفَرَ اللَهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِهِ وَ مَا تَأخَّرَ.

 «حضرت رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به جماعتی از اصحاب خود گفتند: خداوند تعالی برای برادر من علی فضائلی برون از حدّ و شماره قرار داده، هر كس یك فضیلت از فضائل او را ذكر كند و به آن اعتراف و اقرار داشته باشد خداوند تمام گناهان گذشته دور و نزدیك او را می‌آمرزد».

 وَ مَن كَتَبَ فَضيلَة مِن فَضائِلِه لَمْ تَزَلِ الملائِكَة تَسْتَغْفِر لَهُ مَا بَقِیَ لِذَلِكَ الكِتَابِ رَسْمٌ، وَ مَنِ اسْتَمَعَ الَی فَضِيلَة مِن فَضائِلِهِ غَفَرَ اللَهُ لَهُ الذُّنُوبَ التی اكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ. ثُمَّ قَالَ: النَّظَرُ الیَ عَلِیٍّ عِبَادَة، وَ ذِكْرُهُ عِبادَة، لَا يَقْبَلُ اللَهُ ايمانَ عَبْدٍ إلّا بِمُوالاتِهِ وَ البَراءَة مِنْ اعْدَائِهِ.[[101]](#footnote-101)

 «و هر كس فضیلتی از فضائل علیّ بن أبی‌طالب را بنویسد دائماً ملائكه برای‌

او استغفار می‌كنند تا زمانی كه از آن نوشته اثری باقی است، و كسی كه گوش فرا دارد به یك فضیلت از فضائل او می‌آمرزد خدا تمام گناهانی را كه با استماع و گوش انجام داده است، و كسی كه نظر كند به كتابی كه در آن فضائل علی نوشته شده است خداوند می‌آمرزد تمام گناهانی را كه با چشم و نظر انجام داده است. و سپس فرمود: نظر كردن به علی عبادت است، و یاد كردن علی عبادت است، خداوند ایمان بنده خود را نمی‌پذیرد مگر به دوستی او و به برائت و بیزاری از دشمنان او».

 و نیز خوارزمی در «مناقب» از سِماك بن حرب، از سعید بن جبیر روایت كرده است، كه او می‌گفت: قُلْتُ لابنِ عَبّاسٍ ـ رَضِیَ اللَهُ عَنهُما ـ اسالِكَ عَنِ اختِلَافِ النّاس فی عَلیٍّ ـ رَضِیَ اللَهُ عَنهُ ـ قالَ: يَا بنَ جُبَيْرٍ تَسألُنی عَن رَجُلٍ كانَتْ لَهُ ثَلاثَة آلافِ مَنقَبَة فِی لَيْلَة وَاحِدَة وَ هِیَ لَيْلَة القِرْبَة فِی قَليبِ بَدْرٍ، سَلَّمَ عَلَيْهِ ثَلَاثَة آلافٍ مِنَ المَلائكَة مِن عِندِ رَبِّهِمْ، وَ تَسألُنی عَن وَصِیِّ رَسُولِ اللَه صَلَّی اللَهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ صَاحِبِ حَوْضِهِ وَ صَاحِبِ لِوائِهِ فِی المَحْشَرِ. وَالَّذی نَفْسُ عَبْدِ اللَهِ بْنِ العَبَّاسِ بِيَدِهِ لَوْ كَانَت بِحارُ الدُّنيا مِداداً، وَ أشْجَارُها أقْلَاماً، وَ أهْلُها كُتَّاباً فَكَتَبُوا مَناقِبَ عَلِیِّ بنِ أَبِی‌طالبٍ وَ فَضائِلَهُ مَا أحْصَوهَا[[102]](#footnote-102)

 «سعید بن جبیر می‌گوید: من از علّت اختلاف عقیده مردم درباره علیّ بن أبی‌طالب از ابن عبّاس سؤال كردم. در پاسخ گفت: ای فرزند جبیر از من پرسش می‌كنی درباره كسی كه سه هزار منقبت فقط در یك شب داشت و آن شب شبِ مَشك بود در چاه بدر، بر او سه هزار فرشته از نزد خداوندشان سلام كردند. و از من پرسش می‌كنی درباره وصیّ رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، و صاحب حوض كوثر او، و صاحب پرچم توحید و لوای حمد او در روز بازپسین. سوگند به خدائی كه جان عبد اللَه بن عبّاس در دست قدرت اوست اگر تمام اقیانوسهای دنیا مركّب شوند، و تمام درختهای دنیا قلم گردند، و تمام اهل عالم نویسنده شوند از عهده شمارش فضائل و مناقب علیّ بن أبی‌طالب بر نخواهند آمد».

 و نیز خوارزمی در «مناقب» از أبو طفیل روایت كند كه قالَ بَعضُ الصَّحابَة: لَقَدْ كَانَ لِعَلیٍّ مِنَ السَّوابِقِ مَا لَوْ قُسِّمَت سَابِقَةٍ مِنْها بَيْنَ الناسِ لَوَسِعَتْهُمْ خَيراً[[103]](#footnote-103)«بعضی از اصحاب رسول خدا گفته‌اند: برای علیّ بن أبی‌طالب سوابقی است كه اگر

یكی از آنها در بین جمیع افراد بشر تقسیم گردد به همه آنها خیر و رحمت خواهد رسید».

 ابن شهرآشوب گوید: از جمله معجزات بعد از رحلت علیّ بن أبی‌طالب آن است كه جماعتی از عامّه و مخالفین بدون اختیار و اضطراراً مناقب و فضائل او را نقل كردند و خداوند چنان آنها را مسخّر فرموده است كه اینها را ذكر كنند با آنكه این مناقب برهان روشن و حجّت قاطعه بر علیه خود آنها و آئین و مذهب آنهاست، به طوری كه اگر یكی از آنها یكی از این فضائل را ردّ كند فوراً رفیقش می‌گوید: این جای ردّ نیست، این مطلب در تواریخ و صِحاح و سُنَن و جوامع و سِیرَ و تفاسیر آمده و تمام بزرگان علم و حدیث و تاریخ و تفسیر و رجال و سیره اجماع كرده‌اند كه این حدیث صحیح است و این منقبت برای علیّ بن أبی‌طالب محلّ ردّ و انكار نیست، و اگر احیاناً در یكی از این كتب یافت نشود مسلّماً در دیگری یافت می‌شود.

 و از جمله معجزات آن حضرت بعد از وفاتش آن است كه در مناقب او علمای عامّه اجماع كرده‌اند یا افراد بسیاری از آنها مناقب او را ذكر كرده‌اند به طوری كه این فضائل و مناقب در نزد آنها عِلم ضروری شده است مانند آنكه ابن جریر طبری، كتاب «الغدیر» را تصنیف كرده است، و ابن شاهین كتاب «مناقب» و كتاب «فضائل فاطمه علیها السّلام» را، و یعقوب بن شیبة كتاب «تفضیل الحسن و الحسین» علیهما السّلام و كتاب «مسند أمیرالمؤمنین و اخباره و فضائله علیه السّلام» را، و جاحظ كتاب «علوی» و كتاب «فضل بنی هاشم علی بنی امَیَّه» را، و أبو نعیم اصفهانی كتاب «منقبة المطهّرین فی فضائل أمیر المؤمنین» و «ما نزل القرآن فی أمیرالمؤمنین علیه السّلام را، و أبو المحاسن الرّویانی كتاب «جعفریّات» را، و الموفّق المكّی كتاب «قضایا أمیرالمؤمنین علیه السّلام» و كتاب «ردّ الشّمس لامیر المؤمنین علیه السّلام» را، و ابوبكر محّمدبن مؤمن شیرازی كتاب «نزول القران فی شأن امیرالمومنین علیه السلام» را، و أبوصالح عبد الملك مؤذّن كتاب «الاربعین فی فضائل الزهراء علیها السّلام» را، و أحمد بن حنبل كتاب «مسند اهل البیت و فضائل الصّحابة» را، و أبو عبد اللَه محمّد بن احمد النّظیری كتاب «الخصائص العلویّة علی سائر البریّة» را، و ابن المغازلی كتاب «مناقب» را، و أبو القاسم البُسطی (البُستی ـ خ ل) كتاب «المراتب» را، و أبو عبد اللَه بصری كتاب «درجات» را، و خطیب أبو تراب‌

كتاب «الحدائق» را، با آنكه همه آنها چون میل به مخالفین أمیرالمؤمنین داشتند و مذهب آنها مذهب شیخین بوده است ناچار بسیاری از مطالب را كتمان كرده‌اند، و این حقیقت واقعاً معجزه و خرق عادتی است كه دشمنانش بر فضائل او گواهی دهند و مُنكران او به مناقبش اعتراف كنند.[[104]](#footnote-104)

 شاعر گوید:

 «تمام مردم یكدل بر فضیلت او گواهی دهند حتّی دشمنان او، و فضیلت آن‌است كه دشمنان به آن شهادت دهند».

 و شاعر دیگری گوید:

 «دشمنان اهل بیت رسول خدا برای ما مناقب آنها را روایت می‌كنند، فضل و شرف نیست مگر آنكه حسود روایت كند».

 البتّه این افرادی را كه ابن شهرآشوب با مصنّفات آنها شمرده است قبل از زمان خود او بوده‌اند، چون او در سنه پانصد و هشتاد و هشت (٥٨٨) فوت كرده است ولی بعضی از مصنّفات دیگر در این زمینه قبل از او و بعد از او نوشته شده است كه سیّد محمّد مهدی فرزند سیّد حسن خِرسان در مقدّمه طبع هفتم از «ینابیع المودّة» تعداد آنها را به یك صد و هشتاد و سه (١٨٣) كتاب رسانیده است.

 ابن شهرآشوب گوید: و از جمله معجزات آن حضرت بعد از وفاتش كثرت روایات در مناقب و فضائل اوست با آنكه كتب و روایات فضائل او را دفن می‌كردند و از ترس وعیدهای مخالفین اسم علی را در روایات نمی‌بردند.

 مسلم و بخاری و ابن بَطّة و نظیری در ضمن حدیثی از عائشه در مرض حضرت رسول صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت كرده‌اند: فَقَالَتْ فِی جُمْلَة ذلِكَ: فَخَرَجَ النَّبِیُّ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الفَضْلِ وَ رَجُلٍ آخَرَ يَخُطُّ قَدَماهُ، عاصِباً رَأسَهُ ـ تَعْنی عَلِيّاً ـ عليه السّلام.[[105]](#footnote-105)

 «عائشه در ضمن گفتارش گفت: رسول خدا در مرض موت به مسجد رفت‌

در حالی كه قدمهایش روی زمین كشیده می‌شد و دستمالی بر سر بسته بود و دو نفر از اهل بیتش زیر بغل‌های او را گرفته بودند؛ یكی فضل بن عبّاس بود و یكی یك مرد دیگری (مراد از مرد دیگر علی است كه عائشه از روی حسادت بیان نكرده یا رُوات آن‌را كتمان كرده‌اند).

## اعلام ممنوعیت ذكر فضائل أمیرالمؤمنین علیه السّلام توسط معاویه‌

 وَ قَالَ مُعَاوِيَة لابنِ عَبّاسِ: إنّا كَتَبنا فِی الآفاقِ نَنهَی عَنْ ذِكْرِ مَناقِبِ عَلِیٍّ فَكُفَّ لِسَانَكَ. قالَ: أفَتَنهَانَا عَن قِراءَة القُرآنِ؟ قالَ: لا. قالَ: افَتَنهَانَا عَن تَأوِيلِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قالَ: افَنقْرَأُهُ وَ لَا نَسألُ؟ قالَ: سَلْ عَن غَيْرِ أهلِ بَيْتِكَ. قالَ: إنَّهُ مُنَزَّلٌ عَلَينا فَنَسألُ غَيْرَنا؟ أتَنهَانا أن نَعْبُدَ اللَهَ؟ فَإذاً تَهْلِكُ الامَّة. قالَ: اقرَأوا وَ لا تَروُوا مَا انزلَ اللَهُ فِيكُم. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَهِ بِأَفْواهِهِمْ‌﴾. ثُمَّ نَادَی مُعاوِية: أن بَرِئَت‌[[106]](#footnote-106) الذِّمَّة مِمَّن رَوی حَديثاً مِن مَناقِبِ عَلیٍّ، حَتَّی قالَ عَبدُ اللَهِ بنُ الشَّدادِ اللَّيثیٌّ: وَدَدْتُ أنِّی أترَك أن احِدثَ بِفَضائِلِ عَلِیِّ بنِ أبی طالبٍ يَوماً إلَی اللَّيْلِ وَ أنَّ عُنقی ضُرِبَت.[[107]](#footnote-107)

 «معاویه به ابن عبّاس گفت: ما به تمام كشورهای اسلامی نوشته‌ایم كه مناقب علی را بر زبان نیاورند، تو نیز زبان خود را از ذكر فضائل او بازدار. ابن عبّاس گفت: آیا ما را نهی می‌كنی از خواندنِ قرآن؟ معاویه گفت: نه. ابن عبّاس گفت: آیا ما را منع می‌كنی از تفسیر و معنای قرآن؟ گفت: آری. ابن عبّاس گفت: آیا ما قرآن را بخوانیم ولی معنی را نفهمیم و سؤال نكنیم؟ گفت: سؤال بكن لیكن از اهل بیت سؤال مكن. ابن عبّاس گفت: قرآن بر اهل بیت نازل شده آیا ما از غیر آنها بپرسیم؟ آیا تو می‌خواهی ما را از پرستش خدا بازداری؟ بنابراین همه امّت هلاك خواهند شد. معاویه گفت: قرآن را بخوانید امّا روایاتی را كه از رسول خدا درباره شأن نزول آیاتی كه درباره أهل بیت نازل شده رسیده است برای مردم بیان نكنید «آری می‌خواهند نور خدا را خاموش كنند و با زبانهای خود جلوی انتشار فضل و حقّ را بگیرند». سپس معاویه با صدای بلند ندا در داد: ذمّه و عهد من بری است از كسی كه در فضائل علی‌

روایتی را بیان كند. و كار آن‌چنان سخت شد و ترس و خوف مردم از بیان فضائل به جائی رسید كه عبد اللَه بن شدّاد لَیثی گوید: من دوست دارم یك روز تا شب بگذارند من مناقب علی را بیان كنم و سپس گردن مرا بزنند».

 و كار به جائی رسید كه محدّث كه در فقه حدیثی یا در مبارزه روایتی در شأن أمیرالمؤمنین نقل می‌كرد نمی‌گفت: علی، بلكه می‌گفت: قَالَ رَجُلٌ مِن قُرَيش یعنی مردی از قریش گفت.

 و عبد الرّحمن بن ابی‌لیلی در روایات خود به جای لفظ علی می‌گفت: مردی از اصحاب رسول خدا. و حسن بصری می‌گفت: أبوزینب‌[[108]](#footnote-108).

 و از سعید بن جبیر سؤال كردند: بردارنده پرچم و لوای حمد در روز قیامت كیست؟ در پاسخ گفت: مگر دل خوشی داری؟[[109]](#footnote-109) (یعنی می‌خواهی من بگویم علی و همین بیان من سبب كشته شدن من و تو گردد.)

 و شَعبی گوید: من می‌شنیدم كه خطیب‌های بنی امَیَّه علیّ بن أبی‌طالب را لعن و سبّ می‌كردند در بالای منبرها و لكن مثل آنكه كسی بازوهای علی را گرفته و به آسمان بالا می‌برد، و می‌شنیدم كه اسلاف و نیاكان بنی امیّه را مدح و تحسین می‌كردند لیكن گوئی شكم جیفه و مرداری را می‌شكافند و تعفّن و بوی گند او بیشتر منتشر می‌شد.

 و یك زن عربی را دیدند كه در مسجد كوفه می‌گفت: يَا مَشْهُوراً فِی السَّماواتِ وَ يا مَشْهُوراً فی الارَضِينَ، يا مَشْهُوراً فی الآخِرَة، جَهَدَتِ الجَبابَرة وَ المُلُوكُ عَلی اطفاء نُورِكَ وَ اخمادِ ذِكْرِكَ، فَأبَی اللَهُ لِذِكْرِكَ الّا عُلُواً وَ لِنُورِكَ إلّا ضِياءً وَ نَماءٌ وَ لَوْ كَرِهَ المُشْرِكُونَ.[[110]](#footnote-110)

 «ای كسی كه در آسمانها مشهوری و در زمین‌ها معروفی، ای كسی كه در آخرت مشهوری، جبّاران روزگار و پادشاهان قدرتمند در خاموش كردن نور تو و فرو نشاندن ذكر تو كوشش‌ها نمودند لیكن خداوند ذكر تو را بالاتر و نور تو را روشن‌تر و نمودارتر نمود گرچه مشركین نمی‌پسندند». از او سؤال كردند: مرادت از این مرد كیست؟ گفت: علیّ بن أبی‌طالب.[[111]](#footnote-111) سؤال كننده تا متوجّه شد كه چه كسی این جمله را گفت دیگر كسی را ندید.

 و ابن نُباتَه گوید: حیله و مكر قریش در خاموش كردن نور علی به حدّ أعلی رسید امّا به صیحه قیامت یك صدا اضافه شد و انوار و آثار رحمت قیامت در زمین ظاهر شد، مشاهد و مقابر اولاد علی در هر سرزمینی دیده می‌شود، و خوابهای عجیب از مناقب او پرده بر می‌دارد، و مریض‌های زمینگیر شفا می‌یابند، و مبتلایان نجات می‌یابند، و این امر برای أحدی غیر از علیّ بن أبی‌طالب شنیده نشده است.[[112]](#footnote-112)

## قصیده ازری در فضائل أمیرالمؤمنین علیه السّلام

 شیخ ازری اشعاری را در مدح حضرت رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم می‌گوید: از آن جمله این است‌[[113]](#footnote-113)

 ١ ـ عوالم علم، غایت و نهایتی ندارد، مگر آنكه به ذات احمد منتهی می‌گردد.

 ٢ ـ كدامیك از مخلوقات خداوند از او عظیم ترند؟ در حالی كه غایت و مقصودی كه خداوند عالم را بدان جهت آفریده است، اوست.

 ٣ ـ خداوند تمام عالم را از مشرق و مغرب زیر و زبر كرد، و كاینات را درهم ریخت، و ذات احمد را دید، و او را انتخاب كرد، و اختیار فرمود.

 تا آنكه می‌رسد به اهل بیت و در مقام طهارت و عظمت آنها می‌گوید:

 ٤ ـ امامان اهل بیت، سادات و بزرگوارانی هستند كه نمی‌خواهند مگر رضای خدا را، همچنان‌كه خدا نمی‌خواهد مگر رضای ایشان را.

 ٥ ـ خداوند از كمال خود، آنان را به معانی اختصاص داده است، و از عالی‌ترین اسماء خود آنان را بهره‌مند نموده و افاضه كرده و نام گذاری نموده است.

 ٦ ـ آنان برای عرش خدا نیستند مگر گنجهای مخفی، پاك و منزّه است آن خداوندی كه آنان را ظاهر كرده است.

 ٧ ـ چه بسیار آنها زبان‌هائی دارند كه از خدا خبر می‌دهد و آگاه می‌كند؛ آری ایشان قلم‌های حكمتی هستند كه خداوند به دست خود تراشیده است.

 ٨ ـ ایشان چشم‌های صحیح و سالمی هستند كه هدایت و راهنمائی می‌كنند هر كسی را كه دو چشم او كور و نابینا شده باشد.

 ٩ ـ ایشان علماء و امامان و حكمائی هستند كه ستارگان آسمان در اثر متابعت و پیروی از هدایت آنان، راه می‌یابند و هدایت می‌شوند.

 ١٠ ـ از محمّد به ارث بردند آنچه را كه در میدان مسابقه با اوّلین امّت به عنوان حقّ السَّبَق و پاداشِ گروبندی گذاشته شده بود؛ و احاطه و حیازت كردند به آنچه كه آخرین امّت نتوانستند آن را حیازت كنند و بدان برسند و احاطه كنند.

 و دوباره در توصیف حضرت رسول می‌گوید:

 ١١ ـ محمّد آیت خداست و حكمت خداست و شمشیر خداست و رحمت خداست كه آن‌را به عنوان هدیه فرستاده است.

 ١٢ ـ از محمّد به خلائق، علم و حلم افاضه شد، كه عقول از این علم و حلم، عقل‌های خود را گرفتند.

 ١٣ ـ محمّد گرامی‌ترین پیامبران نشد مگر زمانی كه خداوند دانست كه او از همه پیامبران با نموّتر و با رشادتر و با استعدادتر است.

 ١٤ ـ تمام موجودات از كاینات همچون نقطه خطّی هستند كه دو سرِ خطّ به دست اوست؛ خواه نعمت و رحمتی كه بدانها رسد؛ و خواه نقمت و مشكلات و سختی ها.

 ١٥ ـ و هر چه به طور كلّی، پائین‌تر از عالم لوح است همگی مطیع و منقاد دو دست فضل و كرم اوست؛ فضلی كه هیچ شبیه و نظیر ندارد.

 ١٦ ـ او از حاقّ طهارت و از جوهر قدس، حائز نفسی شده است كه پیامبران در معنی و حقیقت آن نفس همگی گم و سرگردانند.

 ١٧ ـ پس تو در صفات احمد، فكر خود را جَوَلان مده و به گردش در میاور، زیرا كه آن صفات، صورتی است كه ابداً آن‌را نخواهی دید.

 ١٨ ـ او به مقام قداست علوم و لُبّ و لُباب دانش‌ها رسیده است؛ و اگر این قُدسیّت به احمد داده نشده است پس به چه كسی داده شده است؟

 ١٩ ـ و او آیت كبری و آئینه كامل خدا و محیط بر عالم كون است و بنابراین در حاقّ و حقیقت هر چیز او را می‌بینی.

 و مفصّل از مقامات حضرت رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نقل می‌كند تا می‌رسد به مقامات أمیرالمؤمنین علیه السّلام و می‌گوید:

 ٢٠ ـ او پادشاهی بود كه خداوند پشت و كمر او را به برادرش محكم كرد و بنابراین، جریان امور وامانده، چون نیزه ایستاده بر سر پا شد.

 ٢١ ـ برادرش اسداللَه شیر خداست كه هیچگاه دو چشم او ندید كه آتش جنگ افروخته است مگر آنكه آن را گرم كرد.

 و بعداً مشروحاً فضائل آن حضرت را در مقامات بدر و احد و احزاب‌

و حنین و خیبر و سایر مناقب را از قبیل نزول آیه تطهیر و مباهله و سوره هَل أتی و سَدّ أبواب و حدیث منزلت و حدیث غدیر و غیر ذلك بیان می‌كند تا آنكه می‌گوید:

 ٢٢ ـ ای محمل داری كه دل‌هائی را كه از شدّت وجد و عشق دگرگون شده است با خود با جدّ و جهدی حمل می‌كنی، قدری آهسته‌تر بران.

 ٢٣ ـ اگر زمین نجف پدیدار شد خضوع كن و در وادی طوای آن كه می‌خواهی داخل شوید نعل خود را درآور.

 ٢٤ ـ و چون نظر دوختی بر قبّه و بارگاه عالم اعلی، و أنوار حضرت پروردگار

كه آن قبّه را احاطه كرده است.

 ٢٥ ـ پس فروتنی و تواضع كن زیرا آنجا دار قدس و خانه طهارت است كه افلاك آسمان آرزو می‌كنند خاكش را بوسه زنند.

 ٢٦ ـ به او بگو در حالی‌كه اشكهای خونینت چون دانه‌های عقیق می‌ریزد و در حالی كه عشق سوزان تو به آتش درخت غضای آن خانه و سرزمین گرم می‌شود.

 ٢٧ ـ ای پسر عموی مصطفی تو ید اللَه و دست خدائی كه باران رحمتش همه چیز را فرا گرفته است.

 ٢٨ ـ تو قرآن قدیم خدا هستی، و اوصاف تو آیات آن قرآن است كه خدا وحی كرده است.

 ٢٩ ـ خداوند برای تو كافی است و بس، در خصال پسندیده و ملكات حمیده‌ای كه داری، و تعداد آنها به اندازه اعداد، نامتناهی است.

 ٣٠ ـ بعد از پیامبر، از میان جمیع مخلوقات، تو بهترین آفریده‌ای، آری در فراز آسمان بهترین كوكبی كه هست همان خورشید و ماه آسمان است.

 ٣١ ـ تو ذاتی داری مانند ذات پیغمبر، و اگر این چنین نبود پیامبر تو را برادر خود نمی‌كرد.

 ٣٢ ـ شما دو نفر از پستان وصال شیر خورده‌اید، آن پستانی كه غذای آن از جوهر تجلّی اسماء و صفات خداوندی بوده است.

 ٣٣ ـ ای علی، در مقدار و تعیّن همین قدر بس است كه از عالم لاهوت هستی! آن عالم لاهوتی كه درجات علیای آن به احاطه هیچ موجودی در نیاید.

 ٣٤ ـ تو دارای نفسی هستی كه از گوهر لطف حضرت احدیّت ریخته شده است، خداوند همه نفس‌ها را فدای تو گرداند.

 ٣٥ ـ در عالم قضا و قدر خداوند، آنچه واقع شود، تو بر آن ولایت داری، چه در امور باقیّه آن، و چه در امور فانیّه آن.

 ٣٦ ـ ای برادر مصطفی، من گناهانی دارم كه خار چشم من گردیده است، و تو فقط زداینده و از بین برنده آن هستی!

 ٣٧ ـ ای پناه و فریادرس شخص مبتلا و دردمند، كه برای رفع بلیّه و گرفتاری، دعوت او را اجابت می‌كنی، آن شخص دردمندی كه غیر از تو كسی‌

شنوای نجوا و درد دل پنهانی او نیست.

 ٣٨ ـ چگونه معصیت كاران از بلوای گناهان بترسند در حالی كه خداوند تو را نجات دهنده و دست‌گیرنده مبتلایان قرار داده است.

 ٣٩ ـ برای تو در مراتب كمال و اعتلای معالی و مقامات، درجاتی است كه به كوتاه‌ترین پلّكان آن نمی‌توان بالا رفت.

 و بعد مفصّلًا قضیّه سقیفه و ربودن خلافت را بیان نموده و شیخین را محاكمه می‌كند و درجات حضرت زهراء و سفارشات پیغمبر را درباره او و ظلم و ستمی را كه به آن حضرت نمودند خوب شرح می‌دهد. فجزاه اللَه عن الرّسول و عن أهل بیته خیر الجزاء. و حقّاً سزاوار است كه اشعار او به فارسی شرح و با ذكر شواهد و مصادر استشهادات او به صورت كتابی در دسترس عمومی قرار گیرد.

## برخی اشعار در مناقب أمیر المؤمنین‌

 چه خوب شاعر پارسی زبان سروده است:

 و شاعری دیگرچه خوب سروده است:

 و ملّای رومی چه خوب و عالی سروده:

 و ادیب فاضل عبد الباقی أفَنْدی چه خوب سروده:

 ١ ـ ای پدر اوصیاء رسول اللَه، مقام تو و منزله تو نسبت به طَه، آن است كه دامادِ او هستی، و پسر عمّ او هستی، و برادر او هستی.

 ٢ ـ از برای خدا در درجات و مقامات عالی تو اسراری است كه اكثر عالَمیان آن‌را نمی‌دانند.

 ٣ ـ تو در انتهای دوره عالم خلقت، پدر دوّمین برای موجودات هستی، و پدران این دوره، فرزندان آن محسوب می‌شوند.

 ٤ ـ خداوند آدم را از خاك آفرید، و بنابراین آدم، پسر خاك است، و تو پدر خاك هستی، و تو أبوترابی.

 و آیة اللَه علّامه حاج سیّد اسماعیل شیرازی پسر عموی آیة اللَه سیّد الطّائفة حاج میرزا محمّد حسن شیرازی ـ أعلی اللَه مقامهما ـ قصیده‌ای در میلاد و مدح أمیرالمؤمنین علیه السّلام گفته است بسیار غرّاء و ما چند قطعه از آنرا نقل می‌كنیم:

 ١ ـ اگر بنا بشود كه برای خداوند، پسرانی قرار داده شود ـ و البتّه خداوند بالاتر و منیع‌تر است از آنكه او را به صفات بشری توصیف می‌كنند.

 ٢ ـ بنابراین، آن فرزند متولّد شده در كعبه كه خانه خداست، سزاوارتر است برای آنكه حقّاً فرزند صاحب خانه باشد.

 ٣ ـ او (علیّ بن أبی طالب) پس از پیامبر مصطفی بهترین خلایق است؛ از بالاترین نقطه عرش گرفته، تا پائین‌ترین مرتبه زمین در زیر خاك.

 ٤ ـ مقام و منزلت عالی و مُشرِف او به امُّ القُری (مكّه مكرّمه) لباس عزّتی پوشانید كه پیوسته آن عزّت منع می‌كند كه در قُرقگاه آن كسی وارد شود.

 ٥ ـ خواه آن كس عُزَیر باشد؛ و خواه عیسی بن مریم؛ چون هیچ كس نمی‌تواند بدون احرام نزدیك آن شود.

 ٦ ـ او در وجود و هستی، بر تمام عالم كون و تكوین پیشی گرفته است؛ و عالم غیب و شهود را طیّ نموده، و در هم پیچیده است.

 ٧ ـ و هر چه در عالم آفرینش و خلقت است، جُود و بخششی است كه از دست با میمنت اوست؛ زیرا كه او دست خداست.

 ٨ ـ سیّد و آقائی است كه به واسطه مقدم او قبیله مُضَر حائز افتخار و مباهاتی شده است كه از تمام افراد بشر بالا رفته است.

 ٩ ـ چهره تابناك او در فَلَك بالا، چون ماه درخشانی است، كه با آن، نه با ستارگان، راهنمائی می‌شوند.

 ١٠ ـ و او دست خداست كه نعمت‌ها را می‌ریزد؛ و در عالم وجود افاضه می‌كند، به طرف معنی و مقصود خود؛ تا آنكه عالم وجود به منفعت و بهره كافی نائل گردد.

 و حكیم الهی میرزای جلوه چه عالی و رسا به فارسی سروده است:

# درس پنجاه و دوم و پنجاه و سوّم: تفسیر آیه: ﴿وَ یَقُولُ الَّذِینَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفی‌ بِاللَه شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم‌

و صلی اللَه علی محمّد و آله الطاهرين‌

و لعنة اللَه علی اعدائهم اجمعين من الآن الی قيام يوم الدين‌

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلیّ العظيم‌

 قال اللَه الحكيم فی كتابه الكريم:

 ﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفى‌ بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾[[114]](#footnote-114).

 «كافران در مقام اعتراض به تو گویند كه تو رسول خدا نیستی، بگو: كافی است كه گواه بین من و شما خدا باشد و كسی كه در نزد او علم به كتاب است».

## اقوال گوناگون در تعیین مصداق عالم به كتاب‌

 اجماع و اتّفاق علمای شیعه بر آن است كه منظور از عالم به كتاب در این آیه شریفه حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام است و رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم به امر خدا به كافرانی كه از پذیرش قرآن و رسالت آن حضرت امتناع نمودند می‌گویند: بهترین و كافی‌ترین شاهد میان من و شما در صدق دعوای من و در حقانیّت قرآن، ذات مقدّس پروردگار است و امیرالمؤمنین علیه السّلام كه بر كتاب الهی و قرآن مجید عالم و به حقائق و اسرار واقف، و به دقائق و لطائف و ظاهر و باطن قرآن مطّلع و خبیر است. و روایات صادره از اهل بیت علیهم السلام همه بدون هیچ اختلافی شأن نزول آیه را درباره آن حضرت گرفته‌اند، و از علمای عامّه جمع بسیاری قائلند كه مراد امیر المؤمنین هستند، گرچه بعضی از آنها گفته‌اند: مراد از عالم به كتاب خود ذات مقدّس خدا یا جبرائیل است یا علمای یهود و نصاری كه عالم به انجیل و تورات هستند یا خصوص عبد اللَه بن سلام است كه اسلام آورده بود.

 ابو الفتوح رازی گوید: بعضی از مفسّران گفته‌اند عبد اللَه بن سلام است، و بیشتر از مفسّران از قدماء و محدّثان و اهل اخبار و اسناد و روایات از موافقان و مخالفان برآنند كه حضرت امیرالمؤمنین علی است‌[[115]](#footnote-115).

 و زمخشری گوید: مراد كسی است كه علم قرآن در نزد اوست، و قرآن با این نظم عجیب و معجزه كه تمام قوای بشر را از تهیه مثل آن از كار انداخته است. و سپس به عنوان «و قيل» سایر احتمالات و اقوال را بیان كرده است‌[[116]](#footnote-116)

## مرور اجمالی بر سوره مباركۀ رعد

 و ما قبل از اینكه در روایات وارده در این آیه از عامّه و خاصّه وارد شویم و نیز قبل از اینكه احتمالات و اقوالی كه در این آیه داده شده است بیان كنیم لازم‌است یك سیر اجمالی در تمام این سوره مباركه (سوره رعد) بنمائیم تا موقعیت آیه مورد بحث مشخّص شود، و این سیر خود به خود جواب گوی بعض از احتمالات یا اقوال خواهد بود.

 نزول این سوره برای اثبات حقانیّت كتاب الهی قرآن كریم است در مقابل منكرین كه قرآن را به عنوان معجزه نپذیرفتند و از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم معجزه دیگری محسوس و مشهود كه از آسمان نازل شود درخواست می‌نمودند. آیات این سوره از اوّل تا به آخر همه متّصل و مرتبط به یكدیگر بوده و مانند دانه‌های لؤلؤ كه به یك رشته كشیده شده باشند یك شكل خاصّ و هیئت نیكوئی را تشكیل می‌دهد. اوّل آن به آخر و آخر آن به اوّل ناظر و مربوط است، و آیه مورد بحث ما در آخر سوره قرار گرفته و جوابگوی تمام ایرادات مشركین است به طوری كه اگر آن آیه را برداریم این سوره ناقص و مانند كاسه شكسته‌ای می‌شود و از اوج عظمت و رفعت خود سقوط می‌نماید.

 آیه اوّل این سوره با این خطاب شروع می‌شود:

 ﴿المر تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ وَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ﴾.

 «این است آیات قرآن مجید، و این آیاتی كه از پروردگار تو بر تو فرود می‌آید حقّ است و لیكن اكثر مردم ایمان نمی‌آورند».

 بعد شروع می‌كند به معرّفی خدا كه اواست كه آسمان‌ها را بدون ستون مشهود

بر پا داشته، و بر كاخ وجود استیلا یافته، و خورشید و ماه را مسخّر و در گردش انداخته، و زمین را گسترده، و كوهها را در آن نصب كرده، و چشمه‌ها و نهرها جاری ساخته، و از هر گونه میوه‌ها ایجاد فرموده، و زمین را به قطعاتی قسمت نموده، و باغهای انگور و خرما و زراعت به گونه‌های مختلف كه با آب واحد همگی سیراب می‌شوند آفریده است، و مردگان را او زنده می‌كند، و عجب است گفتار منكران كه می‌گویند:

 آیا ما بعد از مردن در لباس جدیدی در خواهیم آمد؟، تا می‌رسد به آیه هفتم:

 ﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾

 «آن كسانی كه كافرند می‌گویند: چرا از طرف پروردگار محمد صلّی اللَه علیه و آله و سلم آیه و علامت آسمانی بر او فرود نمی‌آید. ای پیغمبر تو فقط ترساننده و بیم دهنده‌ای (مردم را از شرك و كفر و عواقب وخیم گناه و اعمال زشت) و برای هر جمعیّت و گروهی هدایت كننده‌ای خدا قرار داده است».

 در اینجا ملاحظه می‌شود كه كفّار قرآن كریم را كه به حقّ نازل و خود آن معجزه است به عنوان معجزه نپذیرفتند و دنبال معجزه دیگر از خوارق عادات می‌گردند، و پیغمبر در جواب می‌گوید: آوردن معجزات دیگر و خارق عادات كه هر كدام از شما بخواهید (و روی میل خود مرا بر آن الزام كنید مانند طلا شدن كوه، یا جاری شدن نهری از طلای ذوب شده، یا تبدیل این باغستان به باغی از جواهر و لؤلؤ، و أمثال آن از مرده زنده كردن، یا فرشته‌ای محسوس و مشهود از آسمان پائین آمدن، و كتاب آسمانی را به دست ملموس و محسوس خود پائین آوردن، گذشته از آنكه بسیاری از آنها غلط و مستلزم جسمیّت خدا و مكان داشتن او در جای معیّن است، این قبیل معجزات همیشه و پیاپی بر خلاف مصالح بشر است. گرچه از همه پیمبران معجزاتی سر می‌زده لیكن نه این‌طور بوده كه به طور مداوم سنّت عالم اسباب را تعطیل كنند و فكر خود را در استخدام آراء و افكار امّت در آورده و دائماً برای خواست آنها دست به معجزه زنند) من برای بیم دادن از شرك و كفر و اعمال زشت آمده‌ام و این است رسالت و مأموریّت من.

 در اینجا باید پیغمبر بفرماید معجزه ابدی و غیر قابل انكار و معجزه علمی من قرآن است كه مردم را از نقطه نظر عقل و علم دعوت می‌كند و به آن تحدّی می‌كند، و علناً

جنّ و انس را به كمك یكدیگر در مقام معارضه با قرآن می‌خواند، و افراد بشر را در مقام معارضه با قرآن حتّی به مثل آوردن یك سوره یا ده سوره می‌خواند، و علاوه خود آیات با آن اسلوب عجیب و منطق راستین كه حاوی حقائق و لطائف و قوانین فطری انسانی بر مصالح بشریّت است با آن ندای بلند عدل و تقوی و عمل خیر و دعوت به ایثار و انفاق و غیرها می‌نماید تمام اینها با این ربط و بستگی زنجیری به یكدیگر همه معجزه است، و خدای من این آیات را فرستاده، و خود این آیات كه پروردگار من در آنها اعلان به رسالت من نموده و گواهی داده است و به عنوان معجزه عقلی و معنوی اعلان كرده است عالی‌ترین درجه اعجاز است، لیكن رسول خدا به كفار این جواب را نمی‌گوید و آن‌را نگاه می‌دارد برای بعد، ولی باز مشغول می‌شود به توصیف خدا كه خدا از آبستن شدن هر ماده‌ای خبر دارد، و به غیب و آشكار مطّلع است، و به گفتار آهسته و بلند یكسان علم دارد، و برق را در آسمان، و ابرهای آب‌كش سنگین را آفریده، و رعد در مقام حمد و تسبیح اوست، و فرشتگان از او در خوف و هراس و دائماً مشغول ذكر و تسبیح‌اند. و سپس بیان می‌كند كه دعوت خدا حقّ است و افرادی كه این دعوت را می‌پذیرند سعادتمندند، و آنچه در آسمانها و زمین‌هاست همگی به سجده او در می‌آیند و مشركین كه یكی از مخلوقات او را برای او شریك قرار می‌دهند در اشتباهند، و همین طور بیان می‌كند تا می‌رسد به آیه نوزدهم: ﴿أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى‌ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ‌﴾ «آیا كسی كه می‌داند كه این آیاتی كه از طرف پروردگار تو بر تو نازل شده حقّ است مانند كسی است كه كور است؟ و البتّه تنها خردمندان متذكّر می‌شوند».

 این آیه در عین آنكه نظر به ردّ گفتار مشركین و كفار دارد ناظر بر همان آیه اوّل سوره است و به عنوان تأیید و تأكید برای حقانیّت كتاب وارد شده است، و تمام آیاتی كه در بین از عظمت خدا و قدرت او بیان شده و مبین خود قرآن بوده است به همه آنها مهر صحت و حقیّت زده و منكران را نابینا معرّفی كرده است، و سپس توصیف و تعریف افراد خردمندی را می‌كند كه قرآن را پذیرفتند و قبول نمودند. آنها كسانی هستند كه به عهد خدا وفا می‌كنند، و پیمان نمی‌شكنند، و جائی را كه خدا بگوید صله كن صله می‌كنند، و از خدا در خشیت، و از بدی اعمال خود در هراسند، و اقامه نماز می‌كنند، و از اموال خود در سر و آشكار انفاق می‌نمایند. و باز همین‌طور

بیان می‌كند تا می‌رسد به آیه بیست و هفتم: ﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنابَ﴾.

 در اینجا برای مرتبه دوم همان اعتراض كفّار را كه چرا بر او معجزه و خارق عادت از پروردگارش فرود نمی‌آید بیان می‌كند و می‌فهماند كه كفار در كلام خود ایستادگی دارند، و قرآن را معجزه نمی‌دانند، و در جستجوی معجزه دگرند. اینجا باز رسول خدا در مقام جواب، به قرآن كه عالی‌ترین معجزه است تحدّی نمی‌كند و این مطلب را و شهادت پروردگار را بر رسالت خود به بعد موكول می‌كند، و فقط می‌فرماید كه: هدایت و ضلالت دست خداست كسی كه دل به خدا دهد و به او رجوع كند و پرده‌های جهل را از روی عقل و قلب خود دور كند خدا او را هدایت می‌كند، و كسی كه چنین نباشد و راه گمراهی را بپیماید خدا او را در آن راه گمراه می‌كند. و باز شروع می‌كند به ذكر صفات بندگانی كه به خدا رجوع می‌كنند و راه حقّ را می‌پیمایند: آنها كسانی هستند كه دلهایشان به ذكر خدا آرام می‌گیرد، ولی افرادی كه دل به خدا ندهند معجزه نیز برای آنان فایده ندارد، و تا دل حالت پذیرش و انقیاد در مقابل حق را نداشته باشد همه معجزات را تأویل و تفسیر نموده به سحر و چشم‌بندی و دروغ نسبت می‌دهند، و در آیه سی و یك می‌فرماید:

 ﴿وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى‌ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً أَ فَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشاءُ اللَهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً وَ لا يَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَهِ إِنَّ اللَهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ﴾.

 «و اگر كتابی باشد كه با اعجاز بیان كوهها را به حركت درآورد، یا زمین را بشكافد، یا مردگان را به سخن گفتن درآورد (همین قرآن كریم است كه باز ایمان نمی‌آورند). آری در همه عوالم، امر و فرمان به دست خداست و هر چه بخواهد می‌كند، آیا هنوز مؤمنان ندانسته‌اند كه اگر خدا بخواهد از روی جبر و الزام می‌تواند تمام افراد بشر را هدایت كند (لیكن به اراده و اختیار خود آنان ایمان به خدا را واگذار كرده است كه از راه اختیار به سعادت و كامیابی رسند) و دائماً و پیاپی به كافران در اثر اعمال زشت و ناپسندشان كیفرهای كوبنده و خرد كننده می‌رسد، یا آن كوبنده‌ها نزدیك خانه و دیار آنان فرود می‌آید تا آنكه وعده خدا در قیامت برسد

و البتّه خداوند خلف وعده نمی‌كند».

 در این آیات به طور وضوح بیان می‌كند كه علّت عدم پذیرش قرآن همان عدم تمكین دل از پذیرش حقّ و انقیاد در برابر واقعیّت است، و اگر به این قرآن كه راقی‌ترین و عظیم‌ترین معجزه است ایمان نیاورند به كدام معجزه دیگر ایمان می‌آورند؟ و سپس بیان افرادی را از امتّ‌های گذشته كه به جهت عناد و خودسری به پیغمبرانشان ایمان نیاوردند می‌نماید، و افرادی را كه به جهت پذیرش حقّ از مؤمنان داخل در بهشت می‌گردند و پیغمبرانی را كه با معجزه و آیه آمدند و امت‌ها با آنها از روی مكر و خدیعت رفتار كردند بیان می‌كند تا می‌رسد به آیه آخر سوره: ﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفى‌ بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾. «و كافران اصل نبوت تو را انكار می‌كنند بگو تنها گواه من بر رسالت من خداست و كسی كه در نزد او علم به كتاب است».

 در اینجا ملاحظه می‌شود كه كافران چون قرآن كه بزرگترین معجزه است نپذیرفتند، و معجزات دیگری كه می‌خواستند پیغمبر برای آنها نیاورد، یكسره انكار اصل نبوّت را نمودند، و تا به حال انكار نمی‌كردند بلكه دنبال معجزه دیگری می‌گشتند، در اینجا كه امیدشان از آن معجزه قطع شد به كلّی انكار كردند، و پیغمبر آن دو بار جوابی را كه باید در آن دو مرحله راجع به حقانیّت و اعجاز قرآن به آنها بدهد و گواه بر رسالت خود آورد اینجا آورده و فرموده است: ای مردم كافر این قرآن كه خود عالی‌ترین معجزه است بر من فرود آمده است و خدای من در این قرآن شهادت بر رسالت من داده است و كسی كه عالم به قرآن است او گواه بر نبوّت من است.

## كیّفیّت شهادت خداوند بر رسالت پیامبر اكرم صلی اللَه علیه و آله و سلّم

 بنابراین شهادت خدا احاله بر غیب و امر غیر معلوم نیست و دعوای بدون برهان نیست، چون گواهی خدا در قرآن، و عالم به كتاب امری مشهود و معلوم و در نزد كفّار مشخّص است، و دلیل بر صحّت این دعوی اعجاز قرآن است كه ضروری است. بنابراین، این آیه مباركه ناظر به تمام سوره و جوابگوی تمام اعتراضات مشركین و كافران است، و ناظر به آیه اوّل سوره و آیه نوزدهم كه حقانیّت كتاب را اثبات می‌كند بوده، و صدر و وسط و ذیل سوره را با حسن افتتاح و حسن اختتامی به هم می‌پیوندد، به طوری كه اگر این آیه را از این سوره برداریم گوئی یك جهت نقصانی در این سوره موجود است.

 حال كه این بحث ما در سیر اجمالی سوره تمام شد وارد می‌شویم در تفسیر خود آیه: ﴿قُلْ كَفى‌ بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾. مراد از شهادت خدا به رسالت رسول خدا ادای شهادت است، مانند آنكه می‌گوید: ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلى‌ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ‌﴾ «حقّاً ای رسول، تو از پیمبران و فرستادگان ما هستی به سوی بشر در راه مستقیم». و مانند سایر آیاتی كه به عنوان: ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾ و ﴿يا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ و یا به سایر عناوین مانند: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَهِ، هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى‌ وَ دِينِ الْحَقِّ، وَ أَطِيعُوا اللَهَ وَ رَسُولَهُ﴾ و ﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، ﴿وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾، ﴿وَ اللَهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ﴾، ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ﴾. و نظیر این آیات كه در قرآن بسیار است. و ادای شهادت به همین اقوال خداست در قرآن.

 فخر رازی گوید: مراد از شهادت آن است كه خدای تعالی معجزاتی را به دست پیغمبر ظاهر كرده كه دلالت بر صدق دعوای او دارد، و این مرتبه شهادت فعلی است نه قولی، و عالی‌ترین درجه شهادت است.[[117]](#footnote-117) لیكن این كلام صحیح نیست چون معجزات پیغمبر و خارق عادات را كه كفّار می‌خواستند پیغمبر انجام نداد و فقط قرآن می‌ماند و بس، و چه لزومی دارد كه در این صورت نزول خود قرآن را عملًا شهادت خدا حساب كنیم بلكه شهادت كه همان معنی حقیقیش شهادت قولی است در قرآن راجع به رسالت رسول اكرم بسیار است‌[[118]](#footnote-118) و علاوه، اینكه فخر گفته است: شهادت فعلی عالیتر و قوی‌تر از شهادت قولی است، كلامی است خالی از حقیقت.

 و امّا آنكه بعضی گفته‌اند كه مراد تحمّل شهادت خداست نه ادای آن. این احتمال نیز غلط است چون تحمل خدای نادیده برای كفّار چه فائده‌ای دارد، و چگونه این شهادت برای آنها مثمر ثمر خواهد بود؟ و در این صورت احاله به غیب بوده و كلام از درجه اعتبار ساقط می‌گردد، چون راهی برای اثبات آن نزد كافران كه‌

منكرند نخواهد بود.

## نقد و بررسی اقوال مختلف درباره‌ ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾

 و امّا مراد از ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾‌ «و كافی است برای گواه بودن بین من و شما گواهی كسی كه در نزد او علم كتاب است».

 بعضی گفته‌اند كه مراد خود خداست، و فخر رازی این قول را نسبت به حسن بصری و سعید بن جبیر و زجاج داده است.[[119]](#footnote-119) و زمخشری‌[[120]](#footnote-120) و فخر رازی‌[[121]](#footnote-121) از حسن بصری نقل كرده‌اند كه او گفته است: لا و اللَه ما يعنی الا اللَه «سوگند به خدا كه خدا در اینجا خودش را قصد كرده است». و سیوطی گوید كه: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از مجاهد تخریج حدیث كرده‌اند كه او گفته است: مراد خود خدای عزّوجّل است.[[122]](#footnote-122)

 این احتمال صحیح نیست، چون اوّلًا خلاف ظاهر عطف است كه دلالت بر مغایرت دارد، و ثانیاً عطف صفت بر ذات غلط است، و همان‌طوری كه فخر رازی گوید: صحیح نیست كه بگوئیم: شهد بهذا زيد و الفقيه «به این امر زید و فقیه گواهی دادند». و مراد از فقیه خود زید باشد، بلكه باید گفت: زید فقیه شهادت داده است.[[123]](#footnote-123)

 و علّامه طباطبائی به این معنی تصریح كرده‌اند و گفته‌اند كه: از همین جهت زمخشری عبارت حسن را تأویل كرده و جمله اوّل را به جمله صفتیّه تبدیل كرده است و گفته: كفی بالذی يستحق العبادة و بالذی يعلم علم ما فی اللوح المحفوظ الا هو شهيدا بينی و بينكم.[[124]](#footnote-124) یعنی كافی است آن كسی كه مستحق عبادت است و آن كسی كه علم لوح محفوظ را دارد آنكه گواه بین من و شما باشد». و در اینجا به جای لفظ جلاله «اللَه» كه دلالت بر ذات می‌كند لفظ الذی يستحق العبادة

را كه جمله وصفیّه است قرار داده است.[[125]](#footnote-125)

 البتّه این كار را زمخشری كرده تا ردائت و پستی كلام را توجیه كند و برای تفسیر حسن بصری وجهی تصوّر كند. ولی باید دانست تبدیل لفظی به لفظ دیگر كه دارای معنی صحیحی باشد موجب صحت لفظ اوّل نخواهد شد، و چون لفظ اوّل كه دلالت بر ذات كند در قرآن مجید وارد است لذا عطف صفت بر آن قبیح است. علاوه بر این از آنچه سابقاً گفتیم كه مراد از شهادت خدا به رسالت پیغمبر آیات وارده قرآنی است كه رسالت آن حضرت را تصدیق می‌كند در این صورت مناسب است كه آن آیات به ذات مقدّس نسبت داده شود كه دارای جمیع صفات كمال است نه به معنای وصفی، چون شهادت ذات پروردگار از همه قسم از اقسام شهادات بالاتر است. قال سبحانه: ﴿قُلْ أَيُّ شَيْ‌ءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ‌﴾[[126]](#footnote-126). و اینكه زجاج گفته است كه: صحیح نیست خدا در صدق حكم خود استشهاد به غیر خود نماید تمام نیست زیرا همان طور كه فخر رازی گوید: چگونه جایز است خدا برای اثبات مطلب خود و صدق گفتارش به انجیر و زیتون و التین و الزیتون سوگند یاد كند لیكن جایز نباشد كه عالم به كتاب رای شاهد بگیرد؟![[127]](#footnote-127)

 احتمال دوّم آن است كه مراد به كتاب تورات و انجیل باشد و مراد از عالمین به كتاب علمای یهود و نصاری، و بر همین اساس سیوطی گوید: ابن جریر از طریق عوفی از ابن عبّاس روایت كرده است كه از او سؤال شد: و من عنده علم الكتاب؟ قال: هم اهل الكتاب من اليهود و النصاری‌[[128]](#footnote-128).

 چون یهود و نصاری در تورات و انجیل علائم نبوّت پیغمبر آخر الزّمان را خوانده‌اند و به آنچه انبیاء بشارت داده‌اند مطلّعند.

 این احتمال نیز صحیح نیست چون در آیه مباركه شهادت و گواهی عالم به كتاب را ذكر كرده است نه مجرّد علم را، و این سوره همان‌طور كه ذكر شد در مكّه بر پیغمبر فرود آمده است و در مكّه یك نفر از علمای یهود و نصاری به رسول خدا ایمان‌

نیاورد و شهادت به رسالت او نداد. مبارزه رسول خدا و دعوت آن حضرت در مكّه فقط با مشركین قریش بوده است و در این صورت معنی ندارد كه رسول خدا احتجاج كند در رسالت خود به شهادت كسی كه او شهادت نداده است. و بعضی گفته‌اند كه مراد از شهادت در اینجا تحمّل شهادت است نه ادای شهادت، و تحمّل شهادت مستلزم این نیست كه شاهد در هنگام شهادت یعنی در وقت تحمّل، ایمان به رسالت داشته باشد. بنابراین مراد از عالم به كتاب علماء یهود و نصاری هستند كه خود متحّمل چنین گواهی طبق تورات و انجیل هستند گرچه هنوز آنها ایمان نیاورده‌اند[[129]](#footnote-129)

 این احتمال نیز غلط است زیرا در این صورت مرجع احتجاج رسول خدا با مشركین قریش به علم علماء اهل كتاب خواهد بود گرچه هنوز ایمان نیاورده و به رسالتش اعتراف ننموده‌اند، و شهادت كسی كه خود مؤمن نیست و اقرار و اعتراف ندارد چگونه صحیح است؟ و اگر این معنی قابل قبول باشد سزاوار بود كه رسول خدا به علم خود مشركین احتجاج كند چون اعجاز قرآن بر آنها ثابت و حجّت تمام بود و بنابراین باید خود آنها را بر رسالت خود گواه گیرد چرا عدول كرد به تحمّل شهادت اهل كتاب؟ با آنكه مشركین با آنها در انكار رسالت شریك و در كفر مشترك بودند. علاوه بر این سابقا گفتیم كه مراد از شهادت ادای آن است نه تحمل آن چون تحمّل آن در خداوند عزّوجّل قاطع عذر برای مشركین نبوده و احاله به غیب خواهد بود.

 احتمال سوّم آن است كه: مراد از كتاب، لوح محفوظ، و عالم به كتاب جبرائیل باشد. سیوطی گوید: ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر تخریج حدیث كرده كه او در تفسیر این آیه گفته است: من عنده علم الكتاب جبريل‌[[130]](#footnote-130).

 این احتمال نیز صحیح نیست زیرا برای مشركین كه جبرائیل را قبول ندارند و شهادت جبرائیل كه جز وعده به غیب و فرار از احتجاج در نزد آنها چیز دیگری نیست چه فائده‌ای دارد؟ و در این صورت اگر پیغمبر به جای جبرائیل تمام فرشتگان از میكائیل و اسرافیل و عزرائیل و بقیه فرشتگان ملا اعلی را شاهد بگیرد برای مشركین بی‌فائده بوده و قاطع عذر نخواهد بود.

 احتمال چهارم آن است كه: مراد از اهل كتاب، افرادی باشند از علماء یهود و نصاری كه ایمان آورده‌اند و بر رسالت آن حضرت گواهی می‌دهند مانند عبد اللَه بن سلام و سلمان فارسی و جارود و تمیم داری‌[[131]](#footnote-131) و سیوطی گوید: عبد الرّزّاق و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از قتاده تخریج روایت كرده‌اند كه او گفته: كان من اهل الكتاب قوم يشهدون بالحق و يعرفونه، منهم عبد اللَه بن سلام و الجارود و تميم الداری و سلمان الفارسی‌[[132]](#footnote-132).

 و این قول نیز باطل است چون این افراد همه در مدینه اسلام آوردند و آیه مباركۀ ﴿قل اللَه شهيد بينى و بينكم و من عنده علم الكتاب﴾ در مكّه نازل شده است، و معنی ندارد كه رسول خدا در مكه با مشركین قریش احتجاج نموده و دلیل رسالت خود را شهادت افرادی بیاورد كه بعداً در مدینه ایمان می‌آورند.

 و قول بعضی كه گفته‌اند: مكّی بودن این آیه منافات ندارد كه اخبار از شهادت آینده باشد، مردود است به اینكه این قسم احتجاج از درجه اعتبار ساقط و حجّت را تا حدّ زیادی پائین آورده و ضعیف و ساقط می‌كند چون در مقابل گروهی كه الآن می‌گویند: ﴿لَسْتَ مُرْسَلًا﴾ «تو رسول خدا نیستی» اگر جواب گفته شود: كه من رسول خدا هستم به دلیل آنكه چندین سال دیگر در مدینه بعضی از علماء اهل كتاب شهادت بر رسالت من می‌دهند معلوم است كه چقدر ضعیف و بی‌اساس است.[[133]](#footnote-133)

 احتمال پنجم آنكه: خصوص عبد اللَه بن سلام باشد كه از علماء یهود و در مدینه در وقت هجرت رسول خدا ایمان آورده است. سیوطی گوید: ابن سعد و ابن ابی شیبة و ابن جریر و ابن منذر از مجاهد تخریج كرده‌اند كه انه كان یقرا: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾، قال: هو عبد اللَه بن سلام‌[[134]](#footnote-134)

 و گویندگانی كه می‌گویند این آیه راجع به عبد اللَه بن سلام است بسیار پافشاری دارند، لیكن این قول نیز باطل است چون همان طور كه در ردّ احتمال چهارم‌

گفتیم سوره رعد مكّی است و عبد اللَه بن سلام در مدینه ایمان آورده و او را گواهی گرفتن در برابر مشركین مكه، اسقاط حجت و فرار از میدان احتجاج است، و حاشا لله و لرسوله. بعضی گویند: مكّی بودن سوره منافات ندارد كه بعضی از آیات آن مدنی باشد، و ممكن است تمام آیات سوره رعد در مكه نازل شده باشد لیكن این آیه در مدینه نازل شده و در شأن عبد اللَه بن سلام باشد. جواب آن است كه مجرد احتمال، جواز اثبات مدنی بودن آیه‌ای را در سوره‌ای مكّی نمی‌كند و باید برای اثبات این معنی نقل صحیح و قابل اعتماد در میان باشد، و در اینجا علاوه بر آنكه چنین نقلی نیست جمهور از علماء تصریح كرده‌اند كه این آیه مكّی است كما اینكه از بحر نقل شده است.[[135]](#footnote-135)

 و سیوطی گوید: سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و نحّاس در كتاب «ناسخ» خود از سعید بن جبیر تخریج حدیث كرده‌اند كه: سئل عن قوله: و من عنده علم الكتاب أ هو عبد اللَه بن سلام رضی اللَه عنه؟ قال: و كيف و هذه السورة مكية؟![[136]](#footnote-136)

 «چون از سعید بن جبیر سؤال كردند كه آیا مراد از عالم به كتاب عبد اللَه بن سلام است؟ در پاسخ گفت: چگونه این كلام صحیح است در حالی كه سوره رعد در مكّه نازل شده است؟!».

 و ابن عبد البر در شرح حالات عبد اللَه بن سلام گوید: و قد قيل فی قول اللَه عزّوجّل: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾ ـ هو عبد اللَه بن سلام ـ و انكر ذلك عكرمة و الحسن و قالا: كيف يكون ذلك و السورة مكية و اسلام عبد اللَه بن سلام كان بعد[[137]](#footnote-137) «در آیه مباركه گفته شده است كه مراد به عالم به كتاب عبد اللَه بن سلام است، لیكن این گفتار را عكرمه و حسن بصری رد كرده‌اند و گفته‌اند: چگونه این حرف صحیح است با اینكه می‌دانیم سوره رعد در مكّه نازل شده است و اسلام عبد اللَه بن سلام بعد از آن بوده است».

 و سیوطی گوید: ابن منذر از شَعبی تخریج روایت كرده است كه او گفته است: ما نزل فی عبد اللَه بن سلام ـ رضی اللَه عنه ـ شیی‌ء من القرآن‌[[138]](#footnote-138) «درباره عبد اللَه بن سلام هیچ آیه‌ای در قرآن مجید نازل نشده است».

 و نیز سیوطی گوید: عبد الرّزّاق و ابن منذر از زهری تخریج حدیث كرده‌اند قال: كان عمر بن الخطاب شديدا علی رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم، فانطلق يوما حتی دنا من رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم و هو يصلی فسمعه و هو يقرا: ﴿وَ ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ‌ ـ حتی بلغ ـ الظَّالِمُونَ﴾. و سمعه و هو يقرا: ﴿يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ـ الی قوله ـ عِلْمُ الْكِتابِ﴾، فانتظره حتی سلم فاسرع فی أثره فاسلم‌[[139]](#footnote-139).

 «زهری گوید: عمر بن خطاب با رسول خدا بسیار دشمن و سخت بود تا آنكه روزی آمد و در حالی كه رسول خدا مشغول خواندن نماز بودند به آن حضرت نزدیك شد، گوش فرا داد شنید كه رسول خدا این آیه را می‌خوانند كه خدا به او خطاب نموده كه «قبل از رسالتت تو كتاب نمی‌خواندی! و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی! اگر چنین بود منكران به شكّ می‌افتادند (و نبّوت تو را حمل بر علوم كتابی و حصولی می‌كردند)». و باز گوش داد شنید پیغمبر این آیه را می‌خوانند: «مردم كافر می‌گویند: تو رسول خدا نیستی. بگو بهترین و كافی‌ترین گواه من خداست و كسی كه در نزد او علم كتاب است». عمر صبر كرد تا نماز رسول خدا تمام شد و دنبال پیغمبر به سرعت رفت و اسلام آورد».

 همه می‌دانند كه اسلام عمر در سال ششم بعثت در مكّه بوده است و همین دلیل است بر آنكه آیه كفی باللَه شهیدا در مكّه نازل شده است نه در مدینه و ربطی به عبد اللَه بن سلام ندارد. از همه این مطالب گذشته همان‌طور كه مفصّلًا شرح دادیم معلوم شد كه سوره رعد همه آیاتش مانند زنجیر به هم مربوط است و این آیه ناظر به آیه اوّل و آیه نوزدهم و جوابگوی مشركین در آیه هفتم و بیست و هفتم است، به طوری كه نتیجه و محصّل سوره به این آیه دست می‌آید. و چقدر بی‌مورد است كه سوره در مكّه نازل شود و این آیه كه اختتام و محصّل سوره است تا زمان غیر محدود و چندین سال بعد در مدینه به تاخیر افتد! و عجیب است كه بعضی مانند ابو السّعود[[140]](#footnote-140) و ابن تیمیّه‌[[141]](#footnote-141) دعوای‌

اتفاق كرده‌اند كه این آیه در مدینه نازل شده است.

## مقصود از عالم به كتاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام است‌

 احتمال ششم آن است كه مراد به كتاب قرآن مجید باشد و مراد از عالم به كتاب عالم به قرآن مجید، و این قول اصمّ است‌[[142]](#footnote-142) و معنی چنین می‌شود كه كسی كه تحمّل معانی این قرآن را كرده و به علم او اختصاص یافته، او گواه است بر آنكه قرآن از ناحیه خداست و من رسول خدا هستم. و در این صورت آخر سوره ناظر به اوّل سوره كه می‌فرماید: ﴿تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ وَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُ﴾‌ شده، و نیز آیه وسط سوره را كه می‌فرماید: ﴿أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى‌﴾ تاكید می‌كند. و این گواهی عالم به قرآن مجید نسبت به مشركین در حقیقت تأییدی است از جانب خدا برای حقانیّت كتاب و رسالت رسول خدا در مقابل مشركین كه دو مرتبه تكرار نمودند: لو لا انزل علیه آیة من ربه «چرا معجزه خارق عادت از خدایش بر او نازل نمی‌شود»، و در اینجا گفتند: لست مرسلاً «اصلا تو فرستاده خدا نیستی».

 در اینجا جواب همه آنها گفته شده كه خدای من در این قرآن معجز، رسالت مرا گواهی داده، و عالم به قرآن كه معجز است او نیز شهادت بر رسالت من داده است. و این بهترین شاهدی است بر آنكه این آیه در مكّه نازل شده است، و تأیید و تأكید می‌كند مضمون روایات بسیاری را كه از طریق شیعه و سنّی وارد شده و تصریح می‌كند كه مراد از عالم به كتاب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب است، و بعد از آن حضرت، ائمه اهل بیت علیهم السّلام.

 از طریقه عامّه ثعلبی با اسناد خود از محمّد بن حنفیّه‌[[143]](#footnote-143)، و ابو نعیم اصفهانی با اسناد خود از محمّد بن حنفیّه‌[[144]](#footnote-144) و از طریق خاصّه، صفّار در «بصائر الدرجات» با اسناد خود از ابو حمزه ثمالی‌[[145]](#footnote-145) از حضرت باقر علیه السّلام و نیز صفّار با اسناد خود از فضیل بن یسار از حضرت باقر علیه‌السلام‌[[146]](#footnote-146) و نیز عیّاشی در تفسیر خود از فضیل بن یسار

از حضرت باقر علیه السّلام[[147]](#footnote-147) روایت كرده‌اند كه: هذه الآية نزلت فی علی بن أبی طالب. و در دو روایت اخیر اضافه می‌كند كه: و انه عالم هذه الامة بعد النبی. همه این پنج روایت بیان می‌كنند كه این آیه درباره علی بن أبی‌طالب نازل شده است، و در دو روایت اخیر اضافه می‌كند كه علی بن أبی‌طالب بعد از پیغمبر عالم این امّت است.

 و نیز صفّار با سندهای خود از جابر و برید بن معاویه و فضیل بن یسار از حضرت باقر علیه السّلام، و نیز با سندهای خود از عبد اللَه بن بُكیر و عبد اللَه بن كثیر هاشمی از حضرت صادق علیه السّلام، و با اسناد خود از سلمان فارسی از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت می‌كند كه این آیه درباره امیر المؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام نازل شده است‌[[148]](#footnote-148)

 و قندوزی حنفی از ثعلبی و ابن المغازلی با اسناد خود از عبد اللَه بن عطا روایت كرده است. قال: كنت مع محمد الباقر ـ رضی اللَه عنه ـ فی المسجد فرايت ابن عبد اللَه بن سلام، فقلت: هذا ابن الذی عنده علم الكتاب؟ قال: انما ذلك علی بن أبی طالب‌[[149]](#footnote-149)

 «عبد اللَه بن عطا گوید: با حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در مسجد بودیم، فرزند عبد اللَه بن سلام را دیدم و به آن حضرت گفتم: این فرزند كسی است كه در نزد او علم كتاب است؟ حضرت فرمودند: كسی كه علم كتاب نزد اوست علی بن أبی‌طالب است».

 و حاكم حسكانی با اسناد خود از ابو سعید خدری روایت كرده است. قال: سالت رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم عن قول اللَه تعالی: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾. قال: ذاك اخی علی بن أبی طالب‌[[150]](#footnote-150). ابو سعید گوید: از رسول خدا درباره این آیه سؤال كردم فرمودند: عالم به كتاب برادر من علی بن أبی‌طالب است».

 و حاكم حسكانی با اسناد خود روایت كرده از ابی صالح‌ قوله عزّوجّل: ﴿وَ مَنْ‌

عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾. قال رجل من قريش: هو علی و لكنه لا نسميه‌[[151]](#footnote-151) «ابو صالح گوید: مراد از آیه مبارکه‌ ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾، مردی از قریش گفت كه: علی بن أبی‌طالب است، لكن ما نام او را نمی‌بریم».

 و از همین ابو صالح، حسكانی روایت كند كه‌ فی قوله تعالی: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾. قال: علی بن أبی‌طالب، كان عالما بالتفسير و التاويل و الناسخ و المنسوخ و الحلال و الحرام‌[[152]](#footnote-152) «ابو صالح گفت: مراد از عالم به كتاب در آیه مباركه علی بن أبی‌طالب است كه عالم به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام بوده است». و نظیر این را قندوزی حنفی از ابن عبّاس روایت كرده است.[[153]](#footnote-153)

 و ابن شهرآشوب از طریق خاصّه و عامّه روایت كرده است از محمّد بن مسلم و ابو حمزه ثمالی و جابر بن یزید از حضرت باقر علیه السّلام، و از علی بن فضّال و فضیل بن یسار و ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام، و از احمد بن محمّد حلبی و محمّد بن فضیل از حضرت رضا علیه السّلام، و نیز از موسی بن جعفر، و از زید بن علی، و از محمّد بن‌حنفیّه، و از سلمان فارسی، و از ابو سعید خدری، و از اسماعیل سدّی‌ انهم قالوا فی قوله تعالی: ﴿قُلْ كَفى‌ بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾‌، هو علی بن أبی طالب‌[[154]](#footnote-154). كه همه این امامان و اصحاب و تابعین گفته‌اند: مراد از عالم به كتاب در این آیه مباركه علی بن أبی‌طالب است.

 و نیز ابن شهرآشوب از ثعلبی در تفسیر خود با سند خود از عبد اللَه بن عطا از حضرت باقر علیه السّلام روایت كرده است كه چون گفته شد: بعضی گمان كرده‌اند كه مراد از عالم به كتاب عبد اللَه بن سلام است آن حضرت گفتند: علی بن أبی‌طالب است. و نیز چون نزد سعید بن جبیر گفته شد كه من عنده علم الكتاب، عبد اللَه بن سلام است گفت: نه، این سوره در مكّه نازل شده است. و نیز از ابن عباس روایت شده كه گفت: نه، قسم به خدا مراد علی بن أبی‌طالب است كه عالم به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ بوده است. و نیز از ابن حنفیّه روایت است كه نزد علی علم كتاب‌

است، اوّلش و آخرش. و آنچه را كه ثعلبی از دو طریق عامّه و خاصّه راجع به شأن نزول این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت كرده است نظیری در «خصائص» فقط از طریق عامّه روایت كرده است.[[155]](#footnote-155)

 و شیخ علی بن یونس نباطی عاملی در كتاب «صراط مستقیم» گفته است كه: در تفسیر «ثعلبی» از ابن عطا روایت است كه: چون فرزند ابن سلام را دیدم گفتم: در نزد پدر این شخص علم كتاب بوده است، فرمود: در نزد علی بن أبی‌طالب بوده است. و نظیر این حدیث را ابو نعیم اصفهانی با دو طریق از محمّد حنفیّه روایت كرده است، و سپس ثعلبی گفته: این روایت نیز منسوب است به ابن عمر، به جابر، به ابو هریره، به عائشه.[[156]](#footnote-156) و فقیه ابن المغازلی شافعی با سند خود از علی بن حابس روایت كرده كه او گفت: من و ابومریم بر عبد اللَه بن عطا وارد شدیم، ابو مریم به ابن عطا گفت: حدیثی را كه برای من از حضرت باقر علیه السّلام، روایت كردی برای علی بن حابس روایت كن. ابن عطا گفت: من نزد حضرت باقر بودم كه فرزند عبد اللَه بن سلام عبور نمود. عرض كردم: فدایت شوم این فرزند كسی است كه نزد او علم كتاب است؟ حضرت فرمود: نه، عالم به كتاب صاحب شما علی بن أبی‌طالب است، الذی نزلت فيه آيات من كتاب اللَه عز و جل: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌ أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾[[157]](#footnote-157)

 و محمّد بن یعقوب كلینی با سند خود از برید بن معاویة[[158]](#footnote-158) و نیز عیاشی در تفسیر خود از برید بن معاویه‌[[159]](#footnote-159)، و نیز صفّار در بصائر الدّرجات با سند خود از برید بن معاویة[[160]](#footnote-160) روایت كرده‌اند قال: قلت لابی جعفر عليه السّلام: ﴿قل كفى باللَه شهيدا بينى و بينكم و من عنده علم الكتاب﴾. قال: ايانا عنی، و علی افضلنا و اولنا و خيرنا بعد النبی صلی اللَه عليه و آله و سلم.

 «برید بن معاویه عجلی گوید: از حضرت باقر علیه السّلام درباره شأن نزول آیه‌ ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾ سؤال كردم، حضرت فرمود: خداوند در این آیه ما را اراده كرده است، و علی بن أبی‌طالب با فضیلت‌ترین و مقدّم‌ترین و بهترین ماست بعد از نبّی مكرّم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم».

 و شیخ صدوق ابن بابویه با اسناد متّصل خود از عطیّه عوفی از ابو سعید خدری روایت كرده است كه‌ قال: سالت رسول اللَه عن قول اللَه جل ثناؤه قال الذی‌ ﴿عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ‌﴾. قال: ذاك وصی اخی سليمان بن داود. فقلت له: يا رسول اللَه فقول اللَه: ﴿قُلْ كَفى‌ بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾‌؟ قال: ذاك اخی علی بن أبی طالب‌[[161]](#footnote-161).

 «ابو سعید گوید: از رسول خدا درباره آیه ﴿الذّي عنده علم من الكتاب﴾ سؤال كردم فرمود: شأن نزول آن درباره وصیّ برادر من سلیمان بن داود است، عرض كردم: ای رسول خدا مراد و شأن نزول آیه ﴿و من عنده علم الكتاب﴾ كیست؟ فرمود: برادر من علی بن أبی طالب».

## میزان علم ائمه علیهم السلام‌

 محمّد بن یعقوب كلینی با اسناد خود از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از سدیر روایت می‌كند. قال: كنت انا و ابو بصير و يحيی البزاز و داود بن كثير فی مجلس ابی عبد اللَه عليه السّلام اذ خرج علينا و هو مغضب، فلما اخذ مجلسه قال: يا عجبا لاقوام يزعمون انا نعلم الغيب، لا يعلم الغيب الا اللَه عز و جل، لقد هممت بضرب جاريتی فهربت منی فما علمت فی ای بيوت الدار هی. قال: سدير فلما ان قام من مجلسه و صار فی منزله، دخلت انا و ابو بصير و ميسر و قلنا: جعلنا اللَه فداك سمعنا و انت تقول كذا و كذا فی امر جاريتك و نحن نعلم انك تعلم علما كثيرا و لا ننسبك الی علم الغيب!؟ قال: فقال: يا سدير اما تقرأ القرآن؟ قلت: بلی. قال: فهل وجدت فيما قرات من كتاب اللَه عز و جل: ﴿قال الذى‌ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ﴾‌ انا آتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك؟ قال: قلت: جعلت فداك قد قراته. قال: فهل عرفت الرجل و هل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قال: قلت: اخبرنی به. قال: قدر قطرة من ماء البحر الاخضر، فما يكون ذلك من علم الكتاب؟ قال: قلت: جعلت‌

فداك: ما اقل هذا! فقال: يا سدير: ما اكثر هذا ان ينسبه اللَه عز و جل الی العلم الذی اخبرك به. يا سدير فهل وجدت ما قرات فی كتاب اللَه عز و جل ايضا: ﴿قُلْ كَفى‌ بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾؟ قال: قلت: قراته جعلت: فداك. قال: فمن عنده علم الكتاب كله افهم ام من عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كله. قال: فاومی بيده الی صدره و قال: علم الكتاب و اللَه كله عندنا، علم الكتاب و اللَه كله عندنا. و روی هذا الحديث ايضا الصفار فی «بصائر الدرجات» بتغيير يسير بزيادة و نقصان‌[[162]](#footnote-162).

 «سَدیر صیرفی می‌گوید: من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن كثیر در مجلس ابی عبد اللَه حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بودیم ناگهان آن حضرت با حال غضب در مجلس وارد شدند و چون در جای خود قرار گرفتند، گفتند: عجیب است از گروهی كه گمان می‌كنند ما علم غیب داریم! به عالم غیب غیر از خدای عزّوجّل كسی علم ندارد، من قصد كردم كه كنیز خود را با زدن ادب كنم از دست من فرار كرد و من ندانستم در كدام یك از اطاقهای خانه مختفی شده است! سدیر می‌گوید: چون حضرت از مجلس برخاستند و به طرف منزل رفتند من و ابو بصیر و میسّر به منزل آن حضرت رفتیم و عرض كردیم: فدایت شویم ما امروز درباره آن كنیز از شما شنیدیم كه چنین و چنان فرمودی و ما نمی‌خواهیم به شما نسبت علم غیب دهیم لیكن ما می‌دانیم كه حقّا شما علوم بسیار و فراوانی دارید! حضرت فرمود: ای سدیر آیا قرآن می‌خوانی؟ عرض كردم: بلی. فرمود: هیچ در قرآن مجید خوانده‌ای این آیه را كه: «گفت آن كسی كه در نزد او بعضی از علم كتاب بود به حضرت سلیمان: من تخت بلقیس را از شهر سبا برای شما می‌آورم قبل از اینكه چشم به هم بگذاری»؟ عرض كردم: این آیه را خوانده‌ام (چون حضرت سلیمان بلقیس را كه ملكه شهر سبا بود امر به اسلام نموده كه آنها بر آن حضرت علوّ و برتری نكنند و همگی با حالت تسلیم بر سلیمان وارد شوند. روزی كه در مجلس خود نشسته بود به حاضرین مجلس كه من جمله طوایف جنّ بودند كه در تحت تسخیر آن حضرت‌

بودند گفت: كیست كه تخت بلقیس را برای من بیاورد؟ قبل از اینكه آنها به حالت تسلیم بر من وارد شوند. ﴿قالَ يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾[[163]](#footnote-163) «از میان حضار مجلس عفریتی كه از طایفه جنّ بود گفت: چنان برآوردن تخت او قدرت دارم و در این امر طریق امانت می‌سپارم كه قبل از آنكه تو از جایگاه خودت برخیزی آن‌را نزدت حاضر كنم. و اما آن كس كه به علم كتاب فی الجمله آگاهی داشت (یعنی آصف بن برخیا كه وصی و وزیر حضرت سلیمان بود) گفت: من تخت بلقیس را قبل از یك چشم بهم زدن در حضورت می‌آورم. چون سلیمان دید كه تخت بلقیس در حضورش قرار دارد گفت: این از فضل خدای من است كه می‌خواهد مرا بیازماید كه آیا شكر نعمت او می‌كنم یا آنكه كفران نعمتش به جای می‌آورم».

 حضرت فرمود: آیا آن مردی را كه تخت را قبل از یك چشم برهم گذاردن حاضر كرد شناختی، و آیا دانستی كه او چقدر از كتاب الهی علم دارد؟ عرض كردم: شما برای من بیان بفرمائید. حضرت فرمود: به اندازه یك قطره نسبت به اقیانوس، به این مقدار آصف بن برخیا از كتاب الهی علم داشت. عرض كردم: فدایت شوم این مقدار چقدر كم است؟ فرمود: چون به علم كتاب خدا كه خدای عزّوجّل نسبتش را به خود داده است و اكنون به تو خبر می‌دهم ملاحظه شود چقدر بسیار است. ای سدیر آیا در كتاب خدا این آیه را یافته‌ای كه می‌فرماید: «ای پیغمبر به كفار قریش بگو بهترین و كافی‌ترین گواه بین من و شما خداست و آن كسی كه تمام علم كتاب را دارد»؟ عرض كردم: فدایت شوم این آیه را خوانده‌ام. حضرت فرمود: آیا كسی كه تمام علم كتاب را دارد داناترست یا آنكه بعضی از علم كتاب را دارد؟ عرض كردم: البته آنكه تمام علم كتاب را (كه نسبتش به بعض مانند نسبت اقیانوس اطلس به یك قطره است) دارد داناتر است. حضرت با دست مبارك اشاره به سینه خود فرمود گفت: سوگند به خدا كه تمام علم كتاب‌ در اینجاست، سوگند به خدا كه تمام علم كتاب در

اینجاست، و خداوند برای ما ائمّه اهل بیت قرار داده است».

 و این حدیث را صفّار در «بصائر الدرجات» با مختصر اختلافی در لفظ ذكر كرده است و قندوزی حنفی مختصرش را نیز ذكر كرده است.[[164]](#footnote-164)

 و نیز قندوزی از عمر بن اذینه از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه‌ قالَ: قالَ أميرُالمُؤمِنِينَ عليه السّلام: ألا إنَّ العِلمَ الَّذی هَبَطَ بِهِ آدَمُ عليه السّلام مِنَ السَّماءِ إلَی الارضِ وَ جَميعَ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ الی خاتَمِ النَّبِيِّينَ فِی عِتْرَة خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صلّی اللَه عليه و آله و سلّم.[[165]](#footnote-165)

 «أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: ای مردم آگاه باشید كه آن علمی را كه آدم أبو البشر از آسمان با خود به زمین آورد، و تمام مقامات و كمالات و علومی كه به آن تمامی پیغمبران تا پیامبر آخرالزّمان بر سایر افراد بشر امتیاز پیدا كردند همه در عترت و اهل بیت پیغمبر آخر الزّمان علیهم السّلام جمع و ذخیره شده است».

 و شیخ طبرسی در «احتجاج» با سند خود از ولید سمّان روایت كرده قالَ: قالَ لی أبوُ عَبْدِ اللَهِ عليه السّلام: مَا يَقُولُ النّاسُ فی اولی العَزْمِ وَ عَنْ صاحِبكُمْ ـ يَعنی أميرَالمُؤمِنِينَ ـ ؟ قالَ: قُلْتُ: مَا يُقَدِّمُونَ عَلی اولِی العَزْمِ أحَداً. فَقالَ: إنّ اللَهَ تَبارَكَ وَ تَعالَی قَالَ عَن مُوسَی: ﴿وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْ‌ءٍ مَوْعِظَةً﴾ وَ لَم يَقُلْ كُلَّ شَی‌ءٍ. وَ قَالَ عَن عيسی: ﴿وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾ وَ لَمْ يَقُلْ كُلَّ الَّذی تَخْتَلِفُونَ فِيهِ. وَ قَالَ عَنْ صَاحِبِكُمْ يَعنی أميرَالمُؤمِنِينَ عليه السّلام: ﴿قُلْ كَفى‌ بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾، فَقَالَ اللَهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ﴾، وَ عِلْمُ هَذَا الكِتَابِ عِنْدَهُ.[[166]](#footnote-166)

 «ولید سمّان گوید: حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام به من گفتند: مردم درباره پیغمبران أُولواالعزم و درباره صاحب شما یعنی أمیرالمؤمنین چه نظری دارند؟ عرض كردم: هیچ‌كس را بر انبیاء أُولواالعزم مقدّم نمی‌دانند. حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ درباره موسی می‌فرماید: «و ما در الواحی كه از آسمان بر او فرو فرستادیم از هر چیز یك موعظه‌ای نوشتیم» و نفرمود: همه چیز. و درباره عیسی می‌فرماید: «او از طرف خدا آمده تا بعضی از چیزهائی را كه شما در آن اختلاف دارید روشن و بیان كند» و نفرمود:

همه چیز. لیكن از صاحب شما أمیر المؤمنین می‌گوید: «ای پیغمبر بگو بهترین گواه بین من و شما خداست و كسی كه همه علم كتاب در نزد اوست». و از طرفی خدا می‌فرماید: «هیچ تر و خشكی نیست مگر اینكه در كتاب آشكار خداست».، و علم این كتاب را خدا به أمیر المؤمنین داده است». و این روایت را قندوزی حنفی مختصراً آورده است[[167]](#footnote-167).

 و علیّ بن ابراهیم در تفسیر خود از عمر بن اذینه روایت كرده است قالَ: قَالَ أبو عَبْدِ اللَهِ عليه السّلام: الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ أميرُالمؤمنين عليه السّلام. و سُئِلَ عَنِ الَّذی عِندَهُ عِلْمٌ مِنَ الكِتَابِ اعْلَمُ أمْ مَنِ الَّذی عِندَهُ عِلْمُ الكِتَب. فقالَ: مَا عِلْمُ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمُ مِنَ الكِتَبِ إلّا بِقَدَرِ مَا تَأخُذُ البَعُوضَة بِجَناحِها مِن ماء البَحْرِ. قالَ اميرُ المؤمنينَ: ألا إنَّ العِلْمَ الَّذی هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ الَی الارضِ وَ جَميعَ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ الَی خَاتَمِ النَّبِيِّين فِی عِتْرَة خَاتَمِ النَّبِيِّين.[[168]](#footnote-168)

 «حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: آن كسی كه عالم به كتاب است أمیر المؤمنین است. و چون از آن حضرت سؤال شد كه آیا كسی كه در نزد او علمی از كتاب است داناترست یا كسی كه در نزد او علم كتاب است. حضرت فرمود: كسی كه در نزد او علمی از كتاب است دانش او به اندازه آبی است كه بال پشه با خود از دریا بر می‌دارد. و أمیر المؤمنین علیه السّلام فرموده‌اند: تمام علمی را كه آدم با خود از آسمان به زمین آورد و تمام مقامات و علوم انبیاء تا خاتم النبیّین همگی در عترت خاتم النبیّین جمع است» و این روایت را قندوزی حنفی مختصراً ذكر كرده است.[[169]](#footnote-169)

 باری از مجموع این مطالب خوب واضح شد كه جای شكّ و تردید نیست كه مراد از عالم به كتاب در آیه مورد بحث حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام است و احتمالات دیگر بی جا و غلط است. أمیر المؤمنین كه از اوّل رسالت پیامبر اكرم با آن حضرت در شب و روز، و در سفر و حضر، و در جنگ و سكون بوده چگونه او مراد نباشد و عبد اللَه بن سلام كه سیزده سال بعد از بعثت رسول خدا در مدینه ایمان‌

آورده او عالم به كتاب باشد!؟

## شرح حال عبد اللَه بن سلام‌

 و علاوه بر همه اینها عبد اللَه بن سلام چنانچه از شرح حال و ترجمه او به دست می‌آید حتّی به امامت أمیرالمؤمنین و بیعت با آن حضرت حاضر نشده است در این صورت چگونه می‌شود كه رسول خدا او را ردیف خدا در گواهی و شهادت بر رسالت خود قرار دهد.

 در «رجال» برقی او را از اصحاب رسول خدا شمرده است،[[170]](#footnote-170) و در «رجال» ابن داود نیز او را در كتاب اوّل‌[[171]](#footnote-171) یعنی معتمدین نام برده، گرچه در «تنقیح المقال» گوید: بسیاری از افرادی را كه ابن داود در كتاب اوّل ذكر كرده سپس نام آنها را در كتاب دوّم كه مختصّ به ضعفاء و مجاهیل است آورده است.[[172]](#footnote-172)

 و نیز گوید: عبد اللَه بن سلام در نزد من مجهول الحال است یعنی به روایات او اعتباری نیست، و مشایخ ثلاثة رجال او را از اصحاب رسول خدا نام برده‌اند و گفته‌اند كه در اوّل اسرائیلی بوده و سپس انصاری شده است و از هم سوگندان با بنی قَینُقاع و از اولاد یوسف بن یعقوب بوده است. اسم او در جاهلیّت حصین بوده و چون اسلام آورد رسول خدا او را عبد اللَه نام نهادند و در سال چهل و سوّم هجری وفات نموده است بنا بر تاریخ أبو أحمد عسكری. و سپس گوید: می‌توان از آنچه ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» گوید استفاده سوء حال و عدم اعتماد به او را نمود. ابن أبی‌الحدید گوید: چون مردم بعد از عثمان با أمیر المؤمنین علیه السّلام بیعت كردند حضرت به دنبال گروهی فرستاد و آنان را به بیعت با خود دعوت فرمود، به حضرت گفتند: آیا به دنبال حسّان بن ثابت، و كعب بن مالك، و عبداللَه بن سلام نمی‌فرستی؟ حضرت فرمود: لَا حَاجَة لَنَا فِيمَنْ لَا حَاجَة لَهُ فِينا ـ انتهی «ما نیازی نداریم در معاونت به كسانی كه آنها به ما نیاز ندارند».[[173]](#footnote-173)

 و علّامه شیخ محمّد تقی شوشتری بعد از آنكه از ابن ابی‌الحدید این گفتار أمیرالمؤمنین علیه السّلام را درباره او نقل می‌كند گوید: طبری و مسعودی نیز این گفتار حضرت را درباره او ذكر كرده اند.[[174]](#footnote-174)

 و امّا در رجال عامّه احوال او را در «طبقات» ابن سعد و «میزان الاعتدال» ذهبی نیافتم، لیكن ابن عبد البرّ حالات او را ذكر كرده تا آنكه می‌گوید: بعضی از مفسّرین گویند: آیه مباركه: ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى‌ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ﴾‌ و آیه مباركه: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾ درباره او نازل شده است. و سپس گوید: عكرمه و حسن در این آیه انكار كرده و گویند: سوره رعد مكّی است و عبد اللَه بن سلام در مدینه ایمان آورده است. و سپس گوید: ابو عمر گوید: سوره أحقاف كه آیه‌ ﴿شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ﴾‌ در آن است آن نیز در مكّه نازل شده است، پس به هر دو قول اعتباری نیست.[[175]](#footnote-175)

 و ابن اثیر جَزری گوید: چون مردم اراده كشتن عثمان را كردند عبد اللَه بن سلام نزد او رفت. عثمان گفت: برای چه آمده‌ای؟ عبد اللَه گفت: آمده‌ام تا تو را یاری كنم. عثمان گفت: اگر از منزل بیرون روی و مردم را منع كنی بهتر است برای ما تا آنكه در منزل باشی، از منزل بیرون شو و مردم را از كشتن من باز دار. عبد اللَه بن سلام از منزل بیرون آمد و در مقابل جمعیّت قرار گرفت و گفت: ای مردم اسم من در جاهلیّت فلان بوده و رسول خدا مرا عبد اللَه اسم گذاری كردند و درباره من آیاتی از قرآن نازل شده است: ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى‌ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ‌﴾ و آیه: ﴿قُلْ كَفى‌ بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾.

 «ای مردم شمشیر خدا در غلاف رفته است و فرشتگان در این شهر شما سكونت گزیده‌اند این شهری كه در او رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم بر شما وارد شده است، از خدا بپرهیزید در كشتن این مرد، سوگند به خدا اگر او را بكشید تمام ملائكه آسمان كه همسایه شما شده‌اند همه می‌روند و آن شمشیر در غلاف رفته را خدا بیرون می‌كشد و در میان شما می‌افكند به طوری كه تا روز قیامت در غلاف نخواهد رفت. مردم در جواب گفتند: بكشید عثمان یهودی را، و كشتند عثمان را».[[176]](#footnote-176)

 از مجموع این مطالب به دست می‌آید كه عبد اللَه بن سلام خودش را عالم به كتاب یعنی به تورات می‌دانسته و شأن نزول آیه مورد بحث را خودش می‌دانسته است، همچنانكه سیوطی گوید: ابن جریر و ابن مردویه از طریق عبد الملك تخریج

كرده‌اند كه: محمّد بن یوسف بن عبد اللَه بن سلام كه نوه عبد اللَه است گوید: قَالَ عَبْدُ اللَهِ بنُ سَلَامٍ: قَدْ أنزَلَ اللَهُ فِیَّ القُرْآنَ: ﴿قُلْ كَفى‌ بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾.[[177]](#footnote-177)

 و نیز سیوطی گوید: ابن مردویه از طریق عبد الملك از جُندب روایت كرده است كه قال: جَاءَ عَبْدُ اللَهِ بنُ سَلامٍ حَتَّی اخَذَ بِعِضادَتَی بابِ المَسْجِدِ ثُمَّ قالَ: أَنشُدُكُمْ بِاللَهِ أ تَعْلَمُونَ انِّی انَا الَّذی انزِلَتْ فِيهِ: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾‌؟ قَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ.[[178]](#footnote-178)

 بنابراین عبد اللَه بن سلام خودش خود را مورد این آیه می‌دانسته است و دیگر پسرش و دیگر نواده‌اش. و همان‌طور كه سابقاً روایت شد حضرت باقر ادّعای پسر او را نزد عبد اللَه بن عطار رد كردند و فرمودند: سوگند به خدا دروغ می‌گوید. عالم به كتاب علیّ بن أبی‌طالب است. و بعضی از كسانی كه او را مورد شأن نزول این آیه دانسته‌اند مانند مجاهد از نزد خودشان بوده نه آنكه از رسول خدا روایت كرده باشند. و سابقاً ذكر كردیم كه شَعبی می‌گوید: درباره عبد اللَه بن سلام در قرآن مجید هیچ آیه‌ای نازل نشده است. و سعید بن جبیر به شدّت این دعوی را انكار كرد و گفت: این آیه در مكّه نازل شده و اسلام عبد اللَه در مدینه بوده است.

 و علاوه وقتی معاویة بن أبی‌سفیان با قیس بن سعد بن عُباده در مدینه روبرو شدند و قیس گفت: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾ علیّ بن أبی‌طالب است و معاویه در جواب گفت: عبد اللَه بن سلام است، قیس گفت: مراد علی است و آیاتی را از قرآن قرائت كرد مانند: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، و آیه: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾، و گفت كه: مراد از هادی در آیه اوّل و مراد از شاهد در آیه دوّم علیّ بن أبی‌طالب است، چون رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم او را در روز غدیر نصب به خلافت نمود و فرمود: مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاهُ. و فرمود: أنْتَ بِمَنْزِلَة هَارُونَ مِن مُوسَی إلّا أنَّهُ لَا نَبِیِّ بَعْدی، معاویه در جواب قیس ساكت شد، و به هیچ وجه قدرت ردّ و انكار نداشت.[[179]](#footnote-179)

 بنابراین بدون هیچ شبهه و تردید عبد اللَه بن سلام مراد از عالم به كتاب نبوده‌

است، حال با آنكه چون خودش را عالم به تورات می‌دانسته و لفظ ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾‌ را كه دیده اشتباهاً از كتاب معنی تورات را كرده و طبعاً خودش را مصداق و خدای ناكرده شأن نزول آن دانسته است، یا آنكه عیاذاً باللَه عمداً با آنكه می‌دانسته مراد از كتاب در این آیه قرآن مجید و مراد از عالم به او علیّ بن أبی‌طالب است در عین حال خودش مدّعی این مقام شده است، و العلم عند اللَه. لیكن بهر نحوی كه باشد این ادّعا غلط محض است چنانكه از مجموع مطالب ما در این بحث واضح و آشكار گردید.

 یا آنكه این چند روایت، مجعول و ساخت و پرداخت دست بنی امیّه و دشمنان أمیر المؤمنین علیه السّلام بوده همچنان‌كه از بحث معاویه با قیس بن سعد بن عباده معلوم شد، چون معاویه اهتمام عجیبی داشت بر آنكه آیات و روایاتی كه درباره أمیرالمؤمنین علیه السّلام رسیده تحریف كند و فضائل و مناقب او را از او برگردانده و به دیگری نسبت دهد، و در این صورت برای پیدا كردن شأن نزول آیه مورد بحث از عبد اللَه بن سلام شخص مناسب دیگری نبود چون طبعاً نمی‌توانست این فضیلت را به أبوسفیان یا خودش كه تا فتح مكّه به روی مسلمانان شمشیر زده‌اند نسبت دهد، و عمر و أبوبكر هم كه عالم به كتاب نبوده‌اند، بنابراین تحریف معنای كتاب، از قرآن به تورات، و عالم به كتاب از أمیر المؤمنین به عبد اللَه بن سلام راه نزدیك‌تر و آسانتری بود.

 گرچه این تحریف بر محقّقین پوشیده نیست و شَعبی و حسن بصری و سعید بن جبیر حتّی عِكرَمَه كه دشمن أمیرالمؤمنین است می‌دانسته‌اند كه این نسبت به عبد اللَه بن سلام بی مورد و غلط است، لیكن برای توده مردم و عوام كه از خصوصیّات مكّی بودن سوره رعد و اسلام عبد اللَه در مدینه خبر ندارند و قوّه ادراك تمیز قرآن را در این آیه از تورات ندارند و برای گرم كردن بازار عناد و دشمنی با اهل بیت راهی از این نزدیك‌تر به نظر نمی‌رسید و لذا می‌بینیم دشمنان اهل بیت و نواصب مانند ابن تیمیّه و نظائرش در نسبت این آیه به عبد اللَه بن سلام تا سرحدّ امكان پافشاری می‌كنند و در مقابل این روایات كثیره مخالف و این قرائن بسیار باز هم نمی‌خواهند از كلام خود دست بردارند. اینجا حقیقتاً صدق این آیه مباركه در سوره رعد روشن می‌شود: ﴿أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى‌ إِنَّما يَتَذَكَّرُ

أُولُوا الْأَلْبابِ﴾.

 در اینجا مناسب است عین عبارتی را كه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در كتاب «ینابیع المودّة» در همین باب كه اختصاص به شأن نزول این آیه به أمیر المؤمنین دارد از بعض از محقّقین نقل كرده ترجمه نمائیم:

 بعضی از محقّقین گوید: خداوند تبارك و تعالی خاتم انبیائش و اشرف پیامبرانش و گرامی‌ترین بندگانش را از روی فضل عظیم و منّ جسیم و علم قدیم و لطف عمیم خود به سوی بندگانش به نبوّت و رسالت برگزید بعد از آنكه از پیغمبران گذشته عهد و میثاق، و از بندگان پیمان گرفته كه به محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم ایمان آورند و او را یاری كنند. و چون درهای رحمت پروردگار و ابواب سعادت كبری و هدایت عظمی به رسالت حبیبش محمّد بر عموم عرب و قریش و بر خصوص بنی هاشم باز شد و آیه‌ ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ‌﴾؛ وَ رَهْطَكَ المُخْلَصِينَ‌[[180]](#footnote-180) نازل شد، در اینجا عقل حكم می‌كند كه باید عالم به جمیع اسرار و حقائق كتاب خدا بعد از پیغمبر مردی از بنی هاشم باشد، چون بنی هاشم از سایر قریش به پیغمبر اكرم نزدیك‌تر بودند، او اسلامش از همه زودتر باشد برای آنكه بر اسرار رسالت از ابتداء امر واقف و از بدو وحی عارف شود، و در تمام اوقات به احسن وجوه با پیغمبر بوده و به پیروی صحیح از آن حضرت مشخّص باشد تا اینكه بر جمیع اعمال پیغمبر خبیر و بر گفتارش بصیر و از طفولیّت از بجای آوردن اعمال جاهلیّت منزّه و مبرّی باشد به جهت آنكه به اخلاق آن حضرت متخلّق و به آداب آن رسول اكرم از سنّ صَباوت مؤدّب گردد.

 و این شرائط در احَدی دیده نشده است مگر در علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام. و امّا عبد اللَه بن سلام اسلام نیاورده است مگر بعد از هجرت رسول اكرم (كه بیش از نیمی از دوره بعثت بوده است) و سبب نزول سوره‌هائی كه قبل از هجرت بر رسول اكرم نازل شده است نمی‌دانسته است و بنابراین بعد از هجرت نیز به حقائق تأویل آن سوره‌ها پی نمی‌برده و معرفت پیدا نمی‌كرده است. سلمان فارسی كه عمر طویل خود را سیصد و پنجاه سال در فراگیری اسرار انجیل و تورات و زبور و سایر كتب‌

انبیای سابقین و همچنین در فراگیری قرآن مجید بعد از اسلامش در مدینه منوّره گذرانده است در نزد او علم كتاب نیست چون این شرایطی را كه ذكر نمودیم در او نبوده است، چگونه عبد اللَه بن سلامی كه اصلًا انجیل را نخوانده و قبول نداشته است و این شرائط در او نبوده است او عالم به كتاب باشد. عبد اللَه بن سلامی كه از او سر نزده است آنچه كه از طفولیّت و از اوّل بعثت از علیّ بن أبی‌طالب یَعسوب الدّین سر زده است، و از اسرار و حقائق در خطبه‌ها مثل آنچه كه از أمیر المؤمنین: سَلُونی قَبْلَ أَن تَفْقِدُونِی فَإنَّ بَيْنَ جَنْبَیَّ عُلُوماً كَالبِحارِ الزَّواخِر، و مثل آنچه كه از اولاد او ائمّه هداة معصومین علیهم السّلام از معارف و حِكَم در تأویلهای كتاب خدا و اسرار كتاب خدا سر زده است از او دیده نشده است، چگونه عالم به كتاب باشد؟[[181]](#footnote-181)

## بیان أعلمیّت أمیرالمؤمنین علیه السّلام

 شَعبی گوید: مَا أَحَدٌ أعْلَمَ بِكِتابِ اللَهِ بَعْدَ النَّبِیِّ مِن عَلِیِّ بنِ أبيطالِبٍ عليه السّلام وَ مِنَ الصّالِحِينَ مِن اوْلادِهِ عليهم السَّلَامِ.[[182]](#footnote-182) «بعد از پیغمبر اكرم عالم‌تر از علیّ بن أبی‌طالب و اولاد صالحین او نسبت به كتاب خدا دیده نشده است».

 و عاصم بن أبی النُّجود از عبد الرّحمن بن سُلَمی روایت كرده كه او گفت: مَا رَأَيْتُ احَداً اقْرَأ مِن عَلِیِّ بنِ أَبِيطالِبٍ‌[[183]](#footnote-183) «هیچ كس را عالم‌تر به قرآن از علیّ بن أبی‌طالب ندیده‌ام».

 و أبو عبد الرحمن از ابن مسعود روایت كرده كه او گفت: لَوْ كُنتُ أعلَمُ احَداً أعْلَمَ بِكِتَابِ اللَهِ مِنِّی لَاتَيْتُهُ. قالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَعَلِیُّ؟ قالَ: أ وَ لَمْ آتِهِ؟ «اگر می‌دانستم كه كسی به كتاب خدا عالم‌تر از من است برای فراگیری بیشتر نزد او می‌رفتم. عبد الرّحمن گوید: به او گفتم: علیّ بن أبی‌طالب؟ در پاسخ گفت: مگر نزد او نرفته‌ام؟».

 بنا بر آنچه گفته شد أمیر المؤمنین علیه السّلام اعلم امّت بعد از رسول خدا بوده‌اند و طبعاً آیه‌ ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾‌[[184]](#footnote-184) انطباق بر آن حضرت پیدا می‌كند. و اگر هر آینه در وقت نزول آیه فردی از افراد امّت اعلم به كتاب خدا بود آیه بر او منطبق می‌شد. حال باید دید چرا پیغمبر با گواهی خدا گواه دیگری آورده است و گواهی او در مقابل‌

گواهی خدا چه ارزشی دارد. مسلّماً باید آن گواه در وزن و متانت در سرحدّ گواهی خدا باشد و او أمیر المؤمنین است كه سند قرآن و كافل و حفیظ آن است. قرآن كلام لفظی و او كلام فعلی خداست، او واقع قرآن، و قرآن حاكی از وجود اوست، و این هر دو یك حقیقت‌اند كه به دو صورت لفظی و فعلی درآمده است و با یكدیگر متّصل و مرتبط بوده و قابل انفكاك نیستند. و در حقیقت رسول خدا در مقابل مشركین علاوه بر گواهی لفظی و كتابتی خدا كه در قرآن مجید بر رسالتش اقامه می‌كند یك شاهد خارجی كه مركز طلوع انوار خدا و مظهر اسماء او و عارف به كتاب تكوین و تشریع است گواه می‌آورد، و مرجع این دو گواه همان فرمایش آن حضرت است كه به روایات متواتر، شیعه و عامّه نقل كرده‌اند كه آن حضرت فرمود: إنّی تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَهِ وَ عِتْرَتِی اهْلَ بَيْتِی وَ لَنْ يَفْتَرِقا حَتَی يَرِدا عَلَیَّ الحَوْضَ، مَا إن تَمَسَّكُتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی أَبَداً.[[185]](#footnote-185) «من در نزد شما دو چیز گرانبها می‌گذارم كتاب خدا و عترت من اهل بیت من، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در كتابَ حوض كوثر بر من وارد شوند، و تا هنگامی كه به آن دو تمسّك جستید ابداً بعد از من گمراه نخواهید شد». بنابراین می‌توان این حدیث را مفسِّر آیه مورد بحث قرار داد و می‌توان از آیه استدلال بر لزوم قرین بودن امام را با كتاب خدا نمود.

 این نكته ناگفته نماند كه در بعضی از قرائات شاذّ ﴿وَ مِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾ یا ﴿وَ مِنْ عِنْدِهِ عُلِمَ الْكِتابُ﴾‌ قرائت شده است كما آنكه سیوطی نقل می‌كند[[186]](#footnote-186) البتّه این قرائت شاذّ است و در مقابل جمیع قرائات غیر قابل اعتماد است، و علاوه از نقطه نظر

معنی هم مطلب سلیس به نظر نمی‌رسد كه پیغمبر بگوید گواه من خداست و از نزد او كتاب دانسته شده است. گرچه فی حدّ نفسه این معنای صحیحی است لیكن این جمله به عنوان توصیف خدائی كه گواه است در مقابل مشركین قریش خالی از لطف خواهد بود.

 باری در «امالی» شیخ طوسی وارد است كه: مَرَّ أميرُالمؤمنينَ بِمَلاءٍ فِيهِم سَلْمَانُ فَقالَ لَهُمْ سَلْمَانُ: قُومُوا فَخُذوا بِحُجْزَة هَذَا، فَوَ اللَهِ لَا يُخْبِرُكُمْ بِسِرِّ نَبِيِّكُمْ غَيْرُهُ‌[[187]](#footnote-187). «أمیر المؤمنین علیه السّلام به جماعتی مرور كردند كه در میان آنها سلمان بود. سلمان به آن جماعت گفت: برخیزید و دامان این مرد را بگیرید، سوگند به خدا هیچكس نمی‌تواند شما را از اسرار پیمبرتان آگاه كند مگر این مرد».

 و نقّاش در تفسیر خود گوید: ابن عبّاس گفت: علیّ بن أبی‌طالب علومی را می‌دانست كه رسول خدا تعلیمش نموده بود، و رسول خدا علومی را می‌دانست كه خدا تعلیمش نموده بود، پس علم پیغمبر علم خداست، علم علی از علم پیغمبر است، و علم من از علم علی است، و مقدار علم من و علم تمام اصحاب پیغمبر در مقابل علم علی مانند قطره‌ای است در مقابل هفت دریا.[[188]](#footnote-188)

 عونی گوید:

 «علی آن كسی است كه علم كتاب تكوین و آفرینش، و علم آنچه كه بعداً خواهد بود. و علم آنچه كه بوده است و از همه مكتوم و مختفی است، در نزد اوست».

 و أبو مقاتل بن داعی علوی گوید:

 «و بدرستی كه حقّا در نزد تو علم جمیع كتاب و عالم آفرینش است! چه از اموری كه گذشته است و زمانش سپری شده، و چه اموری كه از این به بعد پیش می‌آید».

 و نصر بن منتصر گوید:

 «و علی آن كسی است كه همه علم كتاب را در بردارد و بدان محیط است. علم آنچه كه می‌آید، و علم آنچه كه آمده و گذشته است».

 و أمیر المؤمنین علیه السّلام فرماید: «و منها يعنی آل محمّد عليهم السّلام» هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ لَجَأُ أمرِهِ، وَ عَيبَة عِلْمِهِ، وَ مَوئِلُ حُكْمِهِ، وَ كَهُوفُ كُتُبِهِ، وَ جِبالُ دينِهِ، تا آنكه فرماید: لَا يُقاسُ بآلِ مُحَمَّدٍ عليهم السّلام مِن هَذهِ الامَّة أحَدٌ، وَ لَا يُسَوَّی بِهِمْ مَن جَرَتْ نِعمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً. هُمُ أساسُ الدِّين، وَ عِمَادُ اليَقِينِ، الَيهِم يَفِی‌ءُ الغالی، وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التَّالی، وَ لَهُمْ خَصائِصُ حَقَّ الوِلَايَة، وَ فِيهِمْ الوَصِيَّة وَ الوِرَاثَة.[[189]](#footnote-189)

# درس پنجاه و چهارم تا پنجاه و ششم: تفسیر آیه‌ ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلی‌ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ ...﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم‌

و صلّی اللَه علی محمّد و آله الطاهرين‌

و لعنة اللَه علی اعدائهم اجمعين من الآن الی قيام يوم الدين‌

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلیّ العظيم.

 قال اللَه الحكيم فی كتابه الكريم:

 ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى‌ إِماماً وَ رَحْمَةً أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ‌﴾.[[190]](#footnote-190)

 «پس آیا آن كسی كه دارای بیّنه از جانب پروردگار خود است و در كنار او شاهدی از اوست و قبل از او كتاب موسی است كه آن كتاب پیشوای هدایت مردم و رحمت است (مثل كسی است كه چنین نیست؟) این افراد صاحب بینه به كتاب خدا قرآن كریم ایمان می‌آورند و از احزاب و امّت‌ها هر كس به او كافر شود وعده او آتش است، پس ای پیغمبر در كتاب خدا شكّ و تردید نیاور، حقا قرآن از جانب پروردگار است و لیكن اكثریّت از مردم ایمان نمی‌آورند».

 در این آیه مباركه مراد از صاحب بینه رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و مراد از شاهد امیر المؤمنین علیه السّلام است، و روایات شیعه و عامّه در این موضوع بسیار است، و روایاتی كه عامّه با اسناد خود روایت نموده‌اند بیش از روایات خاصّه است. علامه محدّث بحرانی از طریق عامّه بیست و سه حدیث و از طریق خاصّه یازده حدیث ذكر كرده است‌[[191]](#footnote-191) و لازم است كه قبل از اینكه وارد بحث و بیان روایات شویم اوّل بحث تفسیری این آیه را بنمائیم.

## مروری اجمالی بر سوره مباركه هود

 این آیه در سوره هود واقع و سوره هود در مكّه نازل شده است و ابتدای سوره با جمله‌ ﴿الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ كه بیان درجات قرآن قرآن محكم و قرآن مفصّل و یا به عبارت دیگر قرآنی كه در عوالم بالا دارای حقیقت واحد و در این عالم دارای سوره‌ها و آیات و احكام و معارف و قضایای جدا جدا و متمایز از یكدیگر است شروع می‌شود، و در آیات بعد دعوت به عبادت خدا و توبه به ساحت مقدّس او و بیان رجوع به سوی اوست؛ تا در آیه پنجم امتناع و اباء كفّار قریش را از پذیرش آن بیان می‌كند و سپس در آیات بعد مقام اراده و قیّومیّت پروردگار و خالقیّت او را و بالأخره معاد و بازگشت موجودات را به نزد او و انكار منكران و حالات مؤمنین را در پایداری و استقامت و حالات غیر آنها را در تلوّن مزاج و تردید روحی و یاس و كفران و افتخار و فرح بیجا ذكر می‌نماید؛

 تا در آیه یازدهم می‌فرماید: ای پیغمبر مبادا در تبلیغ و نشر بعضی از آیات ما كه به تو وحی شده است و سینه‌ات را تنگ نموده ـ به جهت ایراد مشركین كه چرا بر وی گنجی از آسمان فرود نیامده یا با او از آسمان فرشته‌ای نازل نشده است ـ خودداری كنی و در بیان آنها دریغ نمائی (از این سخنان غمگین مباش) وظیفه تو فقط بیم دادن بشر است (از عواقب وخیم شرك و ظلم) اما خدا حافظ و حاكم و نگهبان هر چیزی است. بعد می‌فرماید: مشركین می‌گویند: محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به خدا افترا بسته و قرآن را از نزد خود آورده است. بگو: شما هم بروید و از غیر خدا از هر كس كه می‌خواهید كمك بگیرید و او را بخوانید كه شما با آنها مجموعا سوره‌ای مثل سوره‌های افترائی من بیاورید. و ای پیغمبر اگر در پاسخ فرو ماندند پس بدانید كه قرآن از ناحیه علم خدا نازل شده و معبودی جز او نیست پس آیا در این صورت تسلیم حكم او خواهید شد؟

 و بعدا در دو آیه نتیجه اعمال دنیاپرستان را بیان كرده و سپس می‌فرماید: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى‌ إِماماً وَ رَحْمَةً أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ‌﴾ «آیا كسی كه دارای بصیرت باطنی الهی است و پهلوی او شاهدی از او گواهی بر صدق دعوای او می‌دهد و قبل از او تورات كه كتاب رحمت و هدایت است آمده (و هم تصدیق دعوای او را نموده و هم از نقطه نظر بیان و دعوت مشابه اوست؛ مثل كسی است كه چنین نیست؟) این افراد صاحب بصیرت به كتاب خدا

ایمان می‌آورند ... و تو در حقّانیّت قرآن شك نیاور».

 چون آیات سابق بیان انكار مشركین را در حقانیّت قرآن می‌كرد این آیه ناظر به آن آیات و در مقام استدلال و اقامه برهان بر لزوم ایمان به قرآن مجید است، و استفهام انكاری است. در اینجا باید دید مراد از بینه چیست و معنی یَتلُو و معنی شاهد كدام است.

 بیّنه در بعضی از آیات قرآن به معنی حجّت آمده مثل‌ ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾.[[192]](#footnote-192) و در بعضی از جاها آیه و معجزه را بیّنه گویند؛ ﴿قَدْ جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هذِهِ ناقَةُ اللَهِ لَكُمْ﴾.‌[[193]](#footnote-193) و در بعضی از مواقع آن بصیرت خاصّ و نور مخصوصی را كه به انبیاء داده شده است بیّنه گویند مثل قول نوح علیه السّلام ﴿يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ﴾‌[[194]](#footnote-194) لیكن در بعضی از مواقع بیّنه به مطلق بصیرت الهی و نور باطنی گفته می‌شود، مثل قول خدای تعالی‌ ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ‌﴾[[195]](#footnote-195) و مراد از بیّنه در آیه مورد بحث ما همین معنای اخیر است چون بعداً به صیغه جمع می‌فرماید: ﴿أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ‌﴾ «آنها ایمان به قرآن می‌آورند». و معلوم است كه همه مؤمنین بصیرت خاصّه نبوّت را ندارند گرچه مراد از صاحب بیّنه به حسب مورد همان رسول خداست لیكن چون بیان این جمله مقدّمه چینی برای جمله بعدی است كه می‌گوید: ﴿فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ‌﴾ «ای پیغمبر در قرآن شك نیاور» بنابراین مراد از بیّنه همان بصیرت الهی مطلق است كه به پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلم داده شده است و مراد قرآن نیست چون با جمله تفریع بعد ﴿فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ﴾ سازش ندارد.

 و از این مطلب استفاده می‌شود كه گفتار بعضی كه گفته‌اند: مراد از صاحب بینه در این آیه به حسب استعمال خصوص پیغمبر است صحیح نیست چون جمله جمع‌ ﴿أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾‌ بر آن مترتب می‌گردد و این لفظ جمع از همان مفاد ﴿فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾‌ گرفته شده است.

 و نیز گفتار بعضی كه گفته‌اند: مراد اصحاب رسول خداست آن نیز صحیح‌

نیست چون خود پیغمبر دارای بیّنه بوده و به حسب مورد نه به حسب استعمال آیه بر او منطبق است و خداوند می‌خواهد به او بگوید كه تو كه دارای بیّنه الهیّه و شاهد خارجی هستی و كتاب موسی هم از قبل آمده و تو را تأیید می‌كند باید به قرآن ایمان آوری و در آن شكّ و تردید نداشته باشی و گفتار مشركین قریش كه از تو گنج یا نازل شدن ملك را تقاضا می‌كنند تو را خسته نكند و در تبلیغ و ارشاد خلق با ثبات قدم و اراده‌ای متین قیام كنی.

 و نیز گفتار كسانی‌كه گویند مراد از بیّنه قرآن است یا حجّت عقل است نیز تمام نیست چون این مقدّمه برای دعوت به قرآن و امر به تمسّك به آن است یعنی كسی كه دارای بصیرت باطنی و نور الهی است به قرآن ایمان می‌آورد تو نیز ای رسول ما كه دارای چنین بیّنه‌ای هستی در قرآن شكّ میاور. و معنی ندارد كسی كه دارای قرآن باشد او را امر به ایمان به قرآن نموده و از ریب و شكّ در آن بر حذر داشت.

 و اما حجّت عقلی به علّت آنكه بیّنه‌ای كه در پیغمبر است از حجّت عقلی قوی‌تر است لذا معنی ندارد این بیّنه‌ای را كه در وجود خود حضرت ختمی مرتبت موجود است منحصر در دلیل عقل بدانیم. و امّا مراد از یَتلُو پهلو و كنار درآمدن است نه معنای قرائت و تلاوت؛ چون صحیح نیست كه بگوئیم: آن شاهد، پیغمبر را یا نور بصیرت رسول خدا را می‌خواند؛ و گفتیم بیّنه به معنای قرآن نیست تا تلاوت آن درست باشد.

## افوال در تعیین مصداق شاهد و رد آن

 و امّا مراد از معنای شاهد معلوم است كه ادای شهادت است نه تحّمل آن چون تحّمل آن حجّتی برای مشركین نخواهد بود بلكه آنچه حجّت بر آنها و بلكه موجب تقویت رسول و تأیید بصیرت الهیّه و نور ربانیّه آن می‌گردد ادای شهادت است؛ و بنابراین مراد از شاهد كسی است كه به حقانیّت رسالت پیغمبر اعتراف دارد و با بصیرت الهیّه رسالت او را تأیید می‌نماید و ایمان به او آورده است. چون شهادت شخص صاحب یقین و بصیرت هر گونه شبهه و شكّ را می‌زداید و استیحاش و ترس از تنهائی را از بین می‌برد؛ چون طبعاً كسانی كه در یك امر یا یك جهتی متفرّد و تنها هستند چه بسا در مقابل مشكلات سخت و پیش‌آمدهای ناگوار دچار تزلزل می‌گردند به خلاف آنكه كسی با سرّ آنان با آنها كمك نموده و در آن امر آنها را تنها نگذارد در این صورت وحشت از بین می‌رود و دل قوی می‌گردد.

 در اینجا نیز در مقابل هجوم مشركین و حمله سخت آنها خدا می‌فرماید: ای پیغمبر كسی كه دارای بیّنه الهی است و شاهد خارجی هم معین و یاور اوست ایمان به قرآن می‌آورد و در شكّ و تزلزل قرار نمی‌گیرد و چنین فردی بدون شكّ و شبهه علی بن أبی‌طالب است كه از روز اوّل نبوّت، اسلام آورده و در مشكلات رسالت، آن حضرت را یاری كرده و در آیه‌ ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾‌[[196]](#footnote-196) دعوت رسول اللَه رای پذیرفته و در حدیث عشیره یك تنه قیام و برای هر گونه مشكلات نبوت و مصائب بار سنگین رسالت، پیغمبر رای معین و وزیر و یار و مددكار بوده است. و بنابر آنچه گفته شد مراد انطباقی آیه منحصر می گردد در وجود مبارك آن حضرت علیه السلام.

 ابو الفتوح رازی در وجه انحصار شاهد به علی بن أبی‌طالب و دفع احتمالات دیگر بیانی لطیف دارد؛ و چون اوّل، احتمالات و اقوال وارده را در شاهد بیان نموده و سپس با آن بیان شیرین دفع می‌كند لذا ما نیز اوّلا اقوال را بیان و سپس بیان او را در ردّ این احتمالات ذكر می‌كنیم. گوید: در مفسّران اختلافی نیست كه مراد از صاحب بیّنه رسول خداست بلكه خلاف در معنای شاهد است. عبد اللَه و علقمه‌ و ابراهیم و مجاهد و ابو صالح و ابو العالیه‌ و عكرمه گفته‌اند كه مراد جبرائیل است؛ و حسن بصری و قتاده گفته‌اند: مراد زبان رسول خدا است؛ و بعضی گفته‌اند: مراد چهره و صورت رسول اللَه است، چون شمایل و سیمای آن وجود مبارك طوری بوده كه هر كس بدان نظر می‌نموده است بر نبوّت و رسالت آن حضرت اعتراف می‌نموده است؛ و حسین بن فضل گفته است: مراد از شاهد قرآن است و این نظم عجیب و اسلوب شگفت انگیز و اعجاز آن بهترین گواه و سند نبوّت است، و ابن جریج و مجاهد گفته‌اند: مراد از شاهد همان فرشته‌ای است كه از رسول خدا مراقبت و محافظت می‌نمود و او را تأیید و تقویت می‌كرد؛ و بعضی دیگر گفته‌اند: مراد خود رسول خداست‌[[197]](#footnote-197) و این احتمالات و اقوال را گرچه به مفسران نسبت داده‌اند لیكن مضطرب و ناپسند به نظر می‌رسد به علّت آنكه هر یك از آنها خلاف ظاهر آیه: ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾‌ است چون در این جمله سه كلمه به كار آمده است: اوّل ـ لفظ ﴿يَتْلُوهُ‌﴾ كه به‌

معنی پهلو و كنار و دنبال آمدن است؛ دوّم لفظ شاهد كه به معنی گواه است، و سوّم لفظ منه كه ضمیری است كه مرجعش رسول است كه همان صاحب بیّنه باشد. و با ملاحظه این سه كلمه تمام احتمالاتی كه مفسرین داده‌اند اشتباه است.

 امّا آن كسی كه گفته است: مراد از ﴿شاهِدٌ﴾ جبرائیل یا فرشته موكّل به حضرت رسول اللَه است، این قول باطل می‌شود به كلمه منهُ چون فرشته و جبرائیل از جنس رسول خدا نیستند، آنها از ملائكه، و رسول خدا از جنس بشر است، و ضمیر منهُ دلالت دارد كه آن شاهد از جنس رسول خداست. و امّا آن كسی كه گفته است: مراد از شاهد قرآن است، این قول باطل است به لفظ ﴿يَتْلُوهُ‌﴾ و لفظ ﴿مِنْهُ﴾ چون قرآن در كنار و عقب پیغمبر نیست، و علاوه از جنس آن حضرت هم نیست. و امّا آن كسی كه گفته است: مراد زبان رسول اللَه است این گفتار باطل است به لفظ ﴿يَتْلُوهُ‌﴾ و به لفظ ﴿شاهِدٌ﴾ چون زبان حضرت رسول به دنبال او نیست و علاوه زبان كسی گواه بر صحّت دعوای آن كس نخواهد بود.

 و امّا آن كسی كه گفته است: خود حضرت رسول است، این گفتار به كلّی از درجه اعتبار ساقط است چون منافات دارد با لفظ ﴿يَتْلُوهُ‌﴾ و لفظ ﴿شاهِدٌ﴾ و لفظ ﴿مِنْهُ﴾، چون رسول اللَه در عقب خودش نیست و شاهد بر خودش نیست و از خودش نیست. و چون تمام این احتمالات و اقوال باطل شد متیقّن آن است كه مراد از شاهد همان كسی باشد كه مؤالف و مخالف از رسول خدا روایت كرده‌اند كه شان نزول این آیه درباره اوست و او امیر المؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام است كه هم با لفظ ﴿يَتْلُوهُ‌﴾ و لفظ ﴿شاهِدٌ﴾ و لفظ ﴿مِنْهُ﴾ سازگار و مناسب است، چون آن حضرت در كنار و به دنبال رسول خدا بوده است و بر نبوت آن حضرت پیوسته گواه صادق، و علاوه از جنس بشر و از خود رسول خدا بوده است‌[[198]](#footnote-198).

## مراد از شاهد در آیه و شهد شاهد علی مثله‌

 باری نزدیكترین آیات از نقطه نظر دلالت و معنی به آیه مورد بحث ما آیات وارده در سوره ٤٦ احقاف آیه ١٠ تا ١٢ است: ﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللَهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى‌ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كانَ خَيْراً ما سَبَقُونا إِلَيْهِ وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هذا

إِفْكٌ قَدِيمٌ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى‌ إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرى‌ لِلْمُحْسِنِينَ﴾‌.

 از ملاحظه و مقایسه این دو دسته از آیات اوّلًا ظاهر می‌شود كه در هر دو دسته قرآن یا بیّنه الهیّه را كه مشركین منكرند به عنوان استفهام انكاری بیان می‌فرماید. و ثانیا در هر دو دسته تورات را كه كتاب هدایت خلق و رحمت است بیان می‌كند كه قبل از قرآن آمده و زمینه را برای كتاب خدا: قرآن مجید باز می‌كند و قرآن نیز مصدق آن است، و علاوه قرآن كتاب تازه‌ای نیست كه مشركین از قبول آن ابا و امتناع كنند بلكه نظیر آن كه تورات باشد قبل از آن آمده و مطالب و آیات قرآن به پیرو همان مطالب تورات در اخلاق و احكام و معارف بوده و تصدیق كننده آن است بنابراین وجهی برای استنكاف آنها به نظر نمی‌رسد، كما آنكه قبل از آن در آیه ٩ فرموده است: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾. ثالثا همان‌طور كه در آیه مورد بحث: ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ مراد وصیّ رسول خدا امیر المؤمنین علیه السّلام است كه سند نبّوت و گواه بر رسالت رسول اللَه است همچنین در بنی اسرائیل وصی حضرت موسی، یوشع بن نون سند نبّوت حضرت موسی و گواه بر رسالت او بوده و ایمان به او آورده است، و لذا می‌فرماید: ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى‌ مِثْلِهِ﴾‌ «یك نفر از بنی اسرائیل گواهی بر مثل قرآن داد كه همان تورات باشد».[[199]](#footnote-199)

 و طبق روایات مستفیضی كه از رسول خدا روایت كرده‌اند كه آنچه در امّت‌های گذشته واقع شده در امّت من طابق النعل بالنعل و القذة بالقذة واقع خواهد شد استفاده می‌شود كه گواهی علی بن أبی‌طالب علیه السّلام بر نبّوت رسول خدا طبق همان گواهی وصیّ موسی است نسبت به نبوّت آن حضرت. بنابراین با مقایسه و تطبیق این دو دسته از آیات یعنی آیات مورد بحث در سوره هود و آیات وارده در سوره احقاف به دست می‌آید كه شاهد از بنی اسرائیل كه گواهی بر صحّت مثل قرآن كه تورات باشد داده است نظیرش گواهی شاهد از جنس رسول خداست كه گواهی بر صحت نبوّت خود رسول خدا داده است، و شاهد بر گفتار ما روایتی است كه سیوطی در تفسیر خود آورده و گوید: سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر از مسروق ـ رضی اللَه عنه ـ تخریج كرده‌اند در قول خدای تعالی: ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى‌ مِثْلِهِ‌﴾، قال: موسی مثل محّمد، و التوراة مثل القرآن فآمن هذا بكتابه و نبيه و كفرتم يا اهل مكة[[200]](#footnote-200).

 «می‌گوید در تفسیر ﴿شَهِدَ شاهِدٌ عَلى‌ مِثْلِهِ‌﴾ كه: موسی مثل محمّد است و تورات مثل قرآن است، پس آن فرد از بنی اسرائیل به كتابش تورات و به پیغمبرش ایمان آورد و شما ای اهل مكّه به كتاب پیغمبرتان قرآن و به نبوّت او منكر شدید».

 و عجیب آنكه غالب مفسّرین حتّی مفسّرین شیعه مراد از ﴿شاهِدٌ﴾ را در آیه‌ ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى‌ مِثْلِهِ﴾‌ عبد اللَه بن سلام گفته‌اند؛ حتّی مرحوم طبرسی‌[[201]](#footnote-201)

و فیض كاشانی‌[[202]](#footnote-202) و استادنا الاعظم علّامه طباطبائی‌[[203]](#footnote-203) مد ظلّه تصریح به این معنی نموده‌اند. و نیز روایتی در این باب سیوطی نقل كرده است كه: ابو یعلی و ابن جریر و طبرانی و حاكم تخریج كرده‌اند از عوف بن مالك اشجعی كه گفت: روز عید یهود بود كه رسول خدا در مدینه به سوی كنیسه آنان رفت من هم با آن حضرت رفتم؛ جماعت یهود از دخول ما ناراحت شدند. رسول خدا به آنان گفت: دوازده مرد از مردان خود را نشان دهید كه بگویند: لا اله الا اللَه محمد رسول اللَه ‌تا خدا غضب خود را از هر یهودی كه در زیر سفره آسمان قرار گرفته است بردارد. همه ساكت شدند و هیچ‌یك جواب رسول خدا را ندادند، برای مرتبه دوّم رسول خدا همان كلمات را تكرار نمود هیچ‌كس پاسخ نداد؛ برای بار سوّم تكرار فرمود هیچكس جواب نداد. حضرت فرمود: شما از پذیرش خودداری كردید، سوگند به خدا من حاشرم و من عاقبم و من مقفی هستم، چه ایمان بیاورید و چه تكذیب كنید. و حضرت از كنیسه مشغول به خارج شدن شد كه ناگهان مردی از عقب او رسید و گفت: ای محمد همانطور كه گفتی هستی؛ و سپس آن مرد رو كرد به جماعت یهودیان و گفت: ای طائفه یهود شما مرا چگونه مردی می‌شناسید؟ گفتند: سوگند به خدا در میان همه طائفه از تو و از پدر تو و از جد تو عالم‌تر به كتاب خدا تورات و فقیه‌تر سراغ نداریم. آنگاه گفت: من خدا را گواه می‌گیرم كه محمّد همان پیامبری است كه شما علامت او را در تورات و انجیل می‌خوانید. همه گفتند: دروغ می‌گوئی و مرد بدی هستی و او را ردّ كردند. در این حال حضرت رسول فرمودند: ای جماعت یهود شما دروغ می‌گوئید و گفتار شما قبول نمی‌شود. عوف بن مالك گوید: ما سه نفر: من و رسول خدا و عبد اللَه بن سلام از كنیسه خارج شدیم كه خدا این آیه را فرستاد: ﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللَهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى‌ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

 «ای پیغمبر به این جماعت یهود بگو: اگر این قرآن یا نبوت من از جانب خدا باشد و شما به آن كافر شدید و لیكن از بنی اسرائیل یك نفر از شما به مثل آن شهادت‌

داده و ایمان آورد و شما استكبار ورزیدید خداوند مسلّماً گروه ستمكاران را هدایت نخواهد نمود».[[204]](#footnote-204)

 لیكن ما همان‌طور كه ذكر كردیم مراد از شاهد یك نفر از بنی اسرائیل است كه در زمان حضرت موسی به تورات گواهی داده و این بر وصیّ آن حضرت یوشع بن نون منطبق می‌شود و این آیه از عبد اللَه بن سلام دور است.

 امّا اوّلًا ـ سوره احقاف در مكّه نازل شده است و اسلام عبد اللَه بن سلام در مدینه بوده است و معنی ندارد كه رسول خدا شهادت كسی را كه هنوز اسلام نیاورده و غائب است و چندین سال دیگر اسلام می‌آورد و فعلا سند نبّوت است و شاهد بر حقّانیّت خود در مقابل مشركین قریش و منكرین قرآن قرار دهد.

 و امّا ثانیاً ـ در آیه مباركه صراحت دارد كه این شاهد شهادت بر مثل قرآن داده است نه بر خود قرآن، و مراد تورات است، و شهادت بر تورات به چه درد مشركین می‌خورد؟ به خلاف قوله و یتلوه شاهد منه كه امیر المؤمنین شهادت بر خود نبوّت داده است. و امّا شهادت آن فرد از بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی به نبّوت او یا به تورات، مثمر ثمر بوده و سند برای نبوّت او خواهد بود.

 و امّا ثالثاً ـ اسلام عبد اللَه بن سلام در بدو هجرت رسول خدا به مدینه بوده است نه بعد از استقرار آن حضرت در مدینه و روز عید یهود. ابن عبد البرّ در ترجمه عبد اللَه بن سلام گوید: عبد اللَه بن سلام فرزند حارث اولا اسرائیلی بوده و سپس انصاری شده است. كنیه او ابو یوسف است و از اولاد یوسف فرزند حضرت یعقوب است، و هم سوگند با انصار بوده است؛ و گفته شده است كه هم سوگند با قوافله (نام گروهی از انصار) بوده است كه از بنی عوف بن خزرج‌اند. اسم او در جاهلیّت حصین بود و چون اسلام آورد رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم نام او را عبد اللَه گذاردند و در سنه چهل و سه (٤٣) در مدینه در زمان معاویه از دنیا رفت، و او یكنفر از علماء یهود بود و در وقت ورود رسول خدا به مدینه اسلام آورد.

 عبد اللَه بن سلام گوید: من با جماعتی از اهل مدینه در وقت ورود رسول خدا به مدینه برای تماشای آن حضرت خارج شدیم، من در آن حضرت خوب‌

نگریستم و در سیما و چهره او دقت كردم دیدم چهره چهره مرد دروغگو نیست، و اوّلین جمله‌ای را كه از او شنیدم این بود كه می‌فرمود: ايها الناس افشوا السلام، و اطعموا الطعام، و صلوا الارحام، و صلوا بالليل و الناس نيام، تدخلوا الجنة.

 «ای مردم بر یكدیگر همگی سلام ظاهر و آشكار بنمائید، و از طعام، مردم را اطعام كنید، و صله رحم‌های خود را بنمائید، و در شب هنگام خوابیدن مردم نماز بخوانید كه در این صورت داخل بهشت خواهید شد».[[205]](#footnote-205)

 و رابعا ـ سیاق جمله: ﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللَهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى‌ مِثْلِهِ‌﴾

 دلالت دارد كه خطاب رسول خدا در این جمله با بنی‌اسرائیل نبوده است.

 و خامساً ـ انجیل از كتب یهود نیست و یهودیان ابداً انجیل را قبول ندارند بلكه به حضرت مریم نسبت عمل زشت می‌دهند و حضرت عیسی را زنازاده می‌دانند. در این صورت طبق این روایت چگونه ممكن است كه عبد اللَه بن سلام به جماعت یهود بگوید: من خدا را گواه می‌گیرم كه محمّد همان پیغمبری است كه شما علامتهای او را در تورات و انجیل می‌خوانید؟!

## مراداز شاهد عبدالله بن سلام نیست

 از مجموع این مطالب به دست می‌آید كه این روایت مجعول است. و از همه اینها گذشته روایاتی از طریق عامّه وارد است كه راجع به عبد اللَه بن سلام آیه‌ای در قرآن نازل نشده است و یا آنكه این آیه راجع به او نیست. سیوطی گوید: ابن منذر از شعبی تخریج روایت كرده است كه او گفت: ما نزل فی عبد اللَه بن سلام شی‌ء من القرآن‌[[206]](#footnote-206) «درباره عبد اللَه بن سلام هیچ آیه در قرآن نیامده است». و نیز گوید: عبد اللَه بن حمید و ابن منذر از عكرمه تخریج روایت كرده‌اند كه در آیه‌ ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى‌ مِثْلِهِ‌﴾، قال: ليس بعبد اللَه بن سلام، هذه الآية مكية فيقول من آمن من بنی اسرائيل كمن آمن بالنبی صلی اللَه عليه و آله و سلم‌[[207]](#footnote-207). «عكرمه گفته است: این آیه در مكه نازل شده است و راجع به عبد اللَه بن سلام نیست، و آیه معنیش این است كه آن كسی كه از بنی اسرائیل به تورات و حضرت موسی ایمان آورده است مثل كسی است كه از این‌

امّت به قرآن و حضرت رسول اللَه ایمان آورده است».

 و نیز گوید: ابن جریر و ابن ابی حاتم از مسروق تخریج روایت كرده‌اند كه او گفت: قوله: ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى‌ مِثْلِهِ‌﴾. قال: و اللَه ما نزلت فی عبد اللَه بن سلام، ما نزلت الا بمكة و انما كان اسلام ابن سلام بالمدينة، و انما كانت خصومة خاصم بها محمد صلی اللَه عليه و آله و سلم‌[[208]](#footnote-208) «مسروق گفته است: سوگند به خدا كه آیه و شهد شاهد درباره عبد اللَه بن سلام نازل نشده است، این آیه در مكه نازل شده و اسلام عبد اللَه بن سلام در مدینه بوده است. و اما قضیه ابن سلام در مدینه در یك مرافعه‌ای بوده است كه در آن رسول خدا دخالت كرده‌اند».

 باری نزول این آیه در شان عبد اللَه بن سلام به قدری بعید است كه بعضی برای تصحیح این مطلب ناچار شده‌اند بگویند كه آیه در مكه نازل شده و عبد اللَه بن سلام در مدینه بوده است. سیوطی گوید: حسن بن مسلم تخریج روایت كرده كه: نزلت هذه الآية بمكة و عبد اللَه بن سلام بالمدينة[[209]](#footnote-209) «این آیه در مكه آمده و عبد اللَه در مدینه بوده است».

 و نیز گوید: ابن سعد و ابن عساكر از حسن بصری تخریج حدیث كرده‌اند كه: نَزَلَت حم وَ عَبدُ اللَه بالمدينة مسلم‌[[210]](#footnote-210) «سوره احقاف در وقتی كه در مكّه نازل شد عبد اللَه بن سلام در مدینه مسلمان بوده است». و این دو روایت نیز صحیح نیست زیرا كه گفتیم: در وقت نزول سوره احقاف عبد اللَه بن سلام مسلمان نبوده است. و همان‌طور كه در تفسیر آیه‌ ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾ گفتیم، فقط خود عبد اللَه بن سلام و فرزندش و نوه‌اش این نسبت را به خود می‌دهند و كس دیگر به آنها نسبت نداده است.

 ولی در آیه‌ ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾ چون شأن نزولش درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام است علمای شیعه ـ رضوان اللَه علیهم ـ در اثبات آنكه این آیه درباره عبد اللَه بن سلام نیست پافشاری نموده و اثبات كرده‌اند؛ و امّا در آیه و شهد شاهد چون شأن نزولش راجع به آن حضرت نیست لذا اهمیتّی نداده و با فحص كمتری از مطلب عبور كرده، و طبق گفته بعضی از اهل تسنّن آنها هم گفته‌اند راجع‌

به عبد اللَه بن سلام است، با آنكه این آیه در شأن یوشع بن نون وصیّ موسی قرین و عدیل علی بن أبی‌طالب وصیّ محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است، و دو آیه علم الكتاب و شهد شاهد در امكان نزولش درباره عبد اللَه بن سلام و عدم امكان نزولش هیچ تفاوتی ندارند و هر دو آیه در مكّه نازل شده است. اگر در یكی جایز باشد در دیگری هم جایز است و اگر در آن جایز نباشد در دیگری هم جایز نخواهد بود.

 و علاوه عبد اللَه بن سلام كه بعضی او را مجهول الحال دانند و با امیرالمؤمنین بعد از عثمان، به خلافت بیعت نكرد چه قدر و قیمتی دارد كه رسول خدا در مقابل مشركین برای شهادت او درجه و منزلتی قائل شود و با نبوّت خود و كتاب تورات كه هادی مردم و كتاب رحمت است او را قرین و عدیل قرار دهد. باری این تحقیقی بود كه در اطراف آیه ﴿و شهد شاهد من بني اسرائيل علي مثله﴾ نمودیم. حال بیائیم سر آیه مورد بحث: ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾‌.

 درباره این آیه روایاتی كه از طریق شیعه و سنّی راجع به امیرالمؤمنین علیه السّلام است بسیار زیاد است و ما برای نمونه چند روایت را كه به مضامین مختلفه بیان شده است ذكر می‌كنیم.

 اوّل‌ ـ یك دسته روایاتی است كه از ابن عباس نقل شده است. از موفق بن احمد خوارزمی روایت است فی قوله تعالی: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾‌. قال ابن عباس: هُوَ عَلِیّ يَشَهُد للنبی وِ هُوَ مَنهُ‌[[211]](#footnote-211) «در این آیه شریفه ابن عباس گفته است مراد از شاهد علی است كه شهادت بر نبوّت پیغمبر می‌دهد و از جنس خود پیغمبر است». و این روایت را نیز علامه طباطبائی از «تفسیر برهان» از خوارزمی نقل كرده‌اند.[[212]](#footnote-212)

 و نیز ابراهیم بن محمّد حموینی كه از فضلاء عامّه است در «فرائد السّمطین» با سلسله سند متّصل خود از ابن عبّاس نقل كرده است كه: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ﴾ رسول اللَه صلّی اللَه عليه و آله و سّلم ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌﴾ علی عليه السّلام خاصّةً[[213]](#footnote-213).

 «ابن عباس گفته است كه مراد از شاهد فقط علی بن أبی‌طالب است». و نیز این روایت را حاكم حسكانی با همین عبارت ذكر كرده است‌[[214]](#footnote-214). و نیز ثعلبی در تفسیر خود با همین عبارت از ابن عبّاس آورده‌[[215]](#footnote-215). و علّامه طباطبائی از ثعلبی نقل كرده‌اند[[216]](#footnote-216) و نیز علیّ بن عیسی اربلی در «كشف الغمة» از ابن عباس ذكر كرده است.[[217]](#footnote-217)

## مراد از شاهد أمیرالمؤمنین علیه السّلام است به روایت‌أنس‌

 دوم‌ ـ روایاتی است كه از انس بن مالك روایت شده است. حماد بن سلمه از ثابت از انس روایت كرده است: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾. قال: هُوِ رسول اللَه صلّی اللَه عليه و آله و سلّم‌ ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ هُوَ عَلیّ بنُ أبی‌طالب عليه السّلام، كانَ و اللَهِ لِسانَ رَسوُلِ اللَه‌[[218]](#footnote-218) «در این آیه و یتلوه شاهد منه‌ انس بن مالك گفته است مراد علی بن أبی‌طالب است، و سوگند به خدا كه او زبان رسول خدا بوده است».

 و نیز این روایت را از انس حاكم حسكانی با سلسله سند متّصل خود روایت كرده و در آخرش این جمله را اضافه دارد كه: كانَ وَاللِه لِسانَ رَسوُلِ اللَهِ الی اهلِ مكّةَ فی نَقضِ‌ عَهدِهِم مَع رَسُولِ اللَهِ صلّی اللَه عليه و آله و سلّم‌[[219]](#footnote-219).

 «سوگند به خدا كه علی بن أبی‌طالب زبان رسول خدا بوده است به سوی اهل مكّه هنگامی كه پیمان خود را با رسول خدا شكستند».

 سوّم‌ ـ روایاتی است كه از خود رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت شده است. ابن مغازلی شافعی گوید: قَولُهُ تَعالی: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌﴾. قال رسول اللَه: انا ﴿عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾‌ وَ عَلِیٌّ الشَّاهِدُ[[220]](#footnote-220) «ابن مغازلی گوید كه از رسول خدا روایت است كه فرمود: مراد از آن كسی كه در این آیه صاحب بینه است من هستم و مراد از شاهد علی است». و نیز حاكم حسكانی با دو سند یكی از محمّد بن احمد بن‌

محمّد مفید[[221]](#footnote-221)، و دیگری از ابن عبّاس این روایت را از رسول خدا نقل كرده است.[[222]](#footnote-222) و نیز سیوطی این حدیث را از رسول خدا با مختصر اختلافی در لفظ ذكر كرده است.[[223]](#footnote-223)

 چهارم‌ ـ روایاتی است كه از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام آمده است. علی بن ابراهیم در تفسیر خود با اسناد متّصل از ابو بصیر و فضیل روایت كند كه: عن ابی جعفر عليه السّلام قال قال: انما نزلت: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾‌ يعنی رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم‌ ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ، إِماماً وَ رَحْمَةً﴾[[224]](#footnote-224) ـ الحديث.

 «حضرت در این آیه فرموده‌اند: مراد از بیّنه رسول خداست و مراد از شاهد امیر المؤمنین است، و صفت امام و رحمت در آیه اختصاص به آن حضرت دارد نه به تورات، ولی تقدیم و تأخیری شده تا صفت توراة شود

 . پنجم‌ ـ روایتی است كه از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام وارد شده است. محمد بن یعقوب كلینی با سند متّصل خود از احمد بن عمر حلال روایت كرده است كه او گوید: سالت ابا الحسن عليه السّلام عن قول اللَه عز و جل: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌﴾ فقال: امير المؤمنين عليه السّلام الشاهد من رسول اللَه‌ ﴿عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾‌[[225]](#footnote-225)

 «حلال گوید: از تفسیر این آیه مباركه از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال كردم فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام شاهد رسول خدا و رسول خدا صاحب بیّنه از طرف پروردگار خود بوده است».

## مراد از شاهد أمیر المؤمنین علیه السّلام است به روایت قیس‌

 ششم‌ ـ روایتی است كه از قیس بن سعد بن عباده آمده است. سلیم بن قیس هلالی كوفی گوید[[226]](#footnote-226): من این حدیث را از قیس بن سعد بن عباده در مشاجره‌ای كه بین او و معاویه اتّفاق افتاد نقل می‌كنم: قیس به معاویه گفت: در وقتی كه رسول خدا «صلّی اللَه علیه و آله و سلم» رحلت نمود، انصار نزد ابو بكر آمدند و گفتند: آیا با سعد بن عباده بیعت‌

می‌كنی؟ كه ناگهان جماعت قریش به سقیفه‌بنی ساعده آمدند و با حجّت علی بن أبی‌طالب و اهل بیت او احتجاج كردند و با آن برهان و بر اساس قرابت و نزدیكی او به رسول خدا با ما مخاصمه نمودند و ما را محكوم كردند و سپس خلافت را برای خود ربودند، هم به انصار و هم به آل محمّد ظلم كردند. سوگند به جان خودم كه با وجود علی بن أبی‌طالب هیچ‌كس را حقّی در خلافت نیست نه انصار و نه قریش و نه از عرب و نه از عجم، با وجود علی و فرزندان او هیچ‌كس را حقّی و نصیبی در خلافت نیست. معاویه غضبناك شد و گفت: ای پسر سعد این مطلب را از كجا آوردی و از كه شنیدی و از كه روایت نموده‌ای؟ آیا پدرت به تو چنین گفته است، و از او این گفتار را تلّقی كرده‌ای؟ قیس گفت: از كسی شنیده‌ام كه او از پدرم بهتر بود و حقّ او از پدرم بیشتر. معاویه گفت: او كیست؟ قیس گفت: او علی بن أبی‌طالب است.

 اخذته من عالم هذه الامة و ربانيها و صديقها و فاروقها الذی انزل اللَه فيه ما انزل: ﴿قُلْ كَفى‌ بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾. فلم تكن آية نزلت فيه الا ذكرها «او علی بن أبی طالب، دانشمند این امّت، و عالم الهی این امّت، و صدیق و فاروق این امّت است، و آن كسی است كه خدا در شأن او این آیه را فرستاده است و او را عالم به كتاب معرّفی كرده است. و آیه‌ای در قرآن درباره آن حضرت نازل نشده است مگر آنكه قیس آن را ذكر كرد.

 معاویه گفت: صدّیق و فاروق این امّت عمر است و عالم به كتاب عبد اللَه بن سلام است. قیس گفت: سزاوارترین كس به این لقب‌ها و برتر و محقّ‌تر آن كسی است كه خدا درباره او گفته است: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾‌. الذی انزل اللَه فيه: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. و الذی نصبه رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم يوم غدير خم‌ فقال: من كنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه‌. و قال فی غزوة تبوك: انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی‌[[227]](#footnote-227) «آیا آن كسی‌كه از طرف پروردگار خود دارای بیّنه است و در كنار او شاهدی از اوست. و آن كسی‌كه خدا درباره او به پیغمبرش گفته است: این است و جز این نیست كه تو برای دعوت مردم به سوی خدا و ارعاب و ترساندن آنها از عذاب خدا هستی و از برای هر گروه و

طایفه‌ای راهنمائی هست (كه مقصود از راهنما علی است). و آن كسی كه رسول خدا در روز غدیر خمّ او را به ولایت نصب كرد و فرمود: هر كس من به نفس او از او سزاوارترم علی به نفس او از او سزاوارتر است. و رسول خدا در غزوه تبوك به علی بن أبی‌طالب فرمود: نسبت و منزله تو با من مانند نسبت و منزله هارون است به حضرت موسی با این تفاوت كه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد».

## مراد از شاهد أمیرالمؤمنین علیه السّلام است به روایت عمرو عاص‌

 هفتم‌ ـ نامه‌ای است كه عمرو عاص به معاویه نوشته است و در آن از این آیه و شأن نزول آن درباره امیر المؤمنین علیه السّلام یاد كرده است. چون معاویه كاغذی به عمرو عاص نوشت و از فلسطین او را دعوت به یاری و كمك خود و جنگ با امیر المؤمنین علیه السّلام نمود. عمرو عاص در جواب او نوشت: «این كاغذ از عمرو بن سعد بن ابی‌العاص‌[[228]](#footnote-228) است به سوی معاویة بن ابی سفیان، امّا بعد نامه تو را خواندم و از مطالب آن آگاه شدم. امّا به آنچه در این نامه مرا خوانده‌ای از آنكه از عهد و ربقه اسلام خارج گردم و در گمراهی با تو و تهوّر در كمك تو به باطل راه ضلال بپویم و بر روی علی مرتضی شمشیر زنم، (این كار را نكنم چرا كه) او برادر رسول خدا، و وصیّ او، و وارث او و ادا كننده وعده‌های او، و برآورنده دیون او و شوهر دختر او سیّده زنان بهشت، و پدر دو سبط رسول خدا حسن و حسین دو سیّد و بزرگ جوانان بهشت است.

 و امّا اینكه گفته‌ای كه تو خلیفه عثمان هستی در شام، تو خلیفه او بودی وقتی زنده بود و لیكن امروز كه امّت با غیر عثمان بیعت كرده‌اند تو نیز از پست خود معزول هستی، و بنابراین چه خلافتی داری؟

 و امّا تعریف‌ها و بزرگداشت‌هائی كه در این نامه خود از من نمودی كه من از اصحاب رسول خدا و امیر لشكر او در بعض از جنگها بوده‌ام من به این یاوه بافیها گول نمی‌خورم و از آئین و ملّت خود دست بر نمی‌دارم.

 و امّا آنچه به ابو الحسن امیرالمؤمنین برادر رسول خدا و وصیّ او نسبت ستم و حسد به عثمان داده‌ای و یاران و اصحاب او را فاسق و متمرّد شمردی و چنین گمان كردی كه او یاران خود را بر قتل عثمان تحریك كرده است این دروغ و افترای محض و گمراهی است. وای بر تو ای معاویه این چه نسبتی است كه به علی می‌دهی؟ آیا نمی‌دانی كه ابو الحسن جان خود را در كف دست خود گرفت و فدای رسول خدا كرده و در فراش او خوابید و حاضر شد خود را طعمه شمشیرهای برّان سران قریش بنماید؟ و او اوّلین كسی است كه به رسول خدا ایمان آورده و هجرت كرده است، و رسول خدا درباره او فرموده است كه: نسبت تو به من مثل نسبت هارون است به موسی مگر اینكه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد؛ و در روز غدیر خمّ فرمود: ای مردم آگاه باشید هر كس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست، خداوندا تو سرپرستی و مراقبت كن از كسی كه ولایت او را به عهده خود گرفته است و دشمن بدار كسی را كه او را دشمن دارد، و یاری كن كسی را كه او را یاری كند، و خوار و زبون گردان كسی را كه او را خوار كند.

 و آن كسی است كه رسول خدا در روز خیبر فرمود: من پرچم جنگ را فردا به كسی خواهم داد كه خدا و رسول خدا را دوست داشته باشد و خدا و رسولش او را دوست داشته باشند. و آن كسی است كه رسول خدا در روز پرنده بریان شده فرمود: خدایا بهترین از مخلوقات خودت را برسان تا با من از این پرنده تناول كند، ناگهان علی داخل شد، رسول خدا فرمود: بیا بیا به سوی من، و در آن وقت فرمود: علی پیشوا و امام ابرار است و كشنده اشرار و فجّار است، منصور است كسی كه او را یاری كند، و خوار و زبون است كسی كه او را خوار كند. و نیز فرمود: علی بعد از من صاحب اختیار شماست، و این گفتار را تأكید كرد و از تو و از من و از جمیع مسلمانان پیمان گرفت. و فرمود: من میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم یكی كتاب خدا و دیگری عترت من است. و فرمود: من شهر علمم و علی در آن است.

 ای معاویه می‌دانی كه چه‌قدر خدا در قرآن مجیدش از آیات در شأن او فرو فرستاده است و از فضایل انحصاری او كه هیچ‌یك از امّت را در آن شركتی نیست بیان فرموده است؟ كقوله تعالی: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾؛ ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ﴾؛ ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ

مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى﴾؛ ﴿رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَهَ عَلَيْهِ‌؛ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌﴾.

 و نیز رسول خدا به او فرموده است: آیا راضی نیستی كه نسبت تو به من نسبت هارون به موسی باشد؟ صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من است، و تو برادر من هستی، و صاحب اختیار من بر امّت من در دنیا و آخرت هستی. ای ابو الحسن كسی كه تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و كسی كه تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است، و كسی كه تو را دوست دارد خدا او را وارد بهشت كند، و كسی كه تو را دشمن دارد خدا او را وارد در آتش كند. ای معاویه نامه‌ای كه تو فرستادی و پاسخش این است نمی‌تواند كسی را كه عقل یا دین داشته باشد بفریبد، و السّلام‌[[229]](#footnote-229)».

 باید دانست كه این كاغذ عمرو عاص از روی اخلاص و محبّت به مقام امیرالمؤمنین علیه السّلام نبوده است گرچه این فضائل را او درباره علی بن أبی‌طالب قبول داشته و معترف بوده است لیكن به جهت انكار و ردّ بر معاویه كه می‌خواسته است او را بفریبد این نامه را نوشته است. و بالأخره معاویه او را دعوت كرد و وعده حكومت مصر را به او داد، و هر چند فرزندش عبد اللَه و غلامش وردان او را نصیحت كردند مؤثّر واقع نشد و بالأخره بعد از ردّ و بدلهائی كه بین او و معاویه در گرفتن حكومت مطلق مصر بدون قید و شرط واقع شد نامه حكومت مصر را از معاویه به شرط جنگ با علی بن أبی‌طالب و پیروزی بر آن حضرت گرفت.[[230]](#footnote-230) و در جنگ صفّین مقام صدارت و وزارت معاویه را در آن لشگر داشت.

## شرح حال عمرو عاص و دشمنی وی با رسول خدا

 ابن ابی الحدید در ضمن شرح خطبه هشتاد و سوّم از «نهج البلاغه» مفصّلًا حالات عمرو عاص را شرح می‌دهد.[[231]](#footnote-231) و ما بسیار مختصر و اجمالی از آن‌را بیان می‌كنیم. گوید: پدر او عاص بن وائل‌ احد المستهزئين برسول اللَه و المكاشفين له بالعداوة «یكی از مسخره‌كنندگان رسول خدا و دشمنان ظاهر و اذیّت كنندگان علنی‌

رسول خدا بوده است» كه آیه‌ ﴿إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾‌ درباره او نازل شده است.[[232]](#footnote-232) و عاص بن وائل را در اسلام ابتر گویند چون می‌گفت پیغمبر كه بمیرد پسر ندارد و ابتر است، نبوّت خاتمه پیدا می‌كند؛ و لذا آیه‌ ﴿إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ درباره او نازل شده است.[[233]](#footnote-233)

 امّا خود عمرو عاص یكی از كسانی بوده كه در مكّه بسیار پیغمبر را آزار می‌كرده است و سبّ و شتم می‌نموده و در شبهای تار كه آن حضرت برای طواف خانه می‌رفتند در راه آن حضرت سنگ می‌چیده كه برای آن حضرت لغزش پیدا شود و برو در افتند[[234]](#footnote-234) و او یكی از آن جماعتی است كه وقتی زینب دختر رسول خدا از مكّه خارج شده و عازم هجرت به مدینه بوده است سر راه او را گرفتند و ممانعت كردند، زینب را ترسانیدند و با كعب نیزه آن‌قدر به كجاوه و هودج زینب زدند كه بچّه خود را كه از ابو العاص شوهرش در شكم داشت سقط نمود؛ چون این خبر به رسول خدا رسید به شدّت ناراحت شد و آن جماعت را لعن كرد.[[235]](#footnote-235)

 عمرو عاص به اطفال مكّه شعر مسخره یاد می‌داد كه دسته جمعی در وقت عبور پیغمبر بخوانند و پیغمبر را مسخره كنند، و خودش اشعاری در ذمّ و هجو رسول خدا می‌گفت، و در وقتی كه رسول خدا در حجر اسماعیل نماز می‌خواند عمرو عاص شعرهای خود را می‌خواند، رسول خدا عرض كرد: اللَهم ان عمرو عاص هجانی و لست بشاعر فالعنه بعدد ما هجانی‌[[236]](#footnote-236)

 (سلیم بن قیس گوید: امیرالمؤمنین فرمودند كه او قصیده‌ای در مذّمت رسول خدا گفته بود كه آن هفتاد بیت بود و پیغمبر عرض كرد: خدایا او را به تعداد اشعارش یعنی هفتاد بار لعن كن‌[[237]](#footnote-237).

 و اهل حدیث گفته‌اند كه نصر بن حارث و عقبة بن ابی معیط و عمرو بن عاص، رحم (بچه‌دان‌[[238]](#footnote-238)) شتر را برداشتند و وقتی كه حضرت رسول در اطراف كعبه نماز

می‌خواندند در حال سجده روی سر حضرت گذاردند. حضرت صبر نمود و رأس خود را بلند نكرد و در سجده گریه كرد و بر آنها نفرین نمود. حضرت فاطمه علیها السّلام گریه‌كنان آمد و آن بچّه‌دان را از سر پدر باز گرفت و به كنار انداخت و پهلوی پدر نشست و همین‌طور گریه می‌كرد تا رسول خدا سر از سجده برداشت و سه مرتبه عرض كرد: «اللَهم عليك بقريش «خدایا خودت شر قریش را دفع كن». سپس با صدای بلند سه بار عرض كرد: انی مظلوم فانتصر «خدایا من ستم دیده‌ام تو مرا یاری كن»، و برخاست به منزل آمد. و این واقعه بعد از دو ماه از رحلت عمویش ابوطالب بوده است.[[239]](#footnote-239) و از شدّت دشمنی و عداوتی كه عمرو عاص با رسول خدا داشت اهل مكّه او را از طرف خود به عنوان نمایندگی نزد سلطان حبشه نجاشی فرستادند كه او را از توجه به اسلام باز گرداند و مهاجرین مكّه را از حبشه بیرون كند و جعفر بن أبی‌طالب را گردن زند. و این داستان در كتب سیره و تاریخ مشهور است.[[240]](#footnote-240)

 مادر عمرو عاص «نابغه» بود و اسمش سَلمی كنیز مردی از طایفه غنزه بوده است و اسیر شد، عبد اللَه بن جدُعان تیمی در مكّه او را خرید، چون زناكار بود او را آزاد كرد. پنج نفر: ابو سفیان بن حرب و عاص بن وائل سهمی و ابو لهب بن عبد المطلّب و امیّة بن خلف و هشام بن مغیره مخزومی در طهر واحد با او زنا كردند و عمرو عاص متولّد شد، هر یك از آنان ادعای این بچّه را نمود گفتند: در تعیین پدر خود سلمی را حكم می‌كنیم او گفت: متعلّق به عاص است چون عاص به سلمی بسیار پول می‌داد ولی ابو سفیان شحیح و خسیس بود، لذا با آنكه عمرو عاص بسیار به ابو سفیان شباهت داشت سلمی گفت: بدین جهت او را به ابوسفیان نسبت ندادم و به عاص نسبت دادم.[[241]](#footnote-241)

 بالجمله عمرو عاص از عداوت با رسول خدا لحظه‌ای فروگذار نبود تا پایان غزوه خندق كه مشركین به مكّه مراجعت كردند. عمرو عاص گوید: من مردانی از قریش را كه با من همرأی بودند و كلام مرا می‌شنیدند جمع كردم و به آنها گفتم: من امر محمّد را عجیب دیدم كه به طور ناگوار و منكر رو به ترقّی است، من صلاح‌

می‌دانم كه از اینجا به حبشه هجرت كنیم و در تحت حمایت نجاشی زندگی كنیم اگر محمّد پیروز شد و بر اهل مكّه غالب آمد ما در زیر دست نجاشی باشیم بهتر است از آنكه زیر دست محمّد باشیم، و اگر قوم و اهل شهر ما بر محمّد غالب شدند البّته سوابق خدمات ما را به آنها منظور خواهند داشت و بهره كاملی به ما خواهند داد. آن جماعت رأی عمرو عاص را پسندیدند و با تحف و هدایای فراوانی به سوی نجاشی رهسپار شدند.

 عمرو عاص گوید: بعد از ورود و اهداء هدایا و تحف، ما در دربار نجاشی بودیم كه فرستاده رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم عمرو بن امیّة راجع به جعفر بن أبی‌طالب و اصحاب او بر نجاشی وارد شد. عمرو عاص گوید: من به رفقای خود گفتم: الآن جزای محمّد را خواهم داد همین كه عمرو بن امیّه از نزد نجاشی خارج شود نزد نجاشی می‌روم و تقاضا می‌كنم كه او را به ما تسلیم كند و گردن او را خواهیم زد؛ و چون خارج شد من نزد نجاشی رفتم و به سجده افتادم و پس از تعارفات عرض كردم: ای سلطان! اینك فرستاده دشمن ما به سوی شما آمده آن دشمنی كه بسیاری از اشراف و بزرگان ما را نابود كرده است، اگر این سفیر را به ما بسپاری تا او را بكشیم چقدر ما را مرهون محبّت خود داشته‌ای! ابن عاص گوید: نجاشی آن طور به غضب درآمد و با دست خود محكم بر چهره و بینی خود زد كه گمان كردم بینی‌اش شكست و گفت: اگر زمین شكافته می‌شد من از شدّت فزع و اضطراب در آن فرو می‌رفتم. گفتم: ای پادشاه: چنین می‌پندارم كه از تقاضای من ناراحت شده‌اید. نجاشی گفت: از من می‌خواهی سفیر مردی را كه ناموس اكبر خدا جبرائیل امین نزد او می‌آید همان‌طور كه نزد موسی می‌رفت، به تو بسپارم تا او را بكشی؟ گفتم: ای پادشاه واقعأ چنین است؟ گفت: سوگند به خدا آری، از من بشنو و به اطاعت او درآ، وای بر تو ای مرد، محمّد بر حقّ است و بر همه مخالفین غلبه خواهد نمود همچنان‌كه موسای كلیم بر دشمنان خود پیروز شد. گفتم: با من از طرف محمّد بیعت بر اسلام كن؛ نجاشی دست خود را دراز كرد و به عنوان نماینده رسول خدا من با او بیعت به اسلام كردم و از نزد او خارج شده و برای ملاقات محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به طرف مدینه رهسپار شدم و در راه با خالد بن ولید آمدیم تا به مدینه رسیدیم و خالد قبل از من اسلام آورد. من گفتم: ای رسول خدا من با تو بیعت به اسلام‌

می‌كنم و ایمان می‌آورم به شرط آنكه تمام افعال و كردارهای ناستوده‌ای را كه كرده‌ام بگذری و مرا عفو فرمائی. حضرت فرمود: بایع یا عمرو؛ فان الاسلام یجب ما قبله و ان الهجرة تجب ما قبلها «ای عمرو بیعت كن چون اسلام تمام گناهان سابق بر اسلام را محو و نابود می‌كند، و هجرت به سوی رسول خدا تمام سیئات و بدیهای قبل از هجرت را از بین می‌برد». من بیعت كردم و اسلام آوردم.[[242]](#footnote-242)

 و ابن عبد البرّ گوید: اسلام عمرو عاص در سنه هشتم از هجرت بوده است. او با خالد بن ولید و عثمان بن طلحة به مدینه آمدند، چون رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم آنها را دیدند گفتند: رَمَتكُمْ مَكَّة بِأفلاذِ كَبِدهَا.[[243]](#footnote-243) «مكّه پاره‌های جگر خود را كه شما هستید به بیرون پرتاب كرده است».

 از این روایت به خوبی معلوم می‌شود كه اسلام عمرو عاص از روی خلوص سریره و عزم اوّلی و اراده واقعی نبوده است، بلكه چون دیده است كه در آخر الامر بعد از همه جنایتها به نجاشی پناه برده و او هم او را ردّ كرده و به اسلام دعوت نموده است برای خود و دنیای خود چاره‌ای جز بیعت و تسلیم نمی‌دیده است. حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم او را در وقعه ذات السّلاسل با سیصد نفر به بلاد قُضاعه فرستادند كه آنها را به اسلام دعوت كند چون مادر بزرگش كه مادر عاص بن وائل است از محلّه بَلِیّ بوده است حضرت او را به سرزمین بلّی و عُذره فرستادند، او در راه از حضرت كمك خواست حضرت دویست نفر دیگر به سرداری أبو عبیده به كمكش فرستادند.[[244]](#footnote-244) و سپس حضرت او را والی عُمّان كردند و در آنجا بود تا رسول خدا رحلت نمودند.[[245]](#footnote-245)

 عمر بن خطّاب بعد از مردن یزید بن أبی سفیان او را به ولایت فلسطین و اردن منصوب كرد و معاویه را والی دمشق و بعلبك و بلقاء قرار داد، و سعید بن عامر را والی حِمص نمود، و سپس همه این اماكن را به معاویه سپرد و به عمرو عاص نوشت به سوی مصر

حركت كند. ابن عاص به مصر رفت و آنجا را فتح كرد و ولایت مصر را به عهده داشت تا آنكه عمر كشته شد و عثمان روی كار آمد. عثمان نیز چهار سال او را به ولایت مصر باقی گذاشت و سپس او را عزل كرده عبد اللَه بن سعد بن أبی سَرح عامری را به ولایت مصر فرستاد.[[246]](#footnote-246)

 ابن عبد البّر گوید: عمرو عاص در زمان ولایت خود ادّعا كرد كه اهل اسكندریّه پیمان شكنی كرده‌اند لذا بدانجا لشكر كشید و مردان جنگی آنها را كشت و زنان و بچّگان را به اسارت گرفت. این امر بر عثمان ناپسند آمد چون نقض عهد اهل اسكندریّه بر عثمان ثابت نبود، امر كرد اسیران را به منزلشان برگردانند و عبد اللَه بن سعد بن أبی سَرْح را والی مصر كرد، و این امر موجب اختلاف و بروز فتنه بین عمر و عاص و عثمان شد و بعد از پیدایش شرور و فِتَن، عمر و عاص در ناحیه‌ای از فلسطین معتزل شد.[[247]](#footnote-247) و پس از كشته شدن عثمان و بیعت مهاجرین و انصار با أمیر المؤمنین علیه السّلام به خلافت چون معاویه عازم برای تمرّد از بیعت با أمیر المؤمنین شده و ادّعای حكومت شام می‌نمود و حضرت قبول نفرمود كاغذی به عمرو عاص نوشت و به فلسطین فرستاد و او را برای كمك خود بر علیه أمیر المؤمنین دعوت كرد و این همان نامه‌ای بود كه ما در اینجا از او نقل كردیم و جواب عمرو عاص را به او مفصّلًا ذكر نمودیم. پس از آنكه این پاسخ به معاویه رسید معاویه نامه دیگری به او نوشت و او را وعده حكومت شهرها و اموال فراوان داد و در آخر آن نامه این سه بیت را برای او نوشت:

 معاویه می‌گوید: «ای عمرو عاص تو مقام و منزلت خود را نزد ما نمی‌دانی و با عدم بصیرت ما را مورد عتاب خود قرار دادی امّا به واقع امر و نیّت ما جاهل بوده‌ای.

 به آنچه ما درباره تو قصد داریم از عزّت و اكرام و جاه و قدر و منزلت امیدوار باش، امروز تو را در نزد ما مقامی رفیع و منزلتی ارجمند است.

 من سند ولایت و حكومت استانی را به تو خواهم داد كه راضی شوی و ابداً دیگر از ما گلایه نكنی و علاوه، از اموال و احسان خود آنقدر تو را اشباع خواهم نمود كه مورد قبول و پسندت واقع شود».

 عمرو عاص این نامه معاویه را نیز بدین گونه پاسخ داد:

 می گوید: «قلب من إبا می‌كند از این كه بی جهت به حیله و خدعه تو فریفته شوم و به بهانه كشته شدن عثمان خود را به دامان كفر افكنم.

 من عَمروی هستم كه به فطانت و زیركی معروف و مشهورم، و من كسی نیستم كه دین خود را به متاع و مال دنیا بفروشم.

 اگر تو صاحب عقل و رأی و حیله هستی هر آینه برای این مرد بزرگ كه او را دعوت به فرو رفتن در مهالك می‌كنی به عنوان تحیّت، منشور حكومت مصر را با خطّ صحیح و بیان روشن و واضح می‌فرستادی و او را مكرّم و همنشین خود قرار می‌دادی.

 آیا حكومت مصر در مقابل بیعت به حكومت تو و جنگ با علیّ بن أبی‌طالب كه برای فرزندان من به عنوان عار و ننگ باقی خواهد بود بسیار كوچك نیست؟

 پس ای معاویه اگر میل وافری به ریاست و مقام داری و دوست داری مثل ابوبكر در بین اهل اسلام حكومت كنی.

 فردی صاحب رأی و احتیاط و خدعه را در این امر بزرگ شریك قرار بده.

 چون با ریسمان دست و پای شیر را بستن بر تمام افراد بشر مشكل است، و اگر عمرو عاص نباشد شرّ بر شرّ اضافه خواهد شد».

 در اینجا عمرو عاص می‌گوید كه خلاصه مطلب، مرا كه فردی دور اندیش و صاحب حزم هستم اگر در ریاست خود شریك كنی می‌توانیم دست و پای علیّ بن أبی‌طالب را كه شیر بیشه شجاعت و همّت است ببندیم، و گرنه از تو كاری ساخته نیست و جز خرابكاری و شرّ تازه چیزی به بار نخواهی آورد. معاویه بعد از آنكه نامه او را خواند منشور حكومت مصر را نوشت و او را به عنوان ریاست بر آن كشور معرّفی كرد و این منشور را برای او فرستاد. نامه كه به دست عمرو عاص رسید در تفكّر فرو رفت و نمی‌دانست چه كند، و با دو فرزندش عبد اللَه و محمّد مشورت كرد، عبد اللَه او را از حركت به سوی معاویه نهی كرد و گفت: تو خلیفه نخواهی شد و راضی نشو كه برای دنیای فانی دین خود را بفروشی و حاشیه نشین مجلس معاویه شوی و بعد از چند روز هر دو بمیرید و در عقاب خدا با هم شریك و سهیم گردید؛ ولی محمّد گفت: تو بزرگ قریشی اگر خلافت برای معاویه تمام شود و تو غافل باشی دستت خالی خواهد ماند، فوراً به اهل شام بپیوند و در طلب خون عثمان با معاویه شریك شود و تمام بنی امیّه هم به تو كمك می‌نمایند. عمرو عاص گفت: تو ای عبد اللَه مرا نصیحتی كردی كه برای دین من مفید بود، و تو ای محمّد مرا به دنیا دعوت نمودی و من در بین این دو امر متفكّرم تا ببینم چه می‌شود. چون شب رسید و سیاهی آسمان را فرا گرفت با صدای بلند به طوری كه دیگران می‌شنیدند این اشعار را می‌خواند:

 عمرو عاص در شب تار با خود می‌گوید: «این شب بر من به درازا كشید با افكار و همومی كه از هر طرف به من روی آورده و مرا خاطرات در پرّه افكنده، و خوف و هراس از زد و خورد جنگهائی كه چهره دختران جوان را از حجاب بیرون آورده و بر ملا می‌سازد مرا ناراحت كرده است.

 پسر هند معاویة بن ابی‌سفیان از من درخواست كرده من به شام سفر كنم و از او دیدار نمایم و می‌دانم كه نتیجه این ملاقات و دیدار پدیدار شدن چهره‌های مرگبار و مصائب و شدائدی خواهد بود.

 جَریر بن عبد اللَه بَجَلی از جانب علیّ بن أبی‌طالب از كوفه به شام آمده و برای معاویه پیغامی مشكل كه راه حلّ ندارد و عیش را بر او تلخ و راهها را تنگ نموده و بسته است آورده است.

 اگر معاویه به آرزوئی كه از كمك من دارد برسد ریاست را خواهد گرفت، و اگر به این آرزو دست نیابد مانند اسیری كه پای او را در كند و زنجیر بسته باشند با حركت و مَشِی ذلیلانه زیست خواهند نمود.

 سوگند به خدا من متحیّرم و نمی‌دانم چه كنم و من تا به حال این طور نبودم، و هر وقت معاویه زمامدار من شود از من سبقت خواهد گرفت و جلو خواهد افتاد. آیا او را گول زنم و بفریبم؟ خدعه كار زشت و پستی است، یا آنكه از در مودّت و محبّت با او وارد شوم و آنچه از من تقاضا می‌كند در طبق اخلاص نهاده، اهداء كنم.

 یا در خانه خود راحت بنشینم و در این حال پیری كه در هر لحظه مرگ از اطراف و جوانب تهدید می‌كند آسوده زندگی كنم.

 عبد اللَه فرزند من مرا نصیحتی كرد كه نفس من به او گروید، اگر موانع و عوائق در سر راه من نباشد باید بجای آورم.

 امّا برادرش محمّد با او مخالفت كرد و مرا به طرفی دیگر متوجّه كرد و من در تدبیر و مصلحت كار خود بسیار محكم و پا برجا هستم».

 شب به پایان رسید. صبحگاهان با غلام خود وَردان كه بسیار با هوش و زیرك بود خواست مشورت كند ولی هنوز زبان نگشوده بود كه وَردان گفت: اگر می‌خواهی از نیّت و عزمی كه داری تو را خبر كنم؟ عمرو عاص گفت: بگو. وَردان گفت: دنیا و آخرت در دل تو مشغول جنگ و نزاع هستند، تو با خود می‌گوئی: با علیّ بن أبی‌طالب آخرت است ولی دنیا نیست، امّا در آخرت عوض از دنیا هست؛ و با معاویه دنیا هست ولی آخرت نیست، امّا در دنیا عوض و بدل از آخرت نیست؛ و تو متوقّفی! گاهی به سوی دنیا دلت میل می‌كند و گاهی به سوی آخرت. عمرو عاص گفت: خدا ترا بكشد چه خوب از دل من با خبری! حالا ای وَردان بگو نظر تو چیست؟ وردان گفت: من صلاح تو را در آن می‌بینم كه در خانه خود بنشینی، اگر اهل دین غلبه كردند تو در كنار آنها بهره خود را خواهی برد، و اگر اهل دنیا پیروز شدند از تو بی نیاز نخواهند بود.[[248]](#footnote-248) ولی عمرو عاص آماده حركت شد و با خود می‌گفت:

يَا قَاتَلَ اللَهُ وَرْداناً وَ مِدحَتَهُ‌

 می‌گوید: «خدا بكشد وَردان را و تعریفی را كه او از رویّه من نمود، چه خوب از سرّ من آگاهی یافت، و از درون من مطّلع شد.

 وقتی كه دنیا خودش را به من نشان داد من نیز از روی حرص و آزی كه در نفس داشتم خود را به او نشان دادم، و در طبعهای بشر این مكر و فریب جلوه دادنِ خلاف واقع، موجود است.

 برخی از نفوس عفّت می‌ورزند و برخی دیگر مغلوب حرص و آز می‌شوند، و

آدم گرسنه كاه هم می‌خورد.

 علیّ بن أبی‌طالب دین خالص است كه ابداً دنیا با آن آمیخته نشده، لیكن در جانب دیگر دنیا و سلطنت وجود دارد.

 من از روی طمعی كه داشتم با وجود بصیرت، دنیا را اختیار كردم و معلوم است كه در این انتخاب حجّت و برهانی نداشته‌ام.

 من به خوبی دنیا را می‌شناسم و به فنای آن پی برده‌ام لیكن چون در نفس من آرزوهای رنگارنگ وجود دارد.

 لذا دوست دارم در دنیا عیش خود را در مرتبه عالی قرار دهم و البتّه هیچ‌كس به زندگی پست راضی نخواهد شد».

 عمرو عاص طیّ طریق كرد تا به جائی رسید كه راه به دو طریق منشعب می‌شد: یكی راه عراق و دیگری راه شام. عبد اللَه و وَردان هر دو در اینجا ابن عاص را از انحراف به صوب شام منع كردند و گفتند: در راه عراق آخرت است ولی عمرو عاص توجّهی نكرد و راه خود را به طرف شام كج نمود،[[249]](#footnote-249) و بر معاویه وارد شد و منشور حكومت مصر را تسجیل و تثبیت كرد، و به معاویه آموخت كه راه فریب مردم خونخواهی عثمان خلیفه رسول خدا است و باید وانمود كرد كه علی و اصحاب او، او را كشته‌اند. و فرستادند شُرَحْبیل بن سِمْط را كه شیخ شام و یگانه فرمانده شام بود حاضر كردند و خود و یاران معاویه به او تلقین كردند كه علی عثمان را كشته و برای مظلومیّت عثمان و گرفتن خون خلیفه مظلوم باید با علی جنگید. آن مرد بیچاره هم گول خورد و به تمام اهالی شام اعلان كرد كه باید از معاویه پیروی كنند و در انتقام از كشندگان عثمان دریغ نكنند. این بود كه واقعه صفّین به وقوع پیوست.

 گویند: صد هزار نفر در این واقعه كشته شدند تا در لیلة الهَریر كه غلبه و پیروزی برای أمیر المؤمنین علیه السّلام مشهود بود و فردا كه نزدیك بود چند ساعتی دیگر كار معاویه یكسره می‌شد عمرو عاص نقشه جدیدی طرح كرده و با بالا كردن قرآنها بر سر نیزه‌ها لشكر أمیر المؤمنین را دچار تزلزل و اضطراب نمود و بالأخره فتور و سستی پیدا شد، و منافقین هم كمك كردند تا آن حضرت را مجبور به تسلیم در مقابل‌

حکم حَكَمَیْن نمودند. و عمرو عاص كه حَكَم اهل شام بود أبوموسی اشعری را فریفت و به خدعه و مكر او را وادار به عزل أمیر المؤمنین از خلافت نمود. و بالأخره در اینجا خوارج از لشكر حضرت جدا شده صفّی در مقابل تشكیل دادند و حضرت هم كه حكم حَكَمین را كه به باطل و فریب بود امضاء نفرمود و آماده برای حركت به شام و برانداختن حكومت فاسد معاویه بود، در وقتی كه صد هزار لشكر تهیّه دیده كه كار را یكسره كند شمشیر ابن ملجم مرادی كه یكی از خوارج بود بر فرقش فرود آمده و به حرم امن و امان الهی رهسپار گردید.

 عمرو عاص در زمان حیات أمیر المؤمنین به مصر حركت كرد و محمّد بن أبی‌بكر والی أمیر المؤمنین را كشت و عرش ریاست خود را در آن خُطّه بگسترد و تا آخر عمر از دشمنی با خاندان رسالت كوتاهی نكرد و در مجلس معاویه امام حسن علیه السّلام را تعییر و تعییب كرد.[[250]](#footnote-250) و نیز عبد اللَه بن جعفر را سرزنشها نمود.[[251]](#footnote-251) امام حسن علیه السّلام و عبد اللَه جواب‌های كافی و شافی دادند و سیّئات و جنایت‌های آنها را آشكار نمودند.

 باری منظور این شرح و تفصیلی كه در احوالات عمرو عاص دادیم أوّلًا ـ ظاهر شد كه ایمان او سطحی بوده و به دل نرسیده بوده است، و لذا همین كه دنیا به او میل كرد دین را زیر پا گذارد و خود را و دین خود را به حكومت مصر فروخت. و ثانیاً ـ عمرو عاص كه دشمن أمیرالمؤمنین بوده است در بدو امر از اعترافات حقّه درباره آن حضرت خودداری نكرده بلكه با صراحت لهجه در آن نامه اوّل كه به سوی معاویه گسیل داشت قریب به بیست منقبت از مناقب مسلّمه را كه به روایات صحیحه در شأن أمیرالمؤمنین علیه السّلام است تذكّر داده است، و الفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الاعداءُ. و از جمله اعترافات او آیه مورد بحث: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌﴾ است كه صراحتاً گفته است شأن نزولش درباره أمیرالمؤمنین علیه السّلام است.

 هشتم ـ روایتی است كه از حضرت سجّاد زین العابدین علیه السّلام وارد است. ابن مغازلی به سند خود از عبّاد بن عبد اللَه روایت كرده است كه قَالَ: سَمِعْتُ‌

عَلِيّاً عليه السّلام يَقُولُ فِی خُطْبَتِهِ: مَا نَزَّلَتْ آيَة مِن كِتَابِ اللَهِ إلّا وَ قَدْ عَلِمْتُ مَتی انزِلَتْ وَ فِيمَنْ انزِلَتْ، وَ مَا مِن قُرَيشٍ رَجُل إلّا وَ قَدْ انزِلَتْ فِيهِ آيَة مِن كِتابِ اللَهِ عَزَّ وَ جَلَّ تَسُوقُهُ إلی جَنَّة أَوْ نَارٍ. قَالَ رَجُلٌ: يَا أَميرُالمُؤمِنِينَ فَمَا نَزَلَ فِيك؟ قالَ: امّا تَقْرَأُ: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌﴾ ـ الأية؟ فَرَسُولُ اللَهِ‌ ﴿عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ‌﴾ وَ انا‌ التّالِی الشَّاهِدُ مِنْهُ‌ ـ أيضاً عن زين العابدين و الباقر و الصادق عليهم السّلام ذكروا هذا الحديث.[[252]](#footnote-252)

 «عباد گوید: شنیدم أمیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه خود می‌فرمود: هیچ آیه‌ای در كتاب خدا نازل نشده است مگر آنكه من می‌دانم كی نازل شده و درباره چه كسی نازل شده است، و هیچ مردی از قریش نیست مگر آنكه آیه‌ای راجع به او فرود آمده كه او را به بهشت و یا به جهنّم می‌كشاند. مردی برخاست و عرض كرد: یا أمیر المؤمنین درباره شما چه آیه‌ای نازل شده است؟ حضرت فرمود: آیا این آیه را نخوانده‌ای: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌﴾؟ رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم صاحب بیّنه از جانب خداست و من در كنار او شاهد هستم». این روایت را قندوزی حنفی از ابن مغازلی نقل كرده است، سپس گفته است: این حدیث را از حضرت سجّاد و باقر و صادق علیهم السّلام روایت شده است.

## خطبه حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام در اینكه مراد از شاهد أمیر المؤمنین علیه السّلام است‌

 نهم ـ روایاتی است كه از حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام وارد شده است. شیخ طوسی در «أمالی» به سند خود از علیّ بن الحسین از حضرت امام حسن روایت می‌كند كه در ضمن خطبه‌ای طولانی كه در حضور معاویه ایراد كرده‌اند فرمود: أَقُولُ مَعْشَرَ الخَلائِق وَ لَكُم أفئِدَة وَ أسْماعٌ: وَ هُوَ: إنّا اهلُ بَيْتٍ أكْرَمَنا اللَهُ بِالإسْلَامِ و اختارَنا وَ اصْطَفَانا وَ اجْتَبانا فَأذْهَبَ عَنّا الرِّجسَ وَ طَهَّرْنَا تَطْهِيراً، و الرِّجسُ هُوَ الشَّكُ فَلَا نَشُكُّ فِی اللَهِ الحَقِّ وَ دِينِهِ أبداً، وَ طَهَّرنا مِن كُلِّ افِنٍ وَ عَيْبَة مُخْلَصِينَ إلَی آدَمَ نِعْمَة مِنْهُ، لَمْ يَفْتَرِقِ النّاسُ فِرْقَتَيْنِ إلّا جَعَلْنَا اللَهُ فِی خَيْرِ مَا فاتَ الامورُ إلَی أَن يَبْعَثَ اللَهُ مُحَمَّداً صَلَّی اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِلنُّبُوة وَ اخْتَارَهُ لِلرِّسالَة وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتابَهُ ثُمَّ امَرَهُ بِالدُّعاء إلَی اللَهِ عَزّ وَ جَلَّ فَكانَ أَبی عليه السّلام اوَّلَ مَنِ اسْتَجابَ لِلَّهِ تَعالی وَ لِرَسُولِهِ وَ اوَّلَ مَن آمَنَ وَ صَدَّقَ اللَهَ رَسُولَهُ، وَ قَدْ قَالَ اللَهُ تَعالَی فِی كِتَابِهِ المُنْزَلِ عَلی نَبِيِّهِ المُرْسَلِ: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾. فَرَسُولُ اللَهِ الَّذی عَلَی بَيِّنَة مِن رَبِّهِ وَ أَبِی الَّذی‌ ﴿يَتْلُوهُ﴾ و هو ﴿شاهِدٌ مِنْهُ﴾. ـ و ساق الخطبة و هیَ طويلة.[[253]](#footnote-253)

 «ای گروه مردم كه دلهائی دارید و گوشهائی، به شما می‌گویم: ما خاندانی هستیم كه پروردگار ما را به اسلام گرامی داشته و انتخاب نموده و از میان خلائق برگزیده است و از هر گونه رجس و آلایشی مبرّا داشته و به منزل طهارت و پاكی رسانیده است، رجس به معنی شكّ است، و ما در حقّانیت پروردگار و دین او أبداً شكّ نیاوردیم، و ما را از هر كدورت و منقصتی خالص نموده، و سلسله پدران ما را تا آدم از نعمت خلوص برخوردار نموده است، و هیچ‌گاه مردم به دو دسته منقسم نشدند مگر آنكه خداوند ما را در دسته بهتر قرار داد در تمام امور به انقضای دهور تا آنكه پروردگار محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم را به نبوّت اختیار فرمود و قرآن مجید را بر او نازل كرد و او را امر به تبلیغ و دعوت مردم به سوی خود نمود، پدر من اوّل كسی بود كه دعوت خدا و رسول او را لبیّك گفت و اوّلین كسی بود كه ایمان آورد و تصدیق خدا و رسول خدا را نمود، و خدا در كتاب كریمش این آیه را در شأن او فرستاد: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾، رسول خدا صاحب مقام بیّنه و پدرم شاهد از اوست كه در كنار و به دنبال اوست». شیخ طوسی از حضرت امام حسن این خطبه بسیار طولانی و با سند را تا پایان آن نقل نموده است. و علّامه طباطبائی نیز مقدار حاجت از آن‌را راجع به آیه مورد بحث در تفسیر خود از «أمالی» شیخ نقل كرده‌اند.[[254]](#footnote-254) و قندوزی حنفی هم خطبه حضرت امام حسن و استشهاد به این آیه شریفه را نقل كرده است.[[255]](#footnote-255)

 دهم ـ روایات بسیاری است كه از خود حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است. این روایات به چند دسته از نقطه نظر مضمون تقسیم می‌شوند: اوّل ـ روایاتی كه در آنها فقط استشهاد حضرت را به آیه مورد بحث بیان می‌كند. ابن شهرآشوب از حافظ أبو نعیم اصفهانی به سه طریق از ابن عبّاس روایت كرده است كه گفت: سَمِعْتُ عَلِيّاً يَقُولُ: قَولُ اللَهِ تَعالیَ: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَه عليهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ‌ ﴿عَلى‌ بَيِّنَةٍ﴾ وَ انَا الشّاهِدُ.[[256]](#footnote-256) «از أمیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم كه در این آیه مباركه می‌فرمود: مراد از صاحب بیّنه رسول خدا و مراد از شاهد من هستم».

 و شیخ سلیمان قندوزی نظیر این روایت را از حموینی در «فرائد السمطین» از ابن‌

عبّاس و از زاذان از حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام نقل كرده است.[[257]](#footnote-257) و نیز از حموینی با اسناد خود از جابربن عبد اللَه و با اسناد دیگر از بُختری و هر دوی آنان از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت كرده‌اند.[[258]](#footnote-258) و نیز از أبو نعیم اصفهانی و ثعلبی و واقدی با اسانید خود از ابن عبّاس و زاذان و جابر و همه آنها از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت كرده‌اند.[[259]](#footnote-259) و علّامه طباطبائی مدّ ظلّه از «تفسیر برهان» از ابن مردویه از أمیرالمؤمنین علیه السّلام نقل كرده‌اند.[[260]](#footnote-260) و سیوطی از أبو حاتم و ابن مردویه و أبو نعیم در كتاب «معرفتِ صحابه»[[261]](#footnote-261) و نیز از ابن مردویه و ابن عساكر[[262]](#footnote-262) از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت كرده است. و حاكم حسكانی با یك سند از عبّاد بن عبد اللَه،[[263]](#footnote-263) و با سند دیگر از عبّاد بن عبد اللَه‌[[264]](#footnote-264) و با سند دیگر از حارث‌[[265]](#footnote-265) از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت كرده است.

 دوّم ـ روایاتی است كه در آنها حضرت می‌فرماید: اگر كرسی قضاوت برای من قرار دهند من برای تمام اهل ملل آسمانی طبق كتابشان حكم می‌كنم، و در بین، شأن نزول آیه مورد بحث را درباره خود بیان می‌فرماید. حموینی در «فرائد السمطین» با سلسله سند خود از زاذان روایت كرده قال: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: وَالَّذی فَلَقَ الحَبَّة وَ بَرَأ النَّسَمَة لَوْ كُسِرَتْ لی وَسادَة (يقولُ ثُنِّيَتْ) فَأجْلِسْتُ عَلَيْها لَحَكَمْتُ بَيْنَ أهلِ التَّوراة بِتَوراتِهِمْ، وَ بَينَ أهلِ الانجِيلِ بِانجِيلِهِمْ، وَ بَيْنَ أهلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الفُرقانِ بِفُرْقَانِهِمْ. وَالَّذی فَلَقَ الحَبَّة وَ بَرَأ النَّسَمَة مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيشٍ جَرَتْ عَلَيْهِ المَواسِی إلّا وَ انَا أعرِفُ آيَة تَسُوقُهُ إلَی جَنَّة او تَسُوقُهُ إلَی نَارٍ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: أيِّشْ نَزَلَ فِيكَ؟ فَقَالَ عَلِیُّ عَليه السَّلَامُ: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ فَرَسُولُ اللَه صَلَّی اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ‌ ﴿عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ‌﴾ انَا ﴿شاهِدٌ مِنْهُ﴾.[[266]](#footnote-266)

 زاذان گوید: «شنیدم كه أمیر المؤمنین علیه السّلام می‌فرمود: سوگند به خدائی كه دانه را در میان زمین می‌شكافد و روح و روان را می‌آفریند اگر كرسی قضاوت را

برای من قرار دهند و مرا بر روی آن بنشانند هر آینه در بین اهل تورات به تورات آنها حكم خواهم نمود، و در بین اهل انجیل به انجیل آنها، و بین اهل زبور به زبور آنها، و بین اهل قرآن به قرآن آنها. سوگند به خدائی كه دانه را می‌شكافد و روان را می‌آفریند هیچ مردی از قریش نیست كه تیغ سر تراشی بر سر او عبور كرده باشد مگر آنكه من آیه‌ای را می‌دانم كه درباره او نازل شده و او را به سوی بهشت یا به سمت جهنّم روانه می‌كند. مردی برخاست و عرض كرد: درباره تو ای امیر مؤمنان چه آیه‌ای نازل شده است؟ حضرت فرمود: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌﴾، رسول خدا صاحب بیّنه از طرف پروردگار است و من در دنبال و پهلوی او شاهد خواهم بود».

## گفتار أمیر المؤمنین علیه السّلام كه: سلونی قبل ان تفقدونی‌

 نظیر این روایت را ثعلبی نیز در تفسیر خود از زاذان از آن حضرت‌[[267]](#footnote-267) و محمّد بن حسن صفّار در «بصائر الدرجات» از اصبغ بن نباته از أمیر المؤمنین‌[[268]](#footnote-268) و علّامه طباطبائی از «بصائر الدرجات»[[269]](#footnote-269) و حاكم حسكانی با دو سند یكی از فرات بن ابراهیم كوفی با سند خود از حبیب بن یسار[[270]](#footnote-270) و دیگری از أبو بكر سبیعی در تفسیر خود با سند خود از أبو الجارود از حبیب بن یسار،[[271]](#footnote-271) همان و طبری با اسناد خود از جابربن عبد اللَه از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت كرده‌اند.[[272]](#footnote-272) و روایتی كه به طور تفصیل خصوصیّات كلام حضرت را با كیفیّت مخصوص بیان كرده باشد آن است كه حموینی با سلسله سند خود از أبو المؤیّد موفّق بن احمد مكّی با سلسله سند خود از طریق عامّه از نوح بن قیس از اعمش از عمر بن مُرّة از أبو البُختری روایت كرده است. قَالَ: رَأيتُ ابنَ عَمِّ رَسُولِ اللَه صلَّی اللَه عليه و آله و سلّم عَلِياً عليه السّلام صَعِدَ المِنبَرَ بِالكُوفَة عَلَيْهِ مِدْرَعَة كَانَتْ لِرَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مُتَقَلِّداً بِسَيفِ رَسُولِ اللَهِ مَتَعَمِّماً بِعِمَامَة رَسُولِ اللَهِ وَ فِی إصبَعِهِ خاتَمُ رَسُولِ اللَهِ فَقَعَدَ عليه السّلام عَلَی المِنْبَر وَ كَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ وَ قَالَ اسألُونِی مِن قَبْلِ أن تَفْقِدُونِی فَإنَّ مَا بَيْنَ الجَوانِحِ مِنِّی عِلمٌ جَمٌّ، هَذَا سَفَطُ العِلْمِ هَذا لُعَابُ رَسُولِ اللَهِ، هَذَا مَا زقَّنی رَسُولِ اللَهِ زَقّاً مِن غَيْرِ وَحْیٍ أوحِیَ إلَیَّ فَوَ اللَهِ لَوْ ثُنّيَتْ لِیَ الوَسادَة فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لاَفتَيْتُ‌

لاهْلِ التَّوراة بِتَورَاتِهِمْ وَ لاهْلِ الانجِيلِ بِانجيلِهِمْ حَتَّی يُنطِقَ اللَهُ التَّوراة وَ الإنجِيلَ فَتَقُولَ: صَدَقَ عَلِیٌّ، قَدْ أفْتَاكُمْ بِمَا انزِلَ فِیَّ؛ وَ أنتُمْ تَتْلُونَ الكِتَابَ ـ أفَلَا تَعقِلُونَ: ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾.

 «ابو البُختری گوید: پسر عموی رسول خدا علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام را دیدم كه در كوفه بر بالای منبر رفته بود و به تن قبای رسول خدا را نموده بود و عمامه رسول خدا را به سر بسته و شمشیر رسول خدا را حمایل كرده و در انگشتش انگشتری رسول خدا را نموده بود. هنگامی كه بر منبر قرار گرفت قبای خود را كنار زد و شكم خود را ظاهر كرد و فرمود: ای مردم هر چه می‌خواهید از من بپرسید قبل از آنكه مرا دیگر نیابید چون در بین پهلوهای من علوم بسیاری انباشته شده است، این صندوقچه علم است، این علوم از زیادی علم رسول خدا است كه بدون آنكه از جانب خدا به من وَحی شود آن حضرت مانند پرنده‌ای كه جوجه خود را با منقارش طعام دهد دائماً از علوم الهی خود به من می‌آموخت. سوگند به خدا كه اگر برای من بالش قضاوت گسترده شود و بر آن قرار گیریم در میان اهل تورات با تورات خود آنها و در میان اهل انجیل با انجیل خود آنها فتوی خواهم داد به طوری كه خداوند تورات و انجیل را به سخن درآورد و بگویند: علی راست گفته و فتوای او طبق احكام مندرجه در ما است. سپس آن حضرت فرمود: مگر شما قرآن مجید را نمی‌خوانید كه می‌فرماید: ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾‌ «شاهدی از جنس رسول خدا پهلوی او ناظر بر همه علوم او و گواه بر همه كمالات و معارف اوست».

## گفتار أمیرالمؤمنین علیه السّلام در اینكه مراد از شاهد خود آن حضرت است‌

 سوّم ـ روایاتی است كه از آن حضرت در شأن نزول این آیه وارد شده و در آنها عنوان لو ثنیّت لی الوسادة نیست بلكه فقط حضرت می‌فرماید: من به تمام احوالات مردم و رجال قریش و آیاتی كه درباره آنها نازل شده است چه آیات وعده و بهشت و چه آیات وعید و جهنّم اطّلاع دارم. در این حال ابن كَوّا برخاست و گفت: درباره تو چه آیه‌ای فرود آمده است؟ و در بیشتر این روایات اسم او را نمی‌برد بلكه می‌گوید: مردی برخاست و چنین سؤالی را نمود و حضرت آیه‌ ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ را قرائت كردند و سپس تفسیر نمودند كه مراد از صاحب بیّنه‌

رسول خدا و مراد از شاهدی كه در پهلو و به دنبال اوست من هستم. و در بعضی از این روایات می‌فرماید: سوگند به خدا اگر بدانید كه خداوند چه مزایا و خصائصی به اهل بیت رسول خدا داده است برای من بهتر است از آنچه روی زمین است از طلای سرخ و یا نقره سپید.

 از جمله این دسته از روایات روایتی است كه ابن مغازلی شافعی با سند متّصل خود از عبّاد بن عبد اللَه روایت كرده است، او گوید: سَمِعْتُ عَلِيّاً يَقُول: ما نَزَلَتْ آية فِی كِتابِ اللَه جَلَّ وَ عَزَّ إلّا وَ قَدْ عَلِمْتُ مَتی نَزَلت؟ وَ فِيمَ انزِلَتْ؟ وَ مَا مِن قُريشٍ رَجُلٌ إلّا قَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آية مِن كِتابِ اللَهِ تَسُوقُهُ إلی جَنَّة اوْ نارٍ. فَقامَ اليهِ رَجُلٌ فَقالَ: يا أميرَالمُؤمنِينَ فَما نَزَلتْ فِيكَ؟ فَقالَ: لَو لَا انَّكَ سَأَلْتَنِی عَلَی رُووُسِ المَلاء مَا حَدَّثْتُكَ! امَا تَقْرَأ: أَفَمَنْ كَانَ‌ ﴿عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌﴾؟ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ‌ ﴿عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾‌ وَ انَا الشَّاهِدُ مِنْهُ، اتْلُوهُ وَ أتَّبِعُهُ. وَ اللَهِ لانْ تَعْلَمُونَ مَا خَصَّنَا اللَهُ عَزّ وَ جَلَّ بِهِ اهلَ البَيْتِ احَبُّ إلَیَّ مِمّا عَلَی الارضِ مِن ذَهَبَة حَمرآءَ أَ فِضَّة بَيضاءَ.[[273]](#footnote-273)

 و این روایت را مختصراً از ابن مغازلی، شیخ سلیمان قندوزی‌[[274]](#footnote-274) و سیوطی از ابو حاتم و ابن مردویه و أبو نعیم اصفهانی در كتاب «معرفت صحابه».[[275]](#footnote-275) و حاكم حسكانی در تحت حدیث ٣٧٥ با سند خود از عبّاد بن عبد اللَه و در تحت حدیث ٣٧٧ از بسّام بن عبد اللَه و حدیث ٣٧٨ از عبد اللَه بن نجّی و حدیث ٣٧٩ با سند دیگر از جابر از عبد اللَه بن نجّی و حدیث ٣٨٦ از زاذان آورده است.[[276]](#footnote-276) و نیز أبو نعیم اصفهانی در ترجمه أمیر المؤمنین از كتاب «معرفت صحابه» در ورق بیست و دوّم از طبرانی با سند خود از عبّاد بن عبد اللَه اسدی ذكر كرده است.[[277]](#footnote-277) و همچنین طبری در تفسیر خود در ذیل آیه كریمه ج ١٢ ص ١٥ با سلسله سند خود از عبد اللَه بن یحیی آورده است.[[278]](#footnote-278) و نیز ابو الفتوح رازی از «تفسیر ثعلبی» با اسناد خود از حبیب بن یسار از زاذان ذكر كرده است.[[279]](#footnote-279) و علّامه سیّد هاشم بحرانی در «غایة المرام» از طریق عامّه حدیث پنجم از

باب شصت و یكم از حموینی با سلسله سند متّصل خود از جابربن عبد اللَه،[[280]](#footnote-280) و نیز از واحدی با اسناد خود از عَبّاد بن عبد اللَه در تحت حدیث هفتم،[[281]](#footnote-281) و نیز از كتاب «نُصْحُ الخطیب» مرفوعاً از ابن كّوا[[282]](#footnote-282) در تحت حدیث چهاردهم، و نیز از قاضی عثمان بن احمد و أبو نصر قُشیری دركتابهای خودشان در تحت حدیث پانزدهم‌[[283]](#footnote-283)، و نیز از ثعلبی مرفوعاً از أمیر المؤمنین علیه السّلام در تحت حدیث نوزدهم‌[[284]](#footnote-284)، و نیز از ابن مغازلی شافعی مرفوعاً از عَبّاد بن عبد اللَه اسدی در تحت حدیث بیستم‌[[285]](#footnote-285)، و نیز از جبری در تحت حدیث بیست و یكم‌[[286]](#footnote-286)، و نیز از ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از عبد اللَه بن حارث در تحت حدیث بیست و دوّم‌[[287]](#footnote-287)، و نیز از ابن أبی الحدید در «شرح النهج» از صاحب كتاب «غارات» از منهال بن عمر و از عبد اللَه بن حارث روایت می‌كند (غایة المرام باب ٦٠ حدیث ٢٣ ص ٣٦٠) و از طریق خاصّه از شیخ طوسی در «أمالی» با اسناد خود از أمیرالمؤمنین علیه السّلام در تحت حدیث چهارم از باب شصت و دوّم‌[[288]](#footnote-288)، و نیز از شیخ مفید در «امالی» با سند متّصل خود از عَبّاد بن عبد اللَه در تحت حدیث ششم‌[[289]](#footnote-289)، و نیز از عیّاشی از جابربن عبد اللَه بن یحیی از أمیرالمؤمنین علیه السّلام در تحت حدیث نهم،[[290]](#footnote-290) و نیز از علیّ بن عیسی اربلی در «كشف الغمّة»[[291]](#footnote-291) از عبّاد بن عبد اللَه اسدی از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت كرده است.

 و علّامه طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ از تفسیر «الدّرّ المنثور» با تخریج أبو نعیم و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از أمیر المؤمنین علیه السّلام نقل كرده‌اند.[[292]](#footnote-292) و علّامه مجلسی از «أمالی» شیخ با اسناد برادر دعبل از حضرت رضا از پدرانشان از حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت كرده است‌[[293]](#footnote-293)، و نیز از «تفسیر علیّ بن ابراهیم» از پدرش با اسناد خود از أبو بصیر و فضیل بن یسار از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام[[294]](#footnote-294)، و نیز از «احتجاج» شیخ طبرسی از سلیم بن قیس هلالی كوفی‌[[295]](#footnote-295)، و نیز از «بصائر

الدرجات» با اسناد خود از أصبغ بن نُباته،[[296]](#footnote-296) و نیز از «تفسیر عیّاشی» از بُرَیْد بن معاویة عِجلی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام[[297]](#footnote-297)، و نیز از «تفسیر عیّاشی» از جابر بن عبد اللَه انصاری از عبد اللَه بن یحیی‌[[298]](#footnote-298)، و نیز از «مناقب» ابن شهرآشوب از «تفسیر طبری» با اسناد خود از جابر بن عبد اللَه از حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام و از اصبغ بن نباته و حضرت زین العابدین و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا علیهم السّلام[[299]](#footnote-299)، و نیز از «مجالس» شیخ مفید با اسناد خود از عبّاد بن عبد اللَه‌[[300]](#footnote-300)، و از «تفسیر فرات بن ابراهیم» با هشت سند اوّل از حسین بن سعید با اسناد خود از عبّاد بن عبد اللَه‌[[301]](#footnote-301)، دوّم از جعفر بن محمّد فزاری با اسناد خود از زاذان‌[[302]](#footnote-302)، سوّم از حسین بن سعید با اسناد خود از زاذان‌[[303]](#footnote-303)، چهارم از جعفر بن محمّد بن هشام با اسناد خود از حسن بن حسین‌[[304]](#footnote-304)، پنجم از حسین بن حكم با اسناد خود از عبد اللَه بن عطا از حضرت باقر علیه السّلام[[305]](#footnote-305)، ششم از حسین بن سعید با اسناد خود از زاذان به متن دیگر غیر از متن سابق‌[[306]](#footnote-306)، و هفتم از محمّد بن عیسی بن زكریّای دهقان با اسناد خود از عَبّاد بن عبد اللَه‌[[307]](#footnote-307)، و هشتم از عبید بن كثیر با اسناد خود از عبد اللَه بن یحیی‌[[308]](#footnote-308)، و نیز از «كشف الغمّة» از أبو بكر بن مردویه از عبّاد بن عبد اللَه اسدی‌[[309]](#footnote-309)، و نیز از «طرائف» سیّد ابن طاووس از ابن مغازلی‌[[310]](#footnote-310)، روایت كرده است.

 باری ظاهراً تمام این دسته از روایات و دسته قبل از این همگی بیان قضیّه واحدی را می‌نمایند كه أمیر المؤمنین علیه السّلام بر فراز منبر كوفه در حال اشتغال به خطبه از سعه علوم خود بیان نمودند و شخصی برخاست و از آیه نازله در حقّ خود آن حضرت پرسش نمود و حضرت آیه مورد بحث را تلاوت و تفسیر نمودند، غایة الامر هر یك از روات یك قسمتی از آن واقعه را كه مورد نظرش بوده بیان كرده و علاوه چون نقل به معنی شده است لذا عین عبارت منقوله از آن حضرت نیز با الفاظ مختلفی كه مُغیّر معنی نیست به‌طور مختلف روایت شده است و گمان می‌رود كامل‌ترین این دسته از روایات از نقطه نظر بیان كیفیّات خطبه و سؤال آن مرد از شأن نزول آیه‌ای درباره‌

آن حضرت روایتی است كه شیخ ابو الفتوح رازی از كتاب «نصح الخطیب» نقل كرده است كه: یك روز أمیرالمؤمنین علیه السّلام بر فراز منبر كوفه فرمود: سَلُونِی قَبْلَ أن تَفْقِدُونِی فَإنَّ العِلْمَ يَفيضُ بَيْنَ جَنبَیَّ فَيضاً لَوْ وَجَدَ مُسْتفاضاً. الا وَ إنَّكُمْ لَن تَسألُونِی عَنْ فِئَة باغِيَة وَ اخری هادِيَة إلّا اخْبَرْتُكُمْ بِهاديها وَ باغِيهَا وَ سائِقها وَ قائدِهَا إلی يَومِ القِيَامَة.

 فرمود: «بپرسید از من هر چه می‌خواهید قبل از آنكه مرا نیابید چون علم در بین دو پهلوی من موج می‌زند با موج‌های فراوان و اگر راه یابد به خارج ترواش می‌كند. و از هیچ طائفه ستمگر و متجاوز و یا از طائفه سر به راه و هدایت كننده از من سؤال نمی‌كنید مگر آنكه من به شما خبر می‌دهم از خصوصیّات آن طائفه ظالم و یا آن طائفه هدایت كننده، و خبر می‌دهم به شما از امام و پیشوا و قائد آنان و از سائق و دنبال رونده آنان تا روز قیامت».

 در اینجا ابن كَوّا برخاست و گفت: مَا ادَّعی مِثْلَهُ نَبِیُّ وَ لَا وَصِیُّ «مثل این ادّعای علیّ بن أبی‌طالب تا به حال نه پیغمبری ادّعا كرده است و نه وصیّ پیغمبری». أمیرالمؤمنین علیه السّلام به او گفتند: غرض تو از این كلام علم و فهمیدن نیست بلكه عیب جوئی و ایراد گیری و گوشه زنی است. ابن كوّا گفت: به ما دستور داده‌اند هر چه را ندانیم بپرسیم. حضرت فرمود: سَلْ تَفقُّهاً وَ لَا تَسأل تَعَنُّتاً «سؤالاتت همیشه برای فهمیدن باشد و هیچ‌گاه برای عیب جوئی و كنایه زنی و ایراد گیری پرسش مكن»، وَ سَلْ عَمَّا يَعْنيكَ‌ «و از آنچه به كارت می‌خورد و برایت سود دارد سؤال كن».

 ابن كوّا گفت: فقط از مطالبی كه به درد من می‌خورد سؤال خواهم نمود. حضرت فرمودند: بپرس. گفت: اخبرنی ما ﴿الذَّارِياتِ ذَرْواً﴾؟ قالَ: تِلْكَ الرِّياحُ‌ «به من خبر بده كه مراد از ذاریات در قرآن مجید چیست؟ حضرت فرمود: مراد بادهائی است كه می‌وزد». گفت: ﴿الحَامِلاتِ وَقْرًا﴾؟ «مراد از حاملات وقر چیست»؟ حضرت فرمود: مراد ابرهائی است كه آب سنگین بر می‌دارند. گفت: مراد از ﴿الجَارِيَاتِ يُسراً﴾ چیست؟ حضرت فرمود: مراد كشتی‌هائی است كه به آسانی در روی دریا حركت می‌كنند. گفت: ﴿المُقَسِّمَاتِ أمرًا﴾ چه كسانند؟ حضرت فرمود: مراد فرشتگانی هستند كه روزی و امور مردم را تقسیم و تعیین می‌كنند. گفت: به من بگو: بيت المعمور كجاست؟ حضرت فرمود: خانه‌ای است در آسمان كه هر روز به نوبت هفتاد هزار فرشته در آن داخل می‌شوند و تا روز قیامت نوبت به دسته اوّل نمی‌رسد. گفت:

ذوالقرنین پادشاه بود یا پیغمبر؟ حضرت فرمود: نه پادشاه بود و نه پیغمبر بلكه بنده صالح خدا بود، خدا را دوست داشت و خدا او را دوست داشت و بندگان خدا را نصیحت می‌نمود. گفت قَرنها یعنی شاخها او از طلا بود یا از نقره؟ حضرت فرمود شاخ نداشت نه طلا و نه نقره، او قومش را دعوت به خدا نمود بر یك طرف فرقش زدند رفت بار دیگر آمد و قومش را دعوت به خدا كرد بر طرف دیگر فرقش زدند (لذا او را ذو القرنین گویند) و در میان شما مانند او هست (مقصود خود حضرت است كه دو مرتبه بر فرق مباركش شمشیر خورده است یكی از غزوه احزاب كه عمرو بن عبدود شمشیر بر فرق آن حضرت زد، و یكی دیگر در محراب عبادت كه ابن ملجم مرادی بر فرق آن حضرت شمشیر زد و لذا رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله فرمود: علی فاروق و صدّیق این امّت و ذو القرنین این امّت است)[[311]](#footnote-311).

 گفت: به من خبر بده كه این آیه در حقّ كه نازل شده است: ﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ﴾؟ حضرت فرمود: هُمَا الأفجَرانِ مِن قُرَيشٍ بَنُو امَيَّة وَ بَنُو المُغيرَة «درباره دو طائفه از بد عمل‌ترین مردمان قریش: بنو امیّه و بنو مغیرة». گفت: خبر بده به من از قول خدای تعالی: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا﴾؟ حضرت فرمود: أهل حَوْراء یعنی خوارج هستند. گفت: بگو به من مَجرَّه چیست؟ قالَ: شِراجُ السَّماءِ مِنها هَبَطَ المَاءُ المُنهَمِرُ «فرمود راههائی است در آسمان مانند مجرای آبی كه در زمین است كه باران تند و فراوان از آنجا فرود می‌آید». گفت: بگو قوس و قزح چیست؟ حضرت فرمود: قزح مگو، چون قزح نام دیو و شیطان است. بگو: قوس اللَه، و آن موجب ایمنی از غرق است. گفت: به من خبر بده از مَحاق ماه، حضرت این آیه را تلاوت نمودند: ﴿وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً﴾ «ما شب و روز را دو علامت و نشانه از علامتهای توحید خود قرار دادیم پس علامت شب را محو كردیم و علامت روز را روشن و قابل رؤیت قرار دادیم».

 گفت: از اصحاب رسول خدا مرا با خبر كن. حضرت فرمود: از كدام یك از آنها خبر دهم؟ گفت: از عبد اللَه بن مسعود؟ حضرت فرمود: قَرَأ القُرآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِندَهُ‌ «قرآن را قرائت كرد و در همان جا متوقّف شد». گفت: از أبی‌ذرّ خبر بده. حضرت فرمود: عَالِمٌ شَحيحٌ عَلی عِلْمِه‌ «عالمی بود كه بر علمش بخیل بود و میل نداشت كه به نااهل بیاموزد». گفت: به من خبر بده از سلمان. حضرت فرمود: أدْرِكَ عِلْمَ الاوَّلِ وَ الاخِرَة وَ هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزحُ وَ مَن لَكَ بِلُقْمَانَ الحَكِيمِ وَ هُوَ مِنّا أهْلَ البَيْت‌ «سلمان علم اوّل و آخر را آموخت و او دریائی است وسیع كه آبش تمام نمی‌شود و مثل لقمان حكیم است و او از ما اهل بیت است». گفت: خبر بده مرا از حذیفة بن الیمان حضرت فرمود: عَرَافٌ بِالمُنافِقِينَ، وَ سَأَلَ رَسُولَ اللَهِ عَنِ المُعْضَلَاتِ، وَ إنْ سَأَلْتُمُوهُ وَجَدتُمُوهُ خَبيراً بِهَا «حذیفه منافقین از امّت را خوب می‌شناخت و از رسول خدا درباره مسائل و قضایای مشكلی سؤالاتی نمود و اگر او را دریابید می‌بینید كه او به حلّ غوامض و مشكلات، خبیر و داناست». گفت: خبر بده به من از عمّار یاسر؟ حضرت فرمود: خَالَطَ الإسلامُ لَحْمَهُ وَ دَمَهُ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَی النّارِ، كَيْفَما دَارَ الحقُّ دَارَ مَعَهُ‌ «اسلام با گوشت و خون عمّار یاسر آمیخته شده است و بنابراین بدن او بر آتش حرام است و چگونه این طور نباشد با آنكه عمّار پیوسته با حقّ دور می‌زد و حقّ نیز پیوسته با عمّار دور می‌زد».

 گفت: از خودت خبر بده. حضرت فرمود: قالَ اللَهُ تَعالیَ: ﴿فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾‌ وَ كَذلِكَ قَالَ: ﴿وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ‌﴾ «خداوند تبارك و تعالی می‌فرماید: از خود تعریف و تمجید نكنید؛ و در عین حال می‌فرماید: از نعمتهائی كه پروردگار به شما داده است برای مردم بیان كنید». كُنتُ أوَّلَ داخِلٍ وَ آخِرِ خَارِجٍ، وَ كُنتُ إذا سَأَلْتُ أعطِيتُ وَ إذا سَكَتُّ ابْتُديتُ، وَ بَيْنَ جَوانِحِی عِلمٌ جَمٌ‌ «أوّل داخل من بودم و آخرین خارج من بودم. چون تقاضا داشتم و سؤال می‌كردم به من عطا می‌نمودند و چون سكوت اختیار می‌كردم خود به خود به من عنایت می‌نمودند، و در میان پهلوهای من علوم بسیاری است». گفت: از قرآن در حقّ تو چه آیه‌ای فرود آمده است؟ حضرت فرمود مگر سوره هود را نمی‌خوانی: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌﴾؟ آنكه صاحب بیّنه از طرف خدایش بود رسول خداست و آنكه گواه بر او و از او و پیرو اوست من هستم. ابن كوّا گفت: وَ حَقِّكَ لَا اتَّبَعْتُ أحَداً بَعْدَكَ «سوگند به حقّ تو كه‌

دیگر من از غیر تو پیروی نخواهم كرد».[[312]](#footnote-312)

 مرحوم میرزا أبو الحسن شعرانی در تعلیقه تفسیر این آیه گوید: این روایت را مجلسی در «بحار الانوار» از كتاب «غارات» ابراهیم ثقفی روایت كرده است و به جای لفظ شراج السماء، شرج السماء به صیغه مفرد آورده است، و شرج مجرای آب را گویند و گویا حضرت خواسته‌اند تشبیهی بفرمایند راههای نوری آسمان را به مجرای آب در زمین‌[[313]](#footnote-313).

 باری ظاهراً این خطبه حضرت بر فراز منبر مسجد كوفه بعد از واقعه نهروان بوده كه شهادت آن حضرت نزدیك و حضرت با جمله‌ سَلُونِی قَبْلَ أنْ تَفْقِدُونِی‌ اشاره به نزدیك شدن زمان فقدان و شهادت نیز می‌فرماید. و شاهد، آنكه اصل این خطبه را در «نهج البلاغة» ذكر كرده است و در آن حضرت اشاره به قضیّه نهروان و اضمحلال خوارج نموده است: أمّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَأنَا فَقَأتُ عَيْنَ الفِتْنَة وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْرُءَ عَلَيْها أحَدٌ غَيْرِی بَعْدَ أن ماجَ غَيْهَبُهَا وَ اشْتَدَّ كَلَبُها، فَأسأَلُونِی قَبْلَ أن تَفْقِدُونِی، فَوَالَّذی نَفْسی بِيَدِهِ لَا تَسأَلُونِی عَنْ شَی‌ءٍ فِيما بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَة وَ لَا عَن فِئَة تَهْدِی مَائِة وَ تَضِلُّ مِائَة إلّا أَنْبَأتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَ قَائِدِها وَ سَائِقِها وَ مُناخِ رِكابِهِا وَ مَحطِّ رِحالِهَا وَ مَن يُقْتَلُ مِن أهْلِهِا قَتْلًا وَ يَمُوتُ مِنهُم مَوْتاً، وَ لَوْ قَدْ فِقَدْتُمُونِی وَ نَزَلَتْ بِكُمْ كَرائِهُ الامورِ وَ حَوازِبُ الخُطُوبِ لاطْرُقَ كَثيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ وَ فَشِلَ كَثيرٌ مِنَ المَسْئولِينَ ـ[[314]](#footnote-314) الخطبةـ

 «می فرماید: ای مردم من آن كسی بودم كه توانستم چشم فتنه را از اصل بیرون آورم (و خوارج را به كلّی ریشه كن سازم) و غیر از من هیچ‌كس چنین جرأتی را نداشت، من آنها را از بیخ و بن برآوردم بعد از آنكه موج ظلمت و اقتدار ابهام و ضلالت آنها به شعاعهای وسیعی گسترش یافته بود و آن مرض هاری كه مُسری بود به نهایت رسیده و تأثیرش در بین مردم شدید بود. ای مردم هر چه می‌خواهید از من بپرسید قبل از اینكه من از میان شما بروم. سوگند به آن كس كه جان من در دست قدرت اوست سؤال نمی‌كنید از من از هر واقعه‌ای از حال تا قیامت و نه از جماعتی‌

كه صد نفر را هدایت و زمامداری كند یا از جماعتی كه صد نفر را گمراه نماید مگر آنكه من به شما خبر می‌دهم كه مؤسّس و سبب تشكیل آن جماعت كیست جلودار و پیشوای آنان كدام است و پیرو و سوق دهنده آنها كدام است و محلّ پیاده شدن آن جماعت و فرود آوردن بارشان كجاست و از آنها كدام فرد كشته می‌شود و كدام فرد با مرگ عادی می‌میرد. اگر من از میان شما بروم و اوضاع و امور ناپسند بر شما پدید آید و شدائد و مشكلاتی بر شما هجوم كند در آن وقت بسیاری از پرسش كنندگان مبهوت و متحیّر با دست تهی سر به زیر اندازد و پرسش شدگان سست و ضعیف گردیده كاری از دستشان بر نیاید ـ الخطبة».

 اینها مجموعۀ روایاتی بود كه در شأن نزول آیه: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى‌ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾‌ درباره أمیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده است. حال باید دانست معنی شاهد چیست و معنی یتلوه چیست؟ و علاوه عنوان شهادت برای أمیر المؤمنین علیه السّلام چه منقبت و فضیلتی است. اجمالًا دانستیم كه معنی شاهد هر چه باشد یك منصب عالی و مقام رفیعی است چون در بین آیات كثیره‌ای كه شأن نزول آنها راجع به أمیر المؤمنین است بلكه طبق فرمایش حضرت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: مَا أَنزلَ اللَهُ آيَة فِی القرآنِ فِيها ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ إلّا و عَلی رَأسُها وَ أميرُها و شِريفُها، فَلَقَدْ عاتَبَ اللَهُ أصحابَ مُحَمَّدٍ فِی القُرآنِ، وَ مَا ذَكَرَ عَلِيًّا إلّا بخَيرٍ[[315]](#footnote-315)

 «هیچ آیه‌ای از آیات قرآن را كه در آن جمله‌ ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ باشد خدا نازل نكرده است مگر آنكه علیّ بن أبی‌طالب در سَرِ آن و رئیس و امیر آن است» و تمام این قبیل آیات فرد أكمل و أتمّش أمیر المؤمنین علیه السّلام است در عین حال آن حضرت در برابر پرسش آن مرد سائل كه از شأن حضرت در آیات وارده قرآن سؤال نمود این آیه را بیان فرموده و خود را به صفت‌ ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾‌ توصیف نموده است.

 از اینجا به خوبی معلوم می‌شود كه عنوان شاهد بسیار عظیم القدر و رفیع المرتبه است كه شاید هیچ درجه و منزلتی به پای آن نرسد حتّی آیه‌ ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ‌

اللَهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ﴾‌[[316]](#footnote-316)، و آیه‌ ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ‌﴾[[317]](#footnote-317) و آیه‌ ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾‌[[318]](#footnote-318)، و به دنبالۀ آن‌ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً﴾[[319]](#footnote-319)، كه شأن نزول آنها درباره آن حضرت است و بزرگترین مقام و درجه آن حضرت را بیان می‌كند از نقطه نظر اهمیّت به پایه و درجه آیه‌ ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌﴾ نرسد.

## منزلت و نسبت أمیرالمؤمنین با رسول خدا علیهما السلام

 توضیح آنكه شاهد گرچه در اینجا به معنای ادا كننده شهادت است ولیكن ادای شهادت بدون تحمّل آن غیر معقول است یعنی حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام تحمّل تمام مراتب و درجات و معارف و كمالات و خصوصیّاتی را كه در بیّنه كه همان نور نبوّت و یا بصیرت مطلقه الهیّه است نموده است، و به عبارت دیگر عدیل و قرین همان خاصّه الهی است كه در رسول اكرم پروردگار عنایت فرموده است.

 و لذا در این آیه شهادت آن حضرت هم‌ردیف با نور نبوّت یا بصیرت مطلقه الهیّه قرار داده شده و خود آن حضرت هم‌ردیف با صاحب بیّنه كه رسول خداست قرار گرفته است. و شاهد بر این معنی روایاتی است از حضرت رسول خدا كه شیعه و سنّی روایت كرده‌اند كه آن حضرت فرمود: خداوند متعال نور مرا و نور علی را از یك عالم ایجاد فرمود. و نیز آن حضرت فرمود: عَلِیٌّ مِنِّی كَنَفسی‌[[320]](#footnote-320) «نسبت علی با من مثل جان خود من است». و نیز فرمود: أنتَ مِنِّی بِمَنزِلَة هَارُونَ مِن مُوسَی إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی‌[[321]](#footnote-321) «نسبت تو به من مانند نسبت برادر موسی، هارون است نسبت به خود موسی مگر آنكه بعد از من پیغمبری نیست»، یعنی در تمام جهات حتّی در ملكات انبیاء و حالات و معارف و بصیرت الهیّه و نور نبوّتی كه خدا به آنها داده تو مانند آنهائی با این تفاوت كه فقط منصب نبوّت به تو داده نشده است آن هم به علّت اینكه نبوّت به من ختم گردیده و بعد از من پیغمبری نخواهد آمد.

 و أمیر المؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: وَ انَا مِن رَسُولِ اللَهِ كَالصِّنو مِنَ الصِّنو وَ الذّراعِ مِنَ العَضُد[[322]](#footnote-322) «نسبت من با رسول خدا مانند دو شاخه‌ای است كه از یك بن و ریشه‌

روئیده باشد یا مانند نسبت ذِراع است نسبت به بازو».

 و علی أیّ حال چون شهادت به معنی حضور است و شاهد به معنی حاضر است جمله ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ‌﴾ دلالت دارد بر آنكه أمیرالمؤمنین علیه السّلام كه از خودِ پیغمبر است پیوسته آن بیّنه و نور الهی در محضر او مشهود بوده و خود واقف و مُسَیْطِر و حاضر بر آن بوده است. و این آیه نظیر همان آیه سابق الذّكر است: ﴿قُلْ كَفى‌ بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ‌﴾[[323]](#footnote-323). چون شهید و شاهد یك معنی دارد و ما در آنجا گفتیم كه از آیه استفاده می‌شود كه شهادت أمیر المؤمنین در ردیف و طراز شهادت خدا قرار گرفته است، در اینجا نیز شهادت آن حضرت در ردیف و طراز نبوّت رسول خدا قرار گرفته است، و معلوم است كه لازمه این شهادت كه حضور بر اسرار و معارف الهیّه و درجات نبوّت است مستلزم وصول به عالی‌ترین درجات قرب و فنای در ذات احدیّت و احاطه كامل بر روابط بین جبرائیل و پیامبر اكرم و متحقّق شدن به معدن حقائق و اشراب شدن از علوم نامتناهیّه پروردگار جلّ و علا است. لیكن باید دانست كه لفظ یتلوه دلالت می‌كند كه مقامات أمیر المؤمنین علیه السّلام به دنبال و در كنار مقامات رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است و از اینجا می‌توان استدلال به امامت و ولایت آن حضرت بعد از رسول خدا نمود. فیض و كمال از ناحیه رسول خدا به أمیر المؤمنین رسیده است و رسول خدا سَمت استادی و تعلیم و تربیت وی را داشته است، و علاوه نفس رسول خدا از نفس أمیر المؤمنین قوی‌تر بوده است. بنابراین آنچه در بعضی از اشعار بعضی از متصوّفه دیده می‌شود در مقام، آن حضرت را از رسول خدا برتر می‌دانند و پیغمبر را مقدّمه و مبشّر برای او قرار می‌دهند و چه بسا استدلال به بالا رفتن آن حضرت بر شانه رسول خدا در كعبه برای شكستن بتها نموده می‌گویند مُهر نبوّت در زیر پای علی قرار گرفت تا چه سرحدّ خالی از واقعیّت بوده و كلامی خالی و عاری از حقیقت است. شاهد بر این معنی آنكه أمیر المؤمنین می‌فرماید: وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِی مِن رَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِالقَرابَة القَريبَة وَ المَنْزِلَة الخَصِيصَة، وَضَعَنِی فِی حِجرِهِ وَ انَا وَلِيدٌ يَضُمُّنی إلَی صَدْرِهِ، وَ يَكْنُفُنی إلَی فِرِاشِهِ، وَ يُمِسُّنِی جَسَدَهُ، وَ يُشِمُّنی عَرَفَهُ، وَ كَانَ يَمْضُعُ الشّی‌ءِ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ وَ مَا وَجَدَ لِی كَذْبَة فی قَوْلٍ وَ لَا خَطْلَة فِی فِعْلٍ. وَ لَقَد قَرَنَ اللَهُ بِهِ صَلَّی اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ لَدُن أَن كَانَ فطيماً أعْظَمَ مَلَكٍ مِن مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ المَكارِمِ‌

وَ مَحاسِنِ أخْلَاقِ العَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهارَهُ. وَ لَقَدْ كُنتُ اتَّبِعُهُ اتِّباعَ الفَصْیلِ اثَرَ امِّهِ، يَرْفَعُ لِی فِی كُلِّ يَوْمٍ مِن اخلاقِهِ عَلَماً وَ يَأمُرُنِی بِالاقْتِداءِ بِهِ. وَ لَقَدْ كَانَ يُجاوِرُ فِی كُلِّ سَنَة بِحراءَ فَأراهُ وَ لَا يَراهُ غَيْرِی وَ لَمْ يَجْمَع بَيْتٌ واحِدٌ يَومَئِذٍ فِی الإسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَه صَلَّی اللَهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وَ خَديجَة وَ أَنا ثَالِثُهُمْ، أرَی نُورَ الوحْیِ وَ الرِّسالَة وَ أشُمُّ ريحَ النُّبُوة، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهَ الشَّيْطانِ حينَ نَزَلَ الوَحْیُ عَلَيْهِ صَلَّی اللَهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَهِ! مَا هَذِهِ الرَنَّهُ؟ فقالَ: هَذَا الشَّيْطانُ ايِسَ مِن عِبادَتِهِ، إنَّكَ تَسْمَعُ مَا اسْمَعُ وَ تَرَی مَا أرَی إلّا أنَّكَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ وَ لَكِنَّكَ وَزيرٌ وَ إنَّكَ لَعَلی خَيرٍ ـ الخطبة.[[324]](#footnote-324)

 «شما ای مردم موقعیّت و نسبت مرا با رسول خدا می‌دانید كه تا چه حدّ به قرابت بسیار نزدیك، و منزلت اختصاصی، و محلّ و موضع و موقعیّت منحصر به خود اختصاص داشته‌ام. در دوران كودكی، رسول خدا مرا در دامان خود می‌نشاند و به سینه‌اش می‌چسباند و در فراش خود پهلوی خود قرار می‌داد و بدن خود را به من می‌سود و از بوی خوش خود به من می‌بویانید و غذا را می‌جوید و سپس به دهان من می‌گذارد و از آن هنگام تا زمان رحلتش از من حتّی یك دروغ كوچك و یك عمل غیر صحیح پیدا نكرد. خداوند تبارك و تعالی بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را از زمانی كه رسول خدا كودك بود و تازه او را از شیر گرفته بودند قرین و یار او قرار داد تا آنكه او را در راه مكارم اخلاق سوق دهد، و در هر شب و روز به او از بهترین صفت و اخلاق عالم بیاموزد، و من پیوسته به دنبال او بودم و مانند كُرّه شتری كه او را از شیر گرفته‌اند و دائماً به دنبال مادرش می‌دود از رسول خدا پیروی می‌نمودم و از آداب و اخلاق و روش او متابعت می‌كردم، و او هر روز برای من از اخلاق ستوده و شِیَم پسندیده پرچمی را بر می‌افراشت و مرا در آن خُلق و صفت به پیروی خود امر می‌كرد.

 در هر سال مدّتی در كوه حراء مجاورت و اقامت می‌نمود، من نزد او بودم و او را می‌دیدم و هیچ‌كس غیر از من او را نمی‌دید و از او خبری نداشت، و در آن روز در تمام عالم اسلام یك خانه مسلمان نبود غیر از خانه رسول خدا كه در آن سه مسلمان بودند یكی رسول خدا و دوّم خدیجه و من سوّمی از آنها بودم. من در آن هنگام نور وحی‌

و رسالت را می‌دیدم و بوی خوش نبوّت را استشمام می‌كردم، و در وقتی كه وحی بر پیغمبر نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم، عرض كردم: ای رسول خدا این ناله چیست؟ رسول خدا فرمود: این شیطان است چون مأیوس شده كه دیگر او را عبادت كنند این چنین ناله می‌زند. ای علی تو می‌شنوی آنچه را كه من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را كه من می‌بینم فقط فرقی كه هست آنكه تو پیغمبر نیستی ولیكن تو وزیر من هستی و تمام كارهای تو صحیح و بر پایه اختیار و امضای خداست».

 از این خطبه حضرت به خوبی استفاده می‌شود كه أمیر المؤمنین یك درجه پائین‌تر از رسول خدا بوده و نسبت به مقام نبوّت مقام وزارت را داشته‌اند و تمام كمالات و معارف او از جانب رسول خدا بوده است، و حضرت رسول در حجاب اقرب خدا و أمیرالمؤمنین علیه السّلام یك پلّه پائین‌تر بوده‌اند و مقام توحید و اخلاص و حَمد نیز از رسول خدا به آن حضرت رسیده است، چنانچه در «تفسیر فرات بن ابراهیم» با سلسله سند متّصل خود از حضرت صادق از پدرش از پدرانش از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت كرده است كه: «چون خداوند تبارك و تعالی جمیع خلائق را در روز قیامت جمع كند مقام محمود را به من وعده دهد و به وعده خود وفا كند. در روز قیامت منبری برای من نصب كنند كه هزار پلّه دارد، من بر آن منبر بالا می‌روم و در آخرین پلّه می‌نشینم، در آن حال جبرائیل می‌آید و لِوای حَمد را در دست من می‌گذارد و می‌گوید: ای محمّد این است مقام محمودی كه خداوند به تو عنایت كرده است. من به علیّ بن أبی‌طالب می‌گویم: از منبر بالا بیا. او به بالا می‌آید تا یك درجه مانده به پلّه آخر در آنجا قرار می‌گیرد و من لوای حَمد را در دست او می‌گذارم، سپس رضوان خازن بهشت می‌آید و كلیدهای بهشت را می‌آورد و به من می‌دهد و می‌گوید: ای محمّد این است مقامی كه خدا به تو وعده نموده است و من آنها را به علی می‌دهم، و پس از آن مالك، خازن دوزخ می‌آید و كلیدهای جهنّم را در دست من میگذارد و می‌گوید: ای محمّد این است مقامی كه خدا به تو وعده داده است، دشمنان خود و دشمنان امّت خود را به دوزخ بسپار. من آن كلیدها را به علیّ بن أبی‌طالب می‌دهم»[[325]](#footnote-325). و نظیر این روایت به همین مضمون بسیار وارد است چنانكه‌

علیّ بن ابراهیم در «تفسیر» خود[[326]](#footnote-326)، و ابن بابویه قمّی در كتاب «أمالی»[[327]](#footnote-327) و شیخ طوسی در كتاب «أمالی»[[328]](#footnote-328) و ابن بابویه شیخ صدوق نیز در كتاب «خصال»[[329]](#footnote-329) روایت كرده‌اند.

 و دیگر روایاتی است كه دلالت می‌كند بر آنكه أمیرالمؤمنین علیه السّلام در روز قیامت دست به دامان رسول خدا می‌زند و به كمك او به مقامات خود می‌رسد، چنانكه فرات بن ابراهیم با سند متّصل خود از سلیمان دیلمی از حضرت صادق علیه السّلام از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت كرده است تا آنكه می‌فرماید: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود:

 ثُمَّ يُدعَی بِكَ فَيَتَّطاوَلُ إلَيْكَ الخَلائِقُ فَيَقُولُونَ مَا يُعْرَفُ فِی النَّبِيِّين فَيُنادی مُنادٍ: هَذَا سَيِّدُ الوَصِيِّنَ، ثُمَّ تَصْعَدُ فَنعانِقُ عَلَيْهِ، ثُمَّ تَأخُذُ بُحجزَة وَ آخُذُ بِحُحزَة اللَهِ وَ هُوَ الحَقُّ وَ تَأخُذُ ذُرِّيَّتُكَ بِحُجزَتِكَ وَ تَأخُذُ شِيعَتُكَ بِحُجزَة ذُرِّيَّتِكَ‌[[330]](#footnote-330)

 «در روز قیامت ای علی تو را صدا می‌كنند، همین كه وارد محشر می‌شوی تمام خلائق گردنهای خود را بلند می‌كنند و می‌گویند: ما در میان همه پیغمبران چنین مردی را ندیده‌ایم. در آن حال منادی ندا می‌كند: این آقا و پیشوای تمام اوصیای پیمبران است. پس از آن ای علی تو از منبری كه من بر روی آن نشسته‌ام بالا می‌آئی و بر روی آن با یكدیگر معانقه می‌كنیم و در آن هنگام تو دست به كمر و دامان من می‌زنی و من دست به دامان خداوند عزّ و جلّ كه او حقّ است می‌زنم و تمام ذریّه و اولاد تو دست به دامان تو می‌زنند و شیعیان تو دست به دامان اولاد و ذراری تو می‌زنند».

 و نیز از روایات متظافر بلكه متواتری كه رسول خدا أمیرالمؤمنین را برادر خود قرار داده استفاده رتبه و درجه آن حضرت می‌شود كه در تمام جهات عدیل و قرین رسول خدا بوده ولیكن از پیغمبر كمالات خود را اخذ كرده است، چون پیغمبر او را برادر خود خوانده نه أمیرالمؤمنین پیغمبر را برادر خود. و لقب اخوّت شرف و فضیلتی است برای أمیرالمؤمنین نه برای رسول خدا. می‌گویند: هُوَ اخُو رَسُولِ اللَه و نمی‌گویند.

رَسُولُ اللَهِ أخُو عَلِیٍّ با آنكه اخوّت از مقوله اضافه بوده و بین دو طرف صورت می‌گیرد ولی در صدق عنوان اخ به عنوان لقب در اینجا تفاوت دارد.

 و همچنین از روایات بسیاری كه با اسناد مختلفه فریقین از رسول خدا روایت كرده‌اند كه: انَا مَدِينَة العِلْمِ و عَلِیٌّ بابُها[[331]](#footnote-331) «من شهر علمم و علیّ بن أبی‌طالب دَرِ آن است» استفاده درجه و مقام آن حضرت نسبت به رسول خدا معلوم می‌شود. و تمام این روایاتی را كه اخیراً بیان كردیم و نظائر آن كه در ابواب مختلفه كتب مناقب دیده می‌شود همه تفسیر و معنای لفظ یَتْلُو را می‌نمایند كه در تمام مراحل آن حضرت به دنبال و پیرو رسول خدا بوده است صلّی اللَه عليهما و علی آلهما و رحمة اللَه و بركاته.

 در «مستدرك الوسائل» از كتاب «مزار قدیم» از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است كه فرمود: «با پدرم حضرت علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السّلام برای زیارت قبر جدّم علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام به نجف رفتیم چون پدرم در مقابل قبر آن حضرت ایستاد بگریست و گفت:

 السَّلَامُ عَلی أبِی الائِمَّة وَ خَليلِ النُّبُوَّة وَ المَخْصُوصِ بِالاخَوَّة. السَّلَامُ عَلَی يَعْسُوبِ الإيمانِ وَ مِيزانِ الاعْمَالِ وَ سَيْفِ ذِی الجلالِ. السَّلَامُ عَلی صَالِحِ المُؤمِنِينَ وَ وَارِثِ عِلمِ النَبِيِّينَ الحَاكِمِ يَومَ الدِّينِ. السَّلَامُ عَلَی شَجَرَة التَّقوَی. السَّلَامُ عَلی حُجَّة اللَهِ البَالِغَة وَ نِعْمَتِهِ السَّابِغَة وَ نَقْمَتِهِ الدّامِغَة. السَّلَامُ عَلَی الصِّراطِ الوَاضِحِ وَ النَّجْمِ اللّائِحِ وَ الإمامِ النَّاصِحِ وَ رَحْمَة اللَهِ وَ بَرَكَاتُهُ.[[332]](#footnote-332)

 و شیخ محمّد بن المشهدی از محمّد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره از صفوان جمّال روایت كند كه او گفت: با حضرت صادق علیه السّلام به نجف برای زیارت قبر أمیرالمؤمنین علیه السّلام آمدیم و حضرت رو به قبر مطهّر ایستاد و زیارت‌

مفصّلی را خواند. و ما مقدار حاجت از فقرات آن‌را كه مناسب بحث ماست ذكر می‌كنیم: السَّلَامُ عَلَی سَيِّدِ المُتَّقِينَ الاخيَارِ. السَّلَامُ عَلی أخِی رَسُولِ اللَهِ وَ ابنِ عَمِّهِ وَ زَوجِ ابْنَتِهِ وَ الْمَخُلوقِ مِن طِينَتِهِ. السَّلَامُ عَلی الاصْلِ القَدِيمِ وَ الفَرْعِ الكِريم‌[[333]](#footnote-333) تا آنكه می‌رسد به اين فقرات كه عرض می‌كند: اخی نَبِيِّكَ وَ وَصِیِّ رَسُولِكَ البآئِتِ عَلَی فِرَاشِهِ وَ المُواسِی لَهُ بِنَفْسِهِ وَ كَاشِفِ الكَرْبِ عَن وَجْهِهِ، الَّذی جَعَلْتَهُ سَيفاً لِنُبوتَّهِ وَ آيَة لِرِسالَتِهِ وَ شَاهِداً عَلَی امَّتِهِ وَ دَلالَة عَلی حُجَّتِهِ وَ حَامِلًا لِرَأيتِهِ وَ وِقَايَة لِمُهجَتِهِ وَ هَادِياً لُامَّتِهِ وَ یَداً لِبَأسِهِ وَ تاجاً لِرَأسِهِ وَ بَاباً لِسِرِّهِ وَ مِفْتَاحاً لِظَفَرِهِ.[[334]](#footnote-334)

 حكیم سنائی گفته است:

 و سیّد اسماعیل حمیری گوید:

 ١ ـ «چون از خانه‌های محبوبان من بگذری، توقّف كن! و به آن خانه ها، درود و تحیّت بفرست! و آن آثار خراب و كهنه و مندرس را از مجرای اشك ریزان دیدگان خود سیراب گردان!

 ٢ ـ چون آن خانه ها، محلّ زندگی دو محبوبه من: نوار و زینب بوده‌اند؛ پس‌

ای خدای من! نوار و زینب مرا مورد رعایت و لطف خودت قرار بده!

 ٣ ـ بگو به آن كسی كه با وصیّ محمّد طرح عناد و دشمنی را ریخت! و برای من با لفظ خود انكارش را آشكارا نمود.

 ٤ ـ آن كسی كه علم كتاب و حكم كتاب در نزد اوست، كیست؟ و آن كسی كه شاهد و گواه است؛ و در پهلو و كنار پیامبرِ منذر قرار گرفته است، كیست؟

 ٥ ـ علم بلایا و منایا (وقایع و فتنه‌ها و علم به مرگ‌ها و أجل ها) در نزد اوست؛ و فصل الخطاب نیز از آن اوست».

 و نیز سیّد حمیری گوید:

 ١ ـ «من خدا و نعمت‌های خدا را شاهد و گواه می‌گیرم، در حالی كه هر كس در مقابل سخنی كه گفته است مورد بازپرسی قرار گیرد.

 ٢ ـ كه علیّ بن أبی‌طالب حقّا خلیفه رسول خدا است كه عدالت می‌ورزد.

 ٣ ـ و نسبت و منزلت او با احمد: رسول خدا همانند نسبت و منزلت هارون برادر موسی، با موسی پیامبر است؛ و فقط علی پیامبر نیست.

 ٤ ـ لیكن علی وصیّ پیامبر است و گنجینه‌ای از علوم الهی نزد اوست كه بدان عمل می‌كند.

 ٥ ـ پیامبر اسلام كه بهترین خلائق است در یوم الدَّوح (روز غدیر) برخاست و چهره خود را به سوی مردم نمود.

 ٦ ـ و گفت: هر كس كه من مولا و صاحب اختیار او هستم؛ علیّ، مولی و صاحب اختیار و ملجأ و پناه او است.

 ٧ ـ لیكن آنها بر عكس، درباره علی: كانون هدایت، به یكدیگر توصیّه و سفارش كردند كه ولایت او را نپذیرند و او را مخذول و منكوب كنند».

## اشعار ابن ابی الحدید در مناقب أمیر المؤمنین علیه السّلام‌

 اینجا است كه عالم معتزلی مذهب ابن أبی الحدید دیگر نمی‌تواند از ذكر مقامات آن حضرت خودداری كند و ناچار به تمام مزایائی كه آن حضرت در آن با پیغمبر اكرم شریك بوده و از نور حضرت رسول بر آن حضرت جلوه نموده است اعتراف می‌نماید.

 آنجا كه می‌گوید:

 تا آنكه می‌گوید:

 تا آخر قصیده خود كه به «قصیده عینیّه» ابن أبی الحدید معروف، و ضمن «معلّقات سبع» به طبع رسیده است.

 ١ ـ «این همان امانتی است كه قدرت حمل آن‌را نداشت؛ نه سنگ سخت‌

 و مادّه سنگین و پائین رونده، و نه بالاترین فلك كه فلك اطلس است.

 ٢ ـ این همان نوری است كه اطراف و جوانبش، در قدیم الایّام بر جبهه و پیشانی آدم طلوع كرده بود؛ و بدین جهت به مقام نبوّت نائل گردیده بود.

 ٣ ـ و این قطعه از نوری بود، كه در شب تار كه جهان را بر موسی ظلمانی ساخته بود، چون شَهَاب قابِس تلالاش بالا گرفت؛ و تَشعْشُعَش آن شب تاریك را چون صبح صادق برای او سپید و نورانی نمود.

 ٤ ـ اگر داستان مرگ تو نبود، حقّاً من می‌گفتم كه: تو قسمت كننده ارزاق و روزی‌های جهانیان هستی؟ كه در مقدار إفاضه و پخش آن گاهی به تنگی و ضیق، تقسیم می‌كردی؛ و گاهی به وُسعت و فراخی می‌دادی!

 ٥ ـ این بارگاه عالم عِلوی با این ابَّهَت و جلال، نیست مگر خاك و تربتی كه در آن برای جثّه و جسم پاك و شریف تو مضجع و خوابگاهی است!

 ٦ ـ این دَهر و روزگار، و این زمان و زمانه، نیست مگر بنده و غلامِ حلقه به‌گوش تو، كه در اطاعت و پیروی از فرمان تو، و در إنفاذ اوامر تو در میان خلایق، كوشا و حریص است!

 ٧ ـ زبان من در مدیحه سرائی تو الكَن است؛ و من متحیّر و سرگردان هستم؛ در حالی كه من سخنگو و خطیب توانا، و پهلوان یكّه تاز میدان سخن هستم!

8 ـ آیا دربارۀ تو همینقدر بگویم که سَمَیْدَع است (شخص کریم و بزرگوار و خوش‌اخلاق) نه! نه! سوگند به خدا که بسیار دور است از تعریف و معرّفی امثال تو که با کلمۀ سَمَیْدَع آنرا بیان و معرّفی کنند!

 ٩ ـ آری تو در روز قیامت، در میان عالَمیان دارای مقام حُكم و حكومت هستی! و دارای مقام شفاعتی كه هم شفیعی و هم شفاعتت مورد قبول است.

 ١٠ ـ و سوگند به خدا كه حقّا من نمی‌دانم ـ در حالی كه حاذق‌ترین دانشمندان هستم ـ كه آیا لب برّنده شمشیر عزم و اراده و همّت تو برّنده‌تر است؟ یا شمشیر دست تو قاطع‌تر و برّنده‌تر است؟!

 ١١ ـ من در اینجا دیگر علم و عرفان خود را گم كرده‌ام! و دیگر هیچ نمی‌دانم كه: آیا فضل و سرشار بودن پایه علم تو وسیع‌تر است؟ یا وسعت مساحت زمین‌های اطراف منزل تو، كه بارانداز و محلّ فرودآمدن خلایق و بهره‌مند شدن از

دریای واسع فیض كرم وجود تو است؟!

 ١٢ ـ آری! من درباره تو عقیده و اعتقادی دارم كه البتّه به زودی پرده از روی سِرِّ آن بر خواهم داشت؛ و در این صورت بر اندیشمندان لازم و واجب است كه سخن مرا بشنوند.

 ١٣ ـ آن سِرِّ مكتومِ درون من، هم چون لعابِ سینه شخص مبتلا به سینه درد است، كه در سینه گیر كرده باشد؛ و با بیرون انداختن آن راحت می‌شود؛ كه آتش عشق سوزان مرا خنكی و برودت آن خاموش می‌سازد؛ حالا شما می‌خواهید در این ادّعا مرا ملامت كنید، و یا آنكه دست از من بدارید! و مرا به حال خود واگذارید!

 ١٤ ـ سوگند به خدا كه اگر حَیدر نبود؛ اصلًا دنیا نبود؛ و برای خلایق هیچ گونه مجمعی نبود؛ و هیچ چیز آنان را تحت امری مجتمع نمی‌ساخت.

 ١٥ ـ به خاطر و به جهت حَیدَر، زمان آفریده شده است؛ و شهاب‌های آسمانی كه در مَغیب خود مستور می‌شوند؛ و مختفی می‌گردند، روشن می‌شوند و نورانی می‌گردند؛ و شب تاریك، ظلمانی و تار می‌گردد؛ آن شبی كه اوّلش سیاه، و بقیّه‌اش سپید است.

 ١٦ ـ علم غیب، از اختصاصات اوست؛ و در این مطلب برای هیچ كس جای انكار نیست؛ و صبح، طالع و نورانی و سپید است؛ و نقاب از چهره برگرفته است، و منكری ندارد.

 ١٧ ـ و حساب ما در روز قیامت به سوی اوست؛ و اوست مَلاذ و مَلجأ ما، و كهف و پناهگاه ما در فردای قیامت».

# درس پنجاه و هفتم تا شصتم: تفسیر آیه‌ ﴿وَ یَقُولُ الَّذِینَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ»

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم‌

و صلّی اللَه علی محمّد و آله الطاهرين‌

و لعنة اللَه علی اعدائهم اجمعين من الآن الی قيام يوم الدين‌

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلیّ العظيم‌

 قال اللَه الحكيم فی كتابه الكريم:

 ﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾[[335]](#footnote-335)

 «و می‌گویند آن كسانی كه كافر شده‌اند: چرا از جانب پروردگار محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم برای او آیه و معجزه‌ای نازل نمی‌شود؟ (ای رسول ما) تو ترساننده هستی (وظیفه تو همین است و بس) و از برای هر قوم و طائفه‌ای هدایت كننده‌ای خواهد بود».

 در احادیث و روایات بسیار از طریق شیعه و سنی چه در كتب روایات و چه در كتب تفاسیر از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم روایت شده است كه مراد از هادی در این آیه شریفه امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام است. و ما قبل از آن كه وارد در بحث این دسته از روایات شویم لازم است اجمالا تفسیر این آیه را ذكر كنیم. مشركین و كفّار قریش از رسول خدا معجزاتی مانند معجزات حضرت موسی و عیسی و صالح و غیرهم از قبیل اژدها شدن عصا، و ید بیضاء، و مرده زنده كردن، و كور مادرزاد را بینا نمودن، و مریض مبتلا به پیسی را شفا دادن، و از سنگ كوه، شتر زنده بیرون آوردن تقاضا می‌نمودند و می‌گفتند: اگر این پیغمبر راست می‌گوید چرا از قبیل این معجزات از او صادر نمی‌شود و خدای او برای امداد و كمك او از آسمان نظیر این خارق عادات را برای او نازل نمی‌كند؟ آنها قرآن مجید را كه بزرگترین معجزه است قبول نداشته و در آن شكّ و ریب می‌نمودند و به آن التفات و توجّهی نمی‌نمودند و به دنبال معجزات‌

صوری و چشمگیر اهل حس مانند قرون سالفه می‌گشتند.

## علت اختلاف معجزات انبیاء «علیهم السلام»

 این درخواست آنها از چند جهت غلط و ناصحیح بود: اولا ـ اختیار معجزه و خرق عادت به دست خداست و بس، رسول خدا را در آن مستقلًا دخالتی نیست. پیغمبر خدا مانند سایر افراد بشر مخلوق و محكوم به حكم خداست و بر خلاف اراده خدا ابداً نمی‌تواند كاری بكند چه خود بخواهد و چه دیگران از او درخواست نمایند لا یملك لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا. هر چه خدا بخواهد به دست پیغمبرش اجرا می‌كند چه مرده زنده كردن باشد، یا عصا اژدها نمودن، یا قرآن مجید را نازل نمودن. بنابراین پیامبر را در مقابل خدا مستقّل التّاثیّر یا شریك الأثر دانستن غلط محض است. و ثانیاً ـ چون در زمان حضرت موسی علم سحر و شعبده به نهایت درجه اوج خود رسیده بود، خداوند برای حضرت موسی از سنخ همان علوم رایجه در بین مردم معجزه‌ای قرار داد كه از قدرت بشر خارج و علمای سحر و شعبده بدان اعتراف و اقرار كردند. و در زمان حضرت عیسی علم طبّ بالا رفته و امراض صعب العلاج را علاج می‌نمودند خداوند به حضرت عیسی از سنخ همان فن معجزه‌ای داد كه قدرتمندان و مهره فنّ طبّ از آوردن أمثال آن عاجز بودند. و حقیقت معجزه باید كاری باشد كه علمای زمان كه سالیان متمادی عمر خود را در آن رشته صرف كرده‌اند از انجام آن عاجز شده و به علو مقام آن اعتراف كنند نه آنكه عوام مردم از آوردن مثل آن عاجز باشند.

 در زمان رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم علم فصاحت و بلاغت به اوج خود رسیده و شاعران قوی پنجه، شعرهای ادیبانه می‌سرودند و به انواع كنایات و استعارات و تمثیلات با رعایت ایجاز و سایر فنون علم عربیّت و ادبیّت آنها را زینت داده و به خانه خدا آویزان می‌كردند، و معلّقات سبع نمونه‌ای از آنهاست. و علاوه بشر كه هر روز برای خود قانونی وضع می‌كند و خود به آن مبتلا می‌شود و چاره درد و مرض خود را نمی‌داند، قرآن كریم در اعلی درجه فصاحت و بلاغت تا سرحدّ اعجاز از یك طرف، و از طرف دیگر در متین و راستین بودن قوانین و احكام فطری بشر كه برای بشر آورده و همه بر یك نسق و یك منوال بر اساس توحید پروردگار و ربط همه انسانها بلكه تمام جانداران بلكه تمام مخلوقات بر پایه لطف و یگانگی، تدوین شده، از طرف دیگر، اعجاز قرآن است، و همچنین دعوت همه مردم را به خدا كه پروردگار آنهاست و از همه به آنها نزدیك‌تر است‌

برد و اصل جمال و جلال كه همه اسماء خدا منطوی در آن دو می‌باشد، استوار نموده است.

 و از همه مهمّ‌تر ربط این همه مطالب و قوانین و داستانها و حكایات انبیاء و امّت‌ها و سیر آفاقی در آسمانها و ستارگان و شب و روز و زمین و باران و ابر و باد و پیدایش سبزی و طراوت و به وجود آمدن انسان و مراحل تدریجی جنین و حیوان و موت و بعث و نتایج اعمال و حساب در جمیع مخلوقات و وجود همه و همه در یك كتاب مختصر و موجز كه می‌توان آن‌را در جیب خود قرار داد با آن لحن عالی و سبك بدیع در طرف دیگر، معجزه باقیّه رسول خدا تا قیامت برای علماء و مَهَره هر عصر و زمان خواهد بود؛ چنانكه خودش به این مرحله تحدّی نموده و در مقام اعجاز، تمام افراد بشر را به آوردن مثل آن دعوت می‌كند. بنابراین اگر مردم به این قرآن ایمان نیاورند هرگز به معجزاتی مانند معجزه حضرت موسی و عیسی ایمان نخواهند آورد.

 و ثالثاً ـ آنچه خدا به عهده خود گرفته است آوردن معجزه است برای پیغمبران خود كه بدین وسیله ارتباط آنان با خدا و عالم غیب معلوم شود و سند نبوّت آنها باشد نه آنكه به دلخواه مردم هر روز یك نوع معجزه تازه‌ای بفرستد. معجزات پی در پی مردم را بی‌فهم و جامد بار می‌آورد و نیروی عقل را از آنها می‌گیرد و سنّت خدا را در تربیت بشر و راه تكامل آنها را بر اساس اختیار و مجاهده و عمل صالح باطل و عاطل می‌كند. اگر بشر سر تسلیم و اطاعت داشته باشد با یك معجزه باید تسلیم شود و اگر نداشته باشد با معجزات بسیار و متنوّع نیز تسلیم نشده و آنها را به سحر و شعبده حمل نموده و برای فرار نفس خود از پیروی پیغمبر خود هر راه غلط و كجی را طی می‌كند، چنانكه خدای تعالی فرماید: ﴿وَ لَوْ عَلِمَ اللَهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ‌﴾[[336]](#footnote-336) و علاوه مقدار اشتها و درخواست بشر حد معینی ندارد، بشر هر روز یك معجزه تازه غیر از معجزه دیروز از پیغمبر خود طلب می كند و بدین طریق پیامبران باید آلت اجرای منویات فاسده آنها قرار گیرند و به عوض تربیت و تعلیم و نشان دادن طریق مستقیم را به سوی خدا دائماً در مقام ابطال سنت اسباب برآمده و طبق هوای نفسانی قوم خود امور آنها رای از طریق خرق عادت انجام دهند.

 مشركین و كفّار مكّه از رسول خدا معجزاتی متنوع و چشمگیر مانند نزول‌

ملائكه محسوس، و آوردن كتاب محسوس از آسمان، و طلا شدن سنگها، و جاری شدن چشمه‌ها و نهرها در كوهستان مكّه، یا داشتن عمارت و منزلی از جواهرات، یا بالا رفتن به آسمان و أمثال ذلك درخواست می‌نمودند، و چون رسول خدا دعوت آنها را اجابت نمی‌كرد در مقام ایراد ـ با عدم توّجه به آیات قرآن كه حلال هر مشكل و پاسخگوی هر سؤال و امر غامض است ـ می‌گفتند: لو لا انزل عليه آية من ربه. آن قدر این ایراد پست و زشت به نظر رسید كه خداوند آنها را در مقام جواب مخاطب قرار نداد بلكه راجع به كلام آنها نیز با پیغمبرش سخنی نگفت و فقط پیغمبر خود را در یك امر اصیل مخاطب نموده، فرمود: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ «این است و جز این نیست كه وظیفه راجع به تو فقط بیدار باش دادن و هشدار دادن و ترساندن مردم است نه چیز دیگر، و برای هر دسته و جمعیتی از طرف خداوند هدایت كننده‌ای معین شده است».

 این آیه دلالت دارد بر آنكه هیچ گاه زمین از امام و حجّت خالی نخواهد بود و همیشه برای طبقات مختلفه مردم در عصور متفاوته راهنما و هادی از جانب خدا كه آنها را به راه حقّ دعوت كند خواهد بود خواه آن راهنما خود پیغمبر منذر باشد یا غیر پیغمبر كه به هدایت خدا هدایت یافته باشد. مفسرین اختلافی نكرده‌اند در آنكه مراد از منذر رسول اكرم است چون جمله انما انت منذر صریح در انحصار وصف انذار در خصوص آن حضرت است. لیكن در معنی و مراد از هادی به چهار وجه آیه را تفسیر نموده‌اند.

## در معانی ذكر شده برای هادی در آیه شریفه‌

 وجه اول‌ آنكه گفته‌اند مراد از هادی خدا است. یعنی ای پیغمبر تو فقط داعی به سوی خدا هستی و مردم را از عواقب وخیم اعمال زشت خود بیم می‌دهی لیكن خدا است كه هدایت در دست او است و هر گروه و دسته‌ای را به مقام امن و امان خود رهبری می‌كند. و این قول از سعید بن جبیر و ابن عباس و ضحاك‌[[337]](#footnote-337) و مجاهد نقل شده است‌[[338]](#footnote-338) سیوطی گوید: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر تخریج حدیث كرده‌اند كه او گفت: فی قوله تعالی: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ

لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، قال: محمد المنذر و الهادی اللَه عز و جل‌[[339]](#footnote-339) «منذر محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و هدایت كننده خداست». و نیز نظیر این روایت را ابن جریر و ابن مردویه از ابن عبّاس تخریج كرده‌اند.[[340]](#footnote-340)

 گرچه در حقیقت هادی خداست لیكن ظاهر این آیه كه هادی را در مقابل پیغمبر قرار داده است مراد كسی است كه مردم را به سوی خدا هدایت نماید. بنابراین، این تفسیر خلاف ظاهر آیه بوده و قابل قبول نیست.

 وجه دوّم‌ آنكه گفته‌اند: مراد از هادی خود رسول خداست، و كلمه لكل قوم متعلّق به هاد بوده و بر آن مقدّم شده است، و در اصل چنین بوده است: إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ هادٍ‌ لِكُلِّ قَوْمٍ «ای رسول ما تو فقط ترساننده هستی و هدایت كننده‌ای هر قوم و جمعیتی را». و بنا بر این كلمه لكل قوم متعلّق به كلمه هاد خواهد بود[[341]](#footnote-341) و این از عكرمه و ابو الضّحی‌[[342]](#footnote-342) و حسن بصری و جبائی‌[[343]](#footnote-343) نقل شده است. سیوطی گوید: ابن جریر از عكرمة و ابو الضحی تخریج روایت كرده است در قول خدای تعالی: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، قالا: محمد صلی اللَه علیه و آله و سلم هو المنذر و هو الهادی‌[[344]](#footnote-344) «گفته‌اند كه محمد صلی اللَه علیه و آله و سلم هم منذر و هم هادی است». و نیز نظیر این روایت را ابن جریر و ابن مردویه از ابن عباس تخریج كرده‌اند[[345]](#footnote-345).

 این قول گرچه خلاف ظاهر آیه نیست لیكن از نقطه نظر معنی قابل خدشه است و آن اینكه به چه جهت در آیه منذر بودن رسول خدا به نحو اطلاق وارد شده است و لكن هدایت آن حضرت نسبت به هر جمعیّتی بوده است؟ اگر رسول خدا برای هر جمعیّتی رهبر باشد برای همان جمعیّت نیز منذر است، و بنابراین باید كلمه ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ﴾ متعلق به كلمه ﴿مُنْذِرٌ﴾ و كلمه ﴿هادٍ﴾ هر دو باشد در حالی كه متعلّق به خصوص كلمه هاد در آیه مباركه است.

 وجه سوّم‌ آنكه مراد از هادی خصوص پیغمبر هر زمانی بوده باشد. یعنی ای پیغمبر تو در این زمان مردم را از عذاب خدا می‌ترسانی و به معجزه خودت قرآن مجید دعوت می‌كنی و هدایت می‌نمائی، و در هر زمان انبیاء با معجزات خود مانند اژدها

نمودن عصا، و زنده كردن مردگان، و شتر زنده از كوه بیرون آوردن، و قرآن كریم را بر مردم عرضه داشتن، مردم را به سوی خدا هدایت می‌كنند. این قول را فخر رازی از قاضی نقل كرده و گفته است كه با این معنی، آیه منتظم بوده و این وجه صحیحی است‌[[346]](#footnote-346) و نیز شیخ طبرسی این قول را از ابن عباس در روایت دیگر و از قتادة و زجاج و ابن زید نقل كرده است.[[347]](#footnote-347)

 سیوطی گوید: ابن شیبة و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از مجاهد تخریج روایت كرده‌اند فی قوله تعالی: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، قال: المنذر محمّد صلّی اللَه عليه و آله و سلّم و لكل قوم هاد نبی يدعوهم الی اللَه‌[[348]](#footnote-348) «مجاهد گفته است: مراد از منذر محمد است، و مراد از هادی پیغمبر هر زمانی است كه مردم را به سوی خدا دعوت می‌نموده است».

 این تفسیر خلاف ظاهر آیه نیست و لیكن باید گفت: چرا رهبران به سوی خدا اختصاص به پیغمبران داشته باشند؟ اوصیای پیغمبران مانند حضرت یوشع بن نون، و شمعون صفا، و علی بن أبی‌طالب و سایر ائمه طاهرین حقّاً هدایت كنندگان بشر به سوی خدا هستند كه با نور خدا و با هدایت خدا مردم را رهبری می‌كنند.

 و بنابراین‌ وجه چهارم‌ پیدا می‌شود و آن اینكه بگوئیم: مراد از هادی، هر هدایت كننده‌ای است به سوی خدا اعمّ از پیغمبران و اوصیای آنها، و در آیه مباركه، خود رسول خدا مصداق هادی هستند و ائمه طاهرین نیز مصداق این عنوان هستند. و این قول را در تحت عنوان احتمال چهارم در «مجمع البیان» نقل كرده است و گفته است: المراد بالهادی كل داع الی الحق‌[[349]](#footnote-349) و علّامه طباطبائی مد ظلّه السّامی نیز این احتمال را تقویت نموده‌اند[[350]](#footnote-350) و سیوطی گوید: ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ تخریج روایت كرده‌اند از ابن عبّاس كه او گفته است: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، قال: داع‌[[351]](#footnote-351) «مراد از هادی هر داعی به سوی پروردگار است».

## مراد از هادی أمیر المؤمنین علیه السّلام است‌

 و بنابراین روایات كثیری كه از فریقین روایت شده است كه رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرموده است: «من ترساننده هستم و علی بن أبی‌طالب علیه السّلام هدایت كننده است» همگی معنی خود را خوب نشان می‌دهند كه مراد از منذر دعوت كننده به سوی حقّ است، و رسول خدا مصداق عنوان هادی و مصداق عنوان منذر هستند، یعنی هدایت با دعوت و انذار. و لیكن علی بن أبی‌طالب دارای نبوّت نبوده و دعوت ندارد بلكه فقط مقام او عنوان هدایت و رهبری به سوی خداست.

 و ما قبل از اینكه در بحث این گونه روایات وارد شویم لازم است اوّلًا معنی منذر و هادی را بنمائیم تا موقعیّت امام علیه السّلام و وظیفه و مقدار تحمّل او روشن شود. انذار به معنای هشدار دادن و متنبّه نمودن است، و هدایت به معنای رهبری كردن و به مقصود رسانیدن است. در ذیل تفسیر آیه شریفه در تفسیر «بیان السّعادة» گوید: رسول خدا مانند كسی است كه از خواب بیدار می‌كند و افرادی را كه در بیابان راهی به آبادی ندارند و آنجا همه گونه درّندگان فراوان و وحوش و مارهای هلاك كننده و سایر جانوران موذی وجود دارد و آن مردمان خواب ابداً خبری از گم شدن و ابتلاء به این موانع و مهالك ندارند آنها را بیدار و متنبّه و متوجّه می‌سازد، همین كه آنها بیدار شدند ناچار به دنبال كسی می‌گردند كه راه را به آنها نشان دهد و از آن بیابان قفر به آبادی و عمران رهبری كند. آن دلالت كننده و رهبر به سوی عمران، هادی و امام است‌[[352]](#footnote-352).

 و شیخ اسماعیل حقّی بروسوی از غزالی در كتاب «شرح اسماء حسنی» نقل كرده است كه او گفته است: هادی كسی است كه خواصّ بندگان خدا را به مقام معرفت ذات خدا رهبری كند به طوری كه تمام موجودات را به نور خدا ببیند و شهود اشیاء به تبع شهود خدا شود، و عوام از بندگان خدا را به آیات و مخلوقات خدا رهبری كند تا از آنها پی به ذات مقدّس او برند، و هر مخلوقی از مخلوقات را در برآوردن حاجاتش به امور ضروری آن مخلوق رهبری كند. به طفل نوزاد كه تازه از رحم مادر بیرون آمده راه مكیدن پستان را بیاموزد، و به جوجه در وقت خروج از تخم راه دانه چیدن، و به‌

زنبور عَسَل راه ساختمان خانه شش ضلعی را كه بهترین و مناسب‌ترین خانه برای سكونت اوست یاد دهد. هدایت كنندگان و رهبران از بندگان خدا پیمبران هستند و سپس علمائی كه خلق خدا را به سعادت اخرویّه و به راه راست هدایت كنند، بلكه خداست كه با زبان آنها مردم را هدایت می‌كند و آن راهبران مسخّر در تحت قدرت خدا و منقاد تدبیر و اوامر او هستند. سپس گوید: در تفسیر «كواشی» گفته است كه: مراد از منذر محمّد و مراد از هادی علی است، تا آنجا كه گفته است: سلسله هدایت از دو طرف كشیده شده است تا آخرالزّمان كه از امّت محمّد خارج خواهد شد مهدی كه به شریعت محمّد حكم كند و تحریف كجروان را از بین ببرد و انحراف و كجروی كه در خلافت او پیدا شده از ملّت او بزداید[[353]](#footnote-353).

 اما روایاتی كه از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم درباره آن كه مراد از هادی در آیه كریمه علی بن أبی‌طالب است بسیار و به مضامین مختلفه علماء شیعه و عامّه در كتب خود روایت نموده‌اند. حتّی آنكه احمد بن محمّد بن سعد كتابی در تفسیر آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ راجع به شأن نزول آن درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام نوشته است‌[[354]](#footnote-354) و نیز روایاتی كه از بزرگان صحابه و از ائمّه طاهرین راجع به تفسیر این آیه درباره امیرالمؤمنین و ائمّه اهل بیت وارد شده است بسیار و ما در اینجا این روایات را از نقطه نظر متن و مضمون به چند طبقه تقسیم می‌كنیم.

 طبقه اوّل‌ ـ روایاتی كه دلالت دارند بر آنكه در هر زمانی یك هادی خواهد بود و هر امامی هدایت كننده و راهنمای آن قرن و زمان به سوی خدا خواهد بود. محمّد بن یعقوب كلینی با سند متصّل خود از موسی بن بكیر از فضیل روایت كند. قال سالت ابا عبد اللَه عليه السّلام عن قول اللَه عز و جل: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾؛ فقال: كل امام هاد للقرن الذی هو فيهم‌[[355]](#footnote-355).

 «فضیل گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم تفسیر آیه مباركه‌ ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ چیست؟ حضرت فرمود: هر امامی نسبت به آن زمانی كه در آن‌

است هادی امّت به سوی خداست».

 و نیز محمّد بن یعقوب كلینی نظیر این روایت را با سند دیگر از حماّد بن عیسی از حریز بن عبد اللَه از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است‌[[356]](#footnote-356) و نیز شیخ صدوق ابن بابویه قمی با سند خود از محمّد بن مسلم از حضرت صادق علیه السّلام نقل كرده است‌[[357]](#footnote-357) و نیز از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام با سند متصّل خود روایت كرده‌[[358]](#footnote-358) و نیز با سند دیگر از عمر بن اذینه از برید بن معاویه عجلی از حضرت باقر علیه السّلام روایت كرده است. و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر با سند متصّل خود از حضرت صادق علیه السّلام آورده است‌[[359]](#footnote-359) و نیز عیّاشی در تفسیر خود از حضرت ابی‌جعفر علیه السّلام با سند متصّل خود آورده است‌[[360]](#footnote-360).

 طبقه دوّم‌ ـ روایاتی هستند مبنی بر آنكه مراد از هادی ائمّه هستند یكی از پس از دیگری، كلینی با سند متّصل خود از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام آورده است‌ فی قول اللَه عز و جل: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، فقال عليه السّلام: رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم المنذر، و لكل زمان منا هاد يهديهم الی ما جاء به نبی اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم ثم الهداة من بعده علی ثم الاوصياء واحدا بعد واحد[[361]](#footnote-361) «مراد از منذر در آیه شریفه پیغمبر خداست و در هر زمانی از ما یك نفر راهبر و هادی خواهد بود كه مردم را در راه دین پیغمبر خدا سوق می‌دهد. راهبران بعد از رسول اكرم علی و یكایك از اوصیای او یكی پس از دیگری هستند».

 و نیز سیّد هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» نظیر این حدیث را از حنّان بن سدیر از پدرش از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام آورده است‌[[362]](#footnote-362) و عیاشی در تفسیر خود از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام آورده است:

 ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. فقال: قال رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم: انا المنذر؛ و فی كل زمان امام منا

يهديهم الی ما جاء به نبی اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم؛ و الهداة من بعده علی ثم الاوصياء من بعده واحد بعد واحد، و اللَه ما ذهبت منا و ما زالت فينا الی الساعة، رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم المنذر و بعلی يهتدی المهتدون‌[[363]](#footnote-363).

 «حضرت باقر فرموده‌اند كه: رسول خدا فرموده است: من بیم دهنده هستم؛ و در هر زمان از ما امامی خواهد بود كه مردم را به آنچه پیغمبر خدا آورده است هدایت می‌كند. و راهنمایان امّت بعد از پیغمبر علی است و سپس اوصیای او یكی بعد از دیگری؛ سوگند به خدا كه هدایت امت از ما خاندان بیرون نرفته و تا روز قیامت هم در میان ما خواهد بود، رسول خدا منذر و دعوت كننده است و به امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب راه یافتگان به سوی خدا رهبری خواهند شد». و نظیر این روایت را كلینی با سند خود از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام[[364]](#footnote-364) و صفار در «بصائر الدرجات» آورده است‌[[365]](#footnote-365)

## روایات علمای اهل سنّت در اینكه «منذر» رسول خدا و «هادی» أمیرالمؤمنین علیهما السلام است‌

 طبقه سوّم‌ ـ روایاتی است كه دلالت دارد بر آنكه مراد از هادی در آیه كریمه علی بن أبی‌طالب است. ابراهیم بن محمّد حموینی كه از اعیان علماء عامّه است در كتاب «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبّطین» با اسناد متصّل خود از امام ابو الحسن علیّ بن احمد واحدی روایت كرده است كه‌ قال: من الآيات فيها علی تلو النبی صلّی اللَه عليه و آله و سلّم فی قوله: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾[[366]](#footnote-366) «واحدی گفته است: از جمله آیاتی كه در آن علی بن أبی‌طالب در درجه متّصل به پیغمبر قرار گرفته است آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ است». و این روایت را در ذیل ص ٣٠٣ از جلد اوّل «شواهد التنزیل» حسكانی از باب ٢٨ از «فرائد السمطین» در تحت رقم ١٢٢ روایت كرده است.

 و نیز از سعید بن مسیب از ابو هریره روایت است كه: قال: سالت رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم عن هذه الآية فقال: هادی هذه الامة علی بن أبی طالب‌[[367]](#footnote-367) «ابو هریره‌

گفت: از تفسیر این آیه از رسول خدا سؤال كردم، فرمود به من: رهبر و هادی این امّت علی بن أبی‌طالب است».

 ابن شهرآشوب از ابن عبّاس و ضحّاك و زجاج روایت كرده است كه: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ رسول اللَه و ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ علی اميرالمؤمنين‌[[368]](#footnote-368)

 و نیز از سعید بن جبیر از ابن عبّاس به سند دیگر[[369]](#footnote-369) و از عبد اللَه بن عطاء از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام[[370]](#footnote-370) و از ابو هریره‌[[371]](#footnote-371)، و از سعید بن مسیّب از ابی هریره به سند دیگر از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت كرده است‌[[372]](#footnote-372) و نیز شیخ طبرسی همین مضمون را از ابن عبّاس از رسول خدا روایت كرده است‌[[373]](#footnote-373) و نیز فیض كاشانی از «مجمع البیان»[[374]](#footnote-374) از رسول خدا، و از «كافی» كلینی از حضرت باقر علیه السّلام از رسول خدا[[375]](#footnote-375) و از «اكمال الدین» و «تفسیر علّی بن ابراهیم» و «تفسیر عیّاشی»[[376]](#footnote-376) و نیز گوید: آن‌را بسیاری از روات خاصّه و عامّه با اسانید مختلفه آورده‌اند[[377]](#footnote-377) و از قمی نقل كرده است كه او گفته است: این تفسیر آیه رّد بر كسی است كه انكار امام و حجّت خدا را در هر عصر و زمان می‌كند.[[378]](#footnote-378)

 و سیّد هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» از عبد اللَه بن عطا از حضرت باقر[[379]](#footnote-379) علیه السّلام، و از جابر بن عبد اللَه انصاری از حضرت باقر[[380]](#footnote-380)، و از سعید بن مسیّب از ابو هریره از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم،[[381]](#footnote-381) و از ابن عبّاس و ضحّاك و زجاج‌[[382]](#footnote-382) همین مضمون از روایت را آورده است، و سپس گوید: مضمون این روایت از ابن عبّاس به طور مستفیض نقل شده است از طرق خاصّه و عامّه كه ذكر همه آنها در كتاب موجب تطویل خواهد شد، و گوید ابن شهرآشوب گوید: احمد بن محمّد بن سعید در شأن نزول عنوان هادی در این آیه شریفه درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام كتاب مستقلی تصنیف كرده است.[[383]](#footnote-383)

 و سیوطی گوید: ابن مردویه و ضیاء در «مختارة» از ابن عبّاس از رسول خدا همین مضمون را حدیث كرده‌اند[[384]](#footnote-384) و نیز حاكم حسكانی از ابن عبّاس از

رسول خدا[[385]](#footnote-385)، و نیز از ابن عبّاس به روایت دیگر[[386]](#footnote-386)، و از ابو هریره از رسول خدا[[387]](#footnote-387)، و نیز از ابو برزه اسلمی از رسول خدا،[[388]](#footnote-388) و نیز با سند متصّل خود از عمر بن عبد اللَه بن یعلی بن مرّة از پدرش از جدّش از رسول خدا[[389]](#footnote-389) و نیز با سند متصّل خود از عبد الوهّاب بن مجاهد از پدرش روایت كرده است‌[[390]](#footnote-390).

 و عیّاشی در تفسیر خود از مسعدة بن صدقه از حضرت جعفر بن محمّد از پدرش از جدّش «علیهم السلام» روایت كرده است كه‌ قال: قال امير المؤمنين عليه السّلام: فينا نزلت هذه الآية: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. فقال رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم: انا المنذر و انت الهادی، يا علی فمنا الهادی و النجاة و السعادة الی يوم القيامة[[391]](#footnote-391).

 «حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: این آیه درباره ما نازل شده است و رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرموده است: من هشدار دهنده و ترساننده هستم و ای علی تو راهبر و راهنما هستی، و مقام هدایت و نجات و سعادت مردم تا روز قیامت در میان خاندان ما خواهد بود».

 و همچنین عیاشی از جابر بن عبد اللَه از حضرت باقر علیه السّلام روایت كرده است كه فرمود: قال النبی صلی اللَه عليه و آله و سلم: انا المنذر و علی الهادی الی امری‌[[392]](#footnote-392) «رسول خدا فرمود: من كسی هستم كه وظیفه دعوت و انذار را دارم، و علی كسی است كه مردم را در شئون وظیفه و امر من به خدا دلالت می‌كند».

 و نیز سیّد بحرانی از جابر بن عبد اللَه به سند دیگر این روایت را ذكر كرده است‌[[393]](#footnote-393) و صفّار در «بصائر الدرجات» همین مضمون از روایت را با یك سند از ابن یزید با سند متصّل خود از عبد اللَه بن عطا از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام[[394]](#footnote-394)، و با سند دیگر از محمّد بن الحسین از عمرو بن عثمان از مفضل از جابر از حضرت باقر علیه السّلام،[[395]](#footnote-395) و با سند سوّم از علی بن الحسین با سند خود از مروان بن نجم از

حضرت باقر علیه السّلام[[396]](#footnote-396)، و با سند چهارم از احمد بن محمّد، از حسین، از محمّد بن خالد، از ایّوب بن حرّ، از حضرت باقر علیه السّلام روایت كرده است.[[397]](#footnote-397) و همچنین فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از حسین بن حكم با اسناد خود از عبد اللَه بن عطا از حضرت باقر علیه السّلام[[398]](#footnote-398) و نیز علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از سعدان بن مسلم، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در تفسیر ﴿ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ﴾‌ روایت كرده است كه آن حضرت فرمود: «مراد از كتاب كه در آن شكّی نیست علی بن أبی‌طالب است، و او راهنمای متقیان و تبیان شیعیان است»[[399]](#footnote-399) و در «كافی» محمّد بن یعقوب كلینی با اسناد خود از عبد الرحیم قصیر از حضرت باقر علیه السّلام در تفسیر آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ روایت كرده است كه رسول خدا فرمود: «مُنذِر من هستم و هادی علی است، و ای مردم سوگند به خدا كه امر هدایت از خاندان ما بیرون نخواهد شد و پیوسته در میان ماست تا روز بازپسین».[[400]](#footnote-400)

 طبقه چهارم ـ‌ روایاتی است كه از خود امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده است كه آن حضرت می‌فرماید: مراد از هادی در این آیه شریفه من هستم. مرحوم صدوق در «امالی» از طالقانی با سند متصل خود از عباد بن عبد اللَه روایت كرده است كه‌

 قال: قال علی عليه السّلام: ما نزلت من القرآن آية الا و قد علمت اين نزلت و فيمن نزلت و فی ای شی‌ء نزلت، و فی سهل نزلت ام فی جبل نزلت.

 قيل: فما انزلت فيك؟

 فقال: لو لا انكم سالتمونی ما اخبرتكم، نزلت فی الآية:

 ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾

 فرسول اللَه المنذر و انا الهادی الی ما جاء به‌[[401]](#footnote-401)

 «امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: هیچ آیه‌ای در قرآن مجید نازل نشده است مگر آنكه من می‌دانم در كجا نازل شده و درباره چه كسی نازل شده و راجع به چه‌

موضوعی است، و آیا در بیابان هموار نازل شده یا در كوهستان نازل شده است. عرض كردند: درباره تو ای امیر مؤمنان چه آیه‌ای نازل شده است؟ فرمود: اگر شما از من سؤال نمی‌نمودید من نیز به شما چیزی نمی‌گفتم. درباره من این آیه فرود آمده است:

 ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾.

 رسول خدا منذر و دعوت كننده به شریعت و دین خداست، و من راهنمای امّت به شریعت او هستم».

 و نیز فارسی در كتاب «روضه» آورده است كه: قال علی عليه السّلام: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، ﴿مُنْذِرٌ﴾ محمد و ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ انا.[[402]](#footnote-402) «حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرموده‌اند: مراد از منذر در این آیه شریفه محمّد است و مراد از هادی برای هر دسته من هستم».

 سیوطی گوید: عبد اللَه بن احمد در «زوائد مسند» و ابن ابی حاتم و طبرانی در «اوسط» و حاكم و ابن مردویه و ابن عساكر خریج‌حدیث كرده و علاوه حاكم نیز حدیث را صحیح شمرده از علی بن أبی‌طالب فی قوله: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾؛ قال: رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم المنذر و انا الهادی. و فی لفظ: و الهادی رجل من بنی هاشم يعنی نفسه‌[[403]](#footnote-403). این بزرگان از ائمّه حدیث عامّه همگی با سندهای متصّل خود كه بعضی تصریح به صحّت آن نموده‌اند از علی بن أبی‌طالب روایت كرده‌اند كه در این آیه شریفه فرموده است: «مراد از منذر رسول خدا است و مراد از هادی من هستم. و در یك عبارت آمده است كه مراد از هادی مردی است از بنی هاشم و خودش را اراده نموده است».

 و حاكم حسكانی با سلسله سند متّصل خود از عبّاد بن عبد اللَه نظیر همین روایتی را كه ما از «امالی» صدوق از عبّاد بن عبد اللَه نقل كردیم روایت كرده است تا آخرش را كه می‌فرماید: فرسول اللَه المنذر و انا الهادی الی ما جاء به‌[[404]](#footnote-404)

 و در پاورقی ج ١ ص ٣٠٠ از «شواهد التنزیل» گوید: ابن اعرابی در كتاب «معجم الشیوخ» جزء دوّم ورق ١٢٠ و در نسخه دیگر در ورق ٢٠٣ گفته است: ابو سعید حارثی از حسین بن علیّ لأشقر، از منصور بن ابی الاسود، از اعمش، از منهال، از عبّاد بن عبد اللَه از علی بن أبی‌طالب علیه السّلام در آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ‌

هادٍ﴾ آورده است كه‌ قال علی: رسول اللَه المنذر و انا الهادی. «رسول خدا دعوت كننده به خدا و من هادی هستم». و سپس گوید: این روایت را ابن عساكر در «تاریخ دمشق» در ترجمه علی بن أبی‌طالب در تحت عنوان حدیث ٩١٤ از عبّاد بن عبد اللَه آورده است.

 و نیز در «منتخب كنز العمال» كه در حاشیه «مسند احمد» است جلد اوّل ص ٤٥١ در اوّل تفسیر سوره رعد از ابن ابی حاتم روایت كرده است، و حاكم در «مستدرك» در حدیث ٧٧ در باب مناقب امیر المؤمنین ج ٣ ص ١٢٩ با سند متّصل خود از عباد بن عبد اللَه اسدی این روایت را از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت كرده است، و سپس گفته است كه: این حدیث تمام اسنادش صحیح است. و شیخ محمد باقر محمودی بعد از بیان این حدیث گوید: در اینجا درد تعصب جاهلی و دشمنی با امیر المؤمنین علیه السّلام بر ذهبی هیجان كرده و در «تلخیص» خود بر «مستدرك» گفته است: این حدیث دروغ است قبح اللَه واضعه. لیكن بعد از این روایاتی كه بیان شد با كمال اطمینان باید گفت: این حدیث صحیح است‌ قبح اللَه منكره و جاحد مزايا اهل البيت و من يتكلم فی العلم بالجهل‌. و سپس گوید: این حدیث را نیز در «كنز العمّال» ج ١ ص ٢٥١ روایت كرده و گفته است كه: ابن ابی‌حاتم آن را تخریج كرده است.[[405]](#footnote-405)

 طبقه پنجم ـ روایاتی است از امیرالمؤمنین علیه السّلام كه می‌فرماید: مراد از هادی در آیه مردی از بنی‌هاشم است، و مراد آن حضرت از مرد هاشمی خود آن حضرت است. مانند روایاتی را كه سیوطی گوید: عبد اللَه بن احمد بن حنبل در «زوائد المسند» و ابن ابی حاتم و طبرانی در «اوسط» و حاكم با تصحیح خود در «مستدرك» و ابن مردویه و ابن عساكر تخریج كرده و در عبارت آنها لفظ رَجُلُ مِن بَنی هاشم آمده است‌[[406]](#footnote-406) و نیز ثعلبی در تفسیر خود از سدّی از عبد خیر از علی بن أبی‌طالب علیه السّلام روایت كرده است كه فرمود: المنذر النبی صلّی اللَه عليه و آله و سلّم و الهادی رجل من بنی هاشم ـ يعنی نفسه‌[[407]](#footnote-407) ـ «مراد از منذر رسول خداست و مراد از هادی مردی است‌ از

بنی هاشم».

 و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی به همین اسناد از عبد خیر از سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت كرده است كه‌ قال: قال رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم: انا المنذر و الهادی رجل من بنی هاشم‌[[408]](#footnote-408) و حاكم حسكانی از ابو الحسن النجار الطیرانی با سلسله سند خود از عبد خیر از امیرالمؤمنین علیه السّلام عین این حدیث را روایت كرده‌[[409]](#footnote-409) و به سند دیگر از ابو عبد اللَه از عثمان بن ابی شیبة[[410]](#footnote-410) و به سند دیگر از عبد اللَه ثقفی از عبد خیر از امیر المؤمنین علیه السّلام آورده است‌[[411]](#footnote-411) و در تعلیقه از «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٢٩٩ گوید: این روایت را با این سند از امیر المؤمنین علیه السّلام ابن عساكر در تحت ٩١٢ از ترجمه امیر المؤمنین در «تاریخ دمشق» آورده است. و نیز در «مجمع الزوائد» ج ٧ ص ٤١ آورده و گفته است كه: عبد اللَه بن احمد حنبل و طبرانی در «صغیر» و «اوسط» با تصریح به ثقه بودن رجال سند حدیث آورده‌اند. و در «الدّر المّنثور». و سیوطی با تخریج ابن مردویه و ابن عساكر ذكر كرده است.

 طبقه ششم‌ ـ روایات بسیاری است از رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم كه آن حضرت برای وضوی خود آب طلبیدند و بعد از وضو گرفتن دست امیر المؤمنین علیه السّلام را گرفته و به سینه خودشان گذاردند و گفتند: ﴿أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ و بعد از آن دست را به سینه امیرالمؤمنین گذارده و گفتند: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. این روایات با مضامین مختلفه این قضیّه را از رسول خدا نقل می‌كند. محمدّ بن حسن صفّار در «بصائر الدرجات» با اسناد خود از ابوحمزه ثمالی روایت كرده است كه گفت: سمعت ابا جعفر عليه السّلام يقول: دعا رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم بوضوء طهر فلما فرغ اخذ بيد علی صلی اللَه عليهما فالزمها يده ثم قال: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ ثم ضم يده الی صدره و قال: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. ثم قال: يا علی! انت اصل الدين و منار الايمان و غاية الهدی و قائد الغر المحجلين اشهد لك بذلك‌[[412]](#footnote-412)

 «حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت كرده‌اند كه: روزی‌

رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم برای وضو گرفتن خود آب وضو طلب كردند و چون از وضو فارغ شدند دست امیرالمؤمنین علیه السّلام را گرفته و به دست خود محكم چسبانیدند و گفتند: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ یعنی من دعوت كننده به سوی خدا هستم، و سپس آن دست را به سینه امیرالمؤمنین برگردانده و گفتند: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ و برای هر دسته‌ای از جانب خدا هادی و رهبری است. و بعد از آن گفتند: ای علی تو اصل و پایه دین خدا هستی و كانون تابش انوار ایمان و نهایت درجه هدایت و پیشوای مردمان مؤمن متقّی سپید پیشانی و نورانی چهره كه آثار نورانیّت وضوء از صورت و دستها و پاهای آنها در روز قیامت مشهود است می‌باشی. و من به این مطالب درباره تو گواهی می‌دهم». و این روایت را فرات بن ابراهیم از ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام در تفسیر خود نقل كرده است‌[[413]](#footnote-413)

 سیوطی گوید: ابن جریر و ابن مردویه و ابو نعیم اصفهانی در كتاب «معرفة الصحابة» و دیلمی و ابن عساكر و ابن النجّار تخریج روایت كرده‌اند كه: لما نزلت‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ وضع رسول اللَه يده علی صدره فقال: انا المنذر، و أوْمَأ بيده الی منكب علی رضی اللَه عنه فقال: انت الهادی، يا علی بك يهتدی المهتدون[[414]](#footnote-414).

 در این روایت این بزرگان از ائمّه حدیث می‌گویند: «چون این آیه نازل شد رسول خدا دست خود را بر سینه خود گذارده و گفتند: من منذر هستم، و با دست خود اشاره به شانه علی بن أبی‌طالب نموده و گفتند: تو راهبر و راهنما هستی، ای علی به وسیله تو راه یافتگان راه خدا راه خود را خواهند پیمود». و این روایت را ثعلبی در تفسیر خود از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عبّاس آورده است‌[[415]](#footnote-415) و نیز طبری در تفسیر خود ج ١٣ ص ١٠٨ عین متن این حدیث را با همین سند از ابن عبّاس ذكر

كرده است.[[416]](#footnote-416) و حاكم حسكانی با اسناد خود به چهار طریق از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عبّاس آورده است‌[[417]](#footnote-417)

 و نیز حاكم حسكانی از ابوالحسن الفارسی با اسناد خود از ابوفروه سلمی روایت كرده است كه‌ قال: دعا رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم بالطهور و عنده علی بن أبی‌طالب فاخذ رسول اللَه بيد علی بعد ما تطهر فالزقها بصدره ثم قال: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ ثم ردها الی صدر علی ثم قال: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. ثم قال: انك منار الانام و غاية الهدی و امير القراء، اشهد علی ذلك انك كذلك‌[[418]](#footnote-418).

 در این روایت می‌فرماید: «بعد از آنكه رسول خدا وضو گرفت، دست علی را گرفت و به سینه خود چسبانده و فرمود: تو دعوت كننده به دین خدا هستی و بیم دهنده از عذاب او، و سپس دست علی را به سینه علی گذارد و فرمود: و از برای هر طائفه و دسته‌ای راهنمائی است، یعنی آن راهبر تو هستی. و پس از آن فرمود: تو محلّ تراوش رحمت و نور نسبت به جمیع مردم هستی، و نهایت هدایت، و رئیس و امیر قاریان قرآنی، من بدین مطلب گواهی می‌دهم كه تو چنین هستی».

 این روایت را از حاكم حسكانی نیز ابن شهرآشوب نقل می‌كند لیكن راوی را ابو برزه ذكر كرده و به جای لفظ فَالزَقَها لفظ الصَقَها را آورده است. و نیز در ذیلش بدین عبارت نقل كرده است كه: انت منار الامام و راية الهدی و امين القرآن و اشهد علی ذلك انك كذلك‌[[419]](#footnote-419). و ابوالفتوح رازی از حسكانی این روایت را نیز ذكر كرده است و لیكن راوی را ابی‌بُرده اسلمی ذكر كرده و به جای لفظ فَالزَقَها لفظ فَالزَمَها را آورده و در آخرش عبارت چنین است: انك منارة الانام و غاية الهدی و امير القری، اشهد علی ذلك انك كذلك[[420]](#footnote-420).

 و از حاكم حسكانی نیز سیّد هاشم بحرانی در «غایة المرام» و در «تفسیر برهان» ذكر كرده و در هر دو جا به جای لفظ فَأَلزَقَها لفظ فَالصَقَها را آورده است. امّا

در «تفسیر برهان» ذیل عبارت حدیث را همانطور كه ما از حسكانی نقل كردیم آورده است‌[[421]](#footnote-421) ولیكن در «غایة المرام» به جای لفظ اميرُالقُراءِ لفظ اميرُالغَزا را آورده است و راوی حدیث را در «غایة المرام» ابوبَرده اسلمی و در «تفسیر برهان» ابو بریده ذكر كرده است‌[[422]](#footnote-422) و در «مستدرك» حاكم با اسناد خود عین این روایت را به عین عباراتی كه در «تفسیر برهان» از حاكم حسكانی نقل كرده است ذكر نموده است‌[[423]](#footnote-423) و این روایت را نیز در «ینابیع المودّة» باب ٢٦ ص ٩٩ از حاكم حسكانی نقل می‌كند و راوی را بریده اسلمی آوردّه و به جای لفظ فَالزَقَها لفظ فَالصَقَ يَدَهُ آورده و عبارات آخرش چنین است: فقال: انت‌ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ. ثم قال له: انت مناد الانام و غاية الهدی و امير الغر المحجلين، اشهد علی ذلك انك كذلك. و سپس گوید: عین این روایت را ابن صبّاغ مالكی در «فصول المهمّة» از ابن عبّاس تخریج كرده است.

 و سیوطی گوید: ابن مردویه از ابو برزه اسلمی تخریج حدیث كرده است كه او گفت: سمعت رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم يقول: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ و وضع يده علی صدر نفسه، ثم وضعها علی صدر علی و يقول: ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾[[424]](#footnote-424). و نظیر این متن از روایت را حاكم حسكانی با اسناد خود از ابو بَرزه با دو سند ذكر كرده است‌[[425]](#footnote-425) و سیّد بحرانی از ابراهیم حموینی در «فرائد السمطین» با اسناد خود از ابوهریره اسلمی‌[[426]](#footnote-426)، و از ثعلبی در تفسیر خود با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عبّاس نقل كرده است‌[[427]](#footnote-427)و ابن شهرآشوب گوید: حاكم حسكانی در «شواهد التنزیل» و مرزبانی در كتاب خود كه درباره آیات قرآنیّه نازله در شأن امیرالمؤمنین تصنیف نموده است گفته‌اند كه ابو برزه روایت فوق را روایت نموده است‌[[428]](#footnote-428).

 طبقه هفتم‌ ـ روایاتی است كه دلالت دارد در معراج به رسول خدا گفته شد

كه: راهنما و هادی امّت علی بن أبی‌طالب است. مجلسی از «تفسیر فرات بن ابراهیم» با سند خود از براء بن عیسی تمیمی مَرفوعاً از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایت می‌كند كه فرمود: قال رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم: لما اسری بی الی السماء لم يكن بينی و بين ربی ملك مقرب و لا نبی مرسل، ما سالت ربی حاجة الا اعطانی خيرا منها فوقع فی مسامعی‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ فقلت: الهی انا المنذر فمن الهادی؟ فقال اللَه: يا محمد ذاك علی بن أبی طالب، آية المهتدين و امام المتقين و قائد الغر المحجلين من امتك برحمتی الی الجنة.[[429]](#footnote-429)

 «حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام از رسول خدا روایت كرده‌اند كه آن حضرت فرمود: چون در شب معراج مرا به سوی آسمان بردند به جائی رسیدم كه میان من و پروردگار من هیچ حجاب و فاصله‌ای نبود. نه در آنجا فرشته مقرّبی و نه پیامبر مرسلی بود. چیزی از خدا در آنجا نخواستم مگر آنكه بهتر از آن را به من عنایت نمود در آن هنگام در خاطرم آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ گذشت. عرض كردم: بار پروردگار من مرا منذر و دعوت كننده به دین و شریعتت قرار دادی، هادی و راهنمای این امّت كیست؟ خطاب رسید: ای محمّد راهبر و راهنما علی بن أبی‌طالب است، او امام و پیشوای راه یافتگان و متّقیّان و آیه و علامت هدایت شدگان و سر خیل جمعیّت نشانداران از خوب چهرگان به نور خدا در روز بازپسین است كه آنان از امّت تو را رهبری نموده و به رحمت من داخل در بهشت خواهد نمود».

 و حاكم حسكانی با سلسله سند خود از سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت كرده است كه: قال: قال رسول اللَه صلی اللَه عليه و آله و سلم: ليلة اسری بی ما سالت ربی شيئا الا اعطانيه [و] سمعت مناديا من خلفی يقول: يا محمد ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. قلت: انا المنذر فمن الهادی؟ قال: علی الهادی المهتدی القائد امتك الی جنتی غراء محجلين برحمتی‌[[430]](#footnote-430). «رسول خدا فرمود: شبی كه مرا به معراج بردند هر چه از خدای خود طلب كردم به من عطا فرمود و شنیدم كه كسی از پشت سر من مرا صدا می‌زد و می‌گفت: ای محمّد تو منذر هستی و برای هر امّتی یك راهنمائی است. من گفتم: من دعوت كننده و منذر هستم راهبر و راهنما كیست؟ گفت: آن علی بن أبیطالب‌

است كه او هادی و مهتدی است یعنی راهبر و راه رفته اوست كه امّت تو را به سمت بهشت من می‌رساند. و امّت تو سپید چهره و نورانی صورت با علائم و نشان‌های توحید به رحمت من خواهند پیوست».

 و از این جاست كه ابو نعیم اصفهانی با سه طریق از حذیفة بن الیمان روایت كرده است كه: قال: قال النبی صلی اللَه عليه و آله و سلم: ان تستخلفوا عليا ـ و ما اراكم فاعلين ـ تجدوه هاديا مهديا يحملكم علی المحجة البيضاء[[431]](#footnote-431). «حضرت رسول خدا فرمود: اگر پس از من علی بن أبی‌طالب را به خلافت قبول كنید ـ و من شما را چنین مردمی نمی‌بینم كه بگذارید او خلیفه مسلمین گردد ـ او را راهبر و راهرو خواهید یافت كه شما را در راه مستقیم و روشن سیر دهد».

 و این روایت را ابو الفتوح در تفسیر خود روایت نموده است و سپس گفته است: در اینجا اشارتی است و در آن اشارت برای تو بشارتی است و آن اینكه رسول خدا علی بن أبی‌طالب را هادی و مهدی گفته است و از طرفی (چون می‌دانیم طبق آیه‌ ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾) امام اوّل هادی و امام آخر هم كه مهدی است و در این صورت نجات برای تو مسلّم است چون رسول خدا فرموده است: لن تهلك الرعية و ان كانت ظالمة مسيئة اذا كانت الولاة هادية مهدية. «رعیّت و توده مردم گرچه ستمكار و بد عمل باشند هیچ‌گاه به هلاكت نخواهند افتاد مادامی كه رهبران و زمامداران امور، خود راه یافته و راهبر باشند». ندیده‌ای كه شاعر چه خوب سروده است:

 این بیت‌ها از كمیت، شاعر اهل بیت است و او شیعی مذهب بوده است و از این اندوه می‌خورد كه حقّ آل محمّد را دیگران غصب كرده و منحصر در خود نموده‌اند و اشاره به ظهور قائم آل محمّد می‌كند كه در آن زمان كه عدل محض سراسر جهان را فرا گیرد گوسفند از گرگ نمی‌ترسد و گرگ نیز به گوسفند تعدّی و تجاوز نمی‌كند و معنی شعر چنین می‌شود: «در وقت حكومت آل محمّد در كنار حوض های‌

رحمت و عدل، گرگ تیره رنگ و گوسفند بچّه دار با كمال آرامش و امان در برابر هم ایستاده و آب می‌خورند. نه گوسفند از گرگ می‌هراسد و نه برای گرگ جرأت تعدّی و تجاوز است. آری وقتی كه پیشوا و رئیس راست و درست باشد رعیّت و توده جمعیّت راه به را كمال و آرامش و عدل و انصاف رهبری خواهد نمود».

 و از اینجاست كه زَرقاء كوفیّه اعلان به عدل أمیرالمؤمنین علیه السّلام در برابر معاویة بن أبی‌سفیان می‌كند و به آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ استهشاد می‌كند. حاكم حسكانی با اسناد خود از عبد اللَه بن عامر روایت كرده است كه او گفت: ازِعِجَتِ الزَّرْقَاءُ الكُوفِيَّة إلَی مُعاوِيَة فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قالَ لَها مُعاوِيَة: مَا تَقُولِينَ فِی مَوْلَی المؤمِنِينَ عَلیَّ؟ فَأَنشَأت تَقُولُ:

 فَقالَ لَها مُعاوِية: كَيفَ غَرَرْتِ فِيهِ هَذِهِ الغَريرَة؟ فَقَالَت: سَمِعْتُ اللَهَ يَقُولُ فِی كِتابِهِ لَنِبِيِّهِ: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ الْمُنذِرُ رَسُولُ اللَهِ وَ الهَادِی عَلِیٌّ وَلِیُّ اللَهِ.[[432]](#footnote-432)

 «زرقاء را كه یك زن از اهل كوفه به سوی معاویه بردند، چون بر او داخل شد معاویه گفت: در حقّ علی مولای مؤمنان رأیت چیست؟ زرقاء دو بیت شعر انشاء نمود و مُفاد آن این است: «درود و رحمت خدا بر آن قبری باد كه نور، آن را در خود فرا گرفت و در آن قبر، عدالت نیز مدفون شد. آن كسی كه با عدالت و ایمان هم سوگند شد و با آنها معاهده كرد كه پیوسته با آنها قرین باشد و بنابراین پیوسته با عدل و ایمان قرین و ملازم شد». معاویه به او گفت: این گونه مدائح را درباره او از كجا یافتی؟ زرقاء گفت: از خدا شنیدم كه در كتاب خود كه بر پیغمبرش فرستاد گفت: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ منذر رسول خدا و هادی علیّ بن أبی‌طالب ولی خداست».

 و همچنین در وقتی‌كه قیس بن سعد بن عباده در مدینه هنگام سفر معاویه بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السّلام با او روبرو شد و مطالبی تند بین طرفین‌

ردّ و بدل شد از جمله مناقبی را كه قیس بن سعد درباره أمیر المؤمنین به معاویه می‌گوید استشهاد به آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ است كه قیس می‌گوید در شأن أمیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده است.[[433]](#footnote-433)

## روایات داله بر اینكه مراد از هادی عموم ائمّه اهل بیت «علیهم السلام» می‌باشند

 طبقه هشتم ـ روایاتی است كه دلالت دارد بر آنكه مراد از هادی تنها أمیرالمؤمنین علیه السّلام نیستند بلكه ائمّه اهل بیت علیهم السّلام یكی پس از دیگری مصداق برای عنوان هادی می‌باشند. و این روایات به دو دسته تقسیم می‌شوند.

 دسته اوّل ـ روایاتی است كه می‌فهماند قرآن مجید درباره شخصی بخصوصه نازل نشده است زیرا در این صورت به مرگ آن شخص قرآن مجید یا آن آیه از آن نیز می‌مرده است. و چون كتاب خدا همواره زنده است لذا برای آیات آن همیشه مصداق زنده و گویا باید وجود داشته باشد. سیّد بحرانی و مجلسی از «تفسیر عیّاشی» از عبد الرحیم قصیر روایت كرده‌اند كه: قَالَ: كُنتُ يَوماً بينَ الايّامِ عِندَ أبی جعفَرٍ عليه السّلام فَقالَ: يا عَبدَ الرَّحيم، قُلْتُ: لَبَّيْكَ، قالَ: قَوْلُهُ‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ قالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَه عليهِ وَ آلهِ وَ سلَّم: انَا المُنذِرُ وَ عَلِیٌّ الهادی، مَنِ الهادی إلی اليَومِ‌[[434]](#footnote-434)؟ فَسَكَتُ طَويلًا ثُمَّ رَفَعْتُ رَأسی فَقُلْتُ: جِعِلْتُ فِداكَ هِیَ فِيكُمْ تَوارَثُونَها رَجُلٌ فَرَجُلٌ حَتَّی انْتَهَت إلَيكَ فَأنتَ جُعِلْتُ فِداكَ الهادی. قالَ: صَدَقْتَ يا عَبْدَ الرَّحِيمِ إنَّ القُرآنَ لَا يَمُوتُ وَ الايَة حَيَّة لَا تَمُوتُ فَلَوْ كَانَتِ الاية فِی الاقوامِ مَاتُوا فَمَاتَ القُرآنَ وَ لَكِن هِیَ جَارِيَة فِی الباقِينَ كَما جَرَتْ فِی الماضِينَ. وَ قَالَ عَبدُ الرَّحِيمِ: قالَ أبو عَبداللَهِ عليه السّلام: إنَّ القُرآنَ حَیُّ لَمْ يَمُتْ وَ إنَّهُ يَجری كَما يَجرِی اللَّيْلُ وَ النَّهارُ وَ كَما يَجْرِی الشَّمْسُ وَ القَمَرُ وَ يَجْرِی عَلی آخِرِنا كَما يَجْرِی عَلی أَوَّلِنَا.[[435]](#footnote-435)

 «عبد الرحیم قصیر گوید: من روزی از روزها نزد حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام بودم. آن حضرت فرمود: ای عبد الرحیم! عرض كردم: بلی، فرمود: در آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ رسول خدا فرموده است مراد از منذر من هستم و

مراد از هادی علی است، امروز هادی كیست؟ عبد الرحیم می‌گوید: من مدّتی سكوت طولانی نمودم و سپس سر خود را بالا نموده عرض كردم: فدایت شوم آیه مزبور درباره شماست و آن‌را یك یك از پدران شما به ارث بردند تا نوبت به شما رسیده است؛ فدایت شوم امروز هادی و راهنمای امّت شما هستید.

 حضرت فرمود: راست گفتی ای عبد الرحیم، قرآن كریم هیچ گاه نمی‌میرد و آیه قرآن همیشه زنده است و نمی‌میرد. اگر آیه‌ای از قرآن اختصاص به گروهی مخصوص داشته باشد و آنها بمیرند قرآن مرده است ولیكن قرآن همانطور كه درباره افراد گذشته منطبق و جاری می‌شده است درباره افراد آینده نیز صادق و منطبق خواهد شد. عبد الرحیم می‌گوید: من از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم كه می‌فرمود: قرآن همواره زنده و جاودان است و أبداً مرگ ندارد و مانند شب و روز و ماه و خورشید كه پیوسته در حركت و گردشند قرآن نیز دائماً در گردش و جریان است و همان‌طور كه بسیاری از آیات بر سابقین و اوّلین از ما صادق و منطبق می‌شده است بر آخرین و لاحقین از ما جاری و صادق خواهد شد».

 و محمّد بن یعقوب كلینی در «كافی» با سند خود از أبو بصیر روایت می‌كند قالَ: قُلتُ لابِيعَبداللَهِ عليه السّلام: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ فقالَ: رَسُولُ اللَهِ المُنذِرُ وَ عَلِیٌّ الهادی. يا ابا مُحَمَّدٍ هَل مِن هادٍ اليَومَ؟ قُلتَ: بَلی جُعِلْتُ فِداكَ مَا زالَ مِنكُم هادٍ بَعْدَ هادٍ حَتَّی دُفِعَتْ إلَيكَ. فَقالَ: رَحِمَكَ اللَهُ يا ابا مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَتْ إذا نَزَلتْ آية علی رَجُلٍ ثُمَّ ماتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ ماتَتِ‌الاية مات الكِتابُ، وَ لَكِنَّهُ حَیٌّ يَجری فَيَمَن بَقِیَ كَما جَرَی فِيمَن مَضی[[436]](#footnote-436).

 «أبو بصیر گوید: خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض كردم: تفسیر آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ چیست؟ حضرت فرمود: مراد از منذر رسول خداست و مراد از هادی علی است. حضرت فرمود: ای أبا محمّد آیا در امروز نیز راهنما و راهبری هست؟ گفتم: فدایت شوم همیشه در میان شما خاندان راهنما و راهبری پس از راهنما بوده است تا این زمان كه منصب رهبری به شما محوّل شده است. حضرت فرمود: ای ابا محمّد خدا را تو را رحمت كند راست گفتی، اگر آیه‌ای از قرآن در شأن مردی بخصوص‌

فرود آید و سپس آن مرد بمیرد آیه قرآن مرده و كتاب خدا را مرگ فرا گرفته است، و لیكن قرآن زنده است و در افراد آینده جاری و منطبق می‌شود به همان قسمی كه در افراد گذشته منطبق و جاری می‌شده است».

 دسته دوّم ـ روایاتی است كه بدون استشهاد به تطبیق آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ بر أئمّه طاهرین به عنوان جَریْ و تطبیق و استدلال به حیات قرآن، مستقیماً ائمّه علیهم السّلام را مصداق عنوان هادی قرار می‌دهد.

 أبو الحسن محمّد بن احمد بن علیّ بن شاذان فقیه از طریق عامّه با اسناد خود از عبد اللَه بن عمر روایت كرده است كه قالَ: قالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَه عليه و آله و سلّم: بِی انذِرتُمْ وَ بِعَلیِ بنِ أبيطالبٍ اهْتَدَيْتُمْ. وَ قَرَأ: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. و بِالحَسَنِ أُعطيتُمُ الإحسانَ وَ بِالحُسَينِ تَسْعَدُونَ وَ بِهِ تَشقُونَ. أَلا وَ إنَّ الحُسينَ بابٌ مِن أبوابِ الجَنَّة مَن عَانَدَهُ حَرَّمَ اللَهُ عَلَيْهِ رِيحَ الجَنَّة.[[437]](#footnote-437)

«عبد اللَه بن عمر گفته است كه: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود: به واسطه من شما امّت به سوی خدا دعوت شدید و از عذاب خدا در بیم و هراس افتادید، و به واسطه علیّ بن أبی‌طالب راه را پیدا كردید و در صراط مستقیم به سوی خدا حركت كردید. آنگاه رسول خدا برای اسشتهاد كلام خود به آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ تمسّك جُست و سپس فرمود: به واسطه حَسَن مورد احسان و عنایت خدا واقع شدید، و به واسطه حسین سعادتمند یا شقی خواهید شد. ای مردم آگاه باشید كه حسین دری است از درهای بهشت، هر كس با او دشمنی كند خداوند بوی بهشت را به مشام جان او نخواهد رسانید».

 و عیّاشی از مَسعده بن صدقه از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از جدّش علیهم السّلام روایت كرده است كه قَالَ: قالَ أمير المؤمنين عليه السّلام: فينا نَزَلَتْ هَذِهِ الايَة ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. فَقالَ رَسولُ اللَهِ صَلَّی اللَه عليه وَ آلهِ وَ سلَّم: أَنَا المُنذِرُ وَ أنتَ الهادی يا عَلِیٌّ فَمِنّا الهادی و النَّجاة وَ السَّعادَة إلی يَومِ القِيامَة.[[438]](#footnote-438) «أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ درباره ما نازل شده است و رسول خدا فرمود: من منذر هستم و تو ای علی راهبر و راهنمائی و همواره تا روز قیامت راهبر و سعادت و نجات مردم از

میان ما خواهد بود.

## خطبه پیامبر اكرم (ص) در تمسّك به ثقلین‌

 شیخ صدوق محمّد بن علیّ ابن بابویه قمّی با اسناد خود از حسین بن یزید بن عبد علی از عبد اللَه بن حسن از پدرش از حضرت امام حسن علیه السّلام روایت كرده است كه روزی حضرت رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در میان مردم خطبه خواندند و بعد از حمد و ثنای خدا گفتند: ای مردم! گویا زمان مرگ من نزدیك شده و باید دعوت حقّ را اجابت كنم، وَ إِنی تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللَهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَيْتِی، أَما إن تَمَسَّكُتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا، فَتَعَلَّمُوا مِنْهُم وَ لَا تُعَلِّمُوهُم فَإنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنكُمْ. لَا تَخْلُو الارضُ مِنْهُمْ وَ لَوْ خَلَتْ لانْساخَتْ بِأهْلِهِا. «و من در میان شما دو چیز پر اهمیّت و گران قیمت باقی می‌گذارم: كتاب خدا و عترت من كه اهل بیت من هستند. ای مردم تا وقتی كه شما به آن دو تمسّك جستید ابداً گمراه نخواهید شد. شما از اهل بیت من دانش را بیاموزید و به آنها چیزی یاد ندهید و تعلیم نكنید، آنها از شما داناترند. هیچ‌گاه زمین از آنها خالی نخواهد بود، و اگر فرضاً خالی شود تمام اهل خود را در كام خود فرو خواهد كشید». و سپس فرمود:

 اللَهُمَّ إنِّی أعْلَمُ أنَّ العِلْمَ لَا يَبِيدُ وَ لَا يَنْقَطِعُ وَ أنَّكَ لَا تُخْلِی الارضَ مِن حُجَّة لَكَ عَلَی خَلْقِكَ ظاهرٍ لَيْسَ بِالمُطاعِ أَوْ خائِفٌ مُغْمُورٍ كَيلا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَ لَا تَضِلَّ أولِياؤكَ بَعْدَ إذ هَدَيْتَهُمْ أُولَئِكَ الاقَلُّونَ عَدَداً الَاعظَمُونَ قَدْراً عِندَ اللَهِ.

 «بار پروردگارا من می‌دانم كه هیچ‌گاه عِلم خراب و نابود نخواهد شد و هیچ‌گاه تو زمین را از حجّت خالی نخواهی گذارد یا حجّت ظاهری كه مردم فرمان او را نپذیرند یا حجّت باطنی كه پیوسته در غیبت و خوف بسر برد برای آنكه حجّت تو باطل نگردد و اولیای تو از بندگانت گم و گمراه نشوند و پس از هدایت، بی مربّی و سرپرست نمانند، چقدر تعداد آنها كم و قدر و منزلت آنها در نزد خدا بزرگ است».

 چون خطبه تمام شد و از منبر به زیر آمد عرض كردم: ای رسول خدا مگر تو حجّت خدا بر جمیع بندگان او نیستی؟ فرمود: ای حَسَن خدا می‌گوید: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ فَأنَا المُنذِرُ وَ عَلِیٌّ الهَادی. «ای پیغمبر تو اعلان كننده به توحید و به شریعت خدا هستی و برای هر جمعیّتی رهبر و راهنمائی خواهد بود. من دعوت كننده به خدا و ترساننده از عذاب او هستم، و علیّ بن أبی‌طالب رهبر و راهنماست. من گفتم: ای رسول خدا شما گفتید هیچ‌گاه زمین از حجّت تهی‌

نخواهد شد. حضرت فرمود: بله، علیّ بن أبی‌طالب حجّت خدا بر خلق و امام است بعد از من و پس از او حجّت و امام تو هستی، و حجّت و امام و جانشین بعد از تو حسین است. و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است كه از صُلب حسین فرزندی خارج شود كه نام او علی هم نام جدّش خواهد بود، چون حسین از دنیا برود علی فرزندش بر منصب امامت بنشیند و او حجّت و امام مردم بعد از پدرش خواهد بود و از صلب علی فرزندی برون آید كه هم اسم من است و از همه مردم به من شبیه‌تر است، عِلم او عِلم من است و حُكم او حُكم من است، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند فرزندی را از صلب محمّد بیرون آورد كه اسمش جعفر است از همه مردم راستگوتر و راست كردارتر، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب جعفر فرزندی خارج كند كه اسمش موسی است هم نام موسی بن عمران، مقام عبودیّت او از همه مردم شدیدتر است، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب موسی فرزندی خارج كند كه نامش علی است، معدن عِلم و محلّ حكمت است، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود خداوند از صلب علی فرزندی بیرون آورد به نام محمّد ، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود خداوند از صلب محمّد فرزندی خارج كند كه نامش علی است، او امام و حجّت خدا بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب علی فرزندی پدید آورد كه نامش حسن است، او امام و حجّت خدا بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب حسن به وجود آورد قائم آل محمّد را، او امام و حجّت بر شیعیان و روشن كننده نور معرفت در دل دوستان و اولیای خود خواهد بود، غیبتی خواهد نمود كه كسی او را نمی‌بیند، جمعیّت بسیاری از تمسّك به او بر می‌گردند و جمعیّت دیگری بر امامت او استوار می‌مانند، می‌گویند: وعده ظهور كِی خواهد بود اگر شما راست می‌گوئید. وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الدُّنيا إلّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطوَّلَ اللَهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ اليَوْمَ حَتَّی يَخْرُجَ قائِمُنا فَيَمْلأ الارضَ قِسْطاً وَ عَدلًا كَما مُلِئتُ ظُلماً وَ جَوراً، فَلَا تَخلُوا الارضُ مِنكُمْ، أعطاكُمُ اللَهُ عِلمی وَ فَهْمِی، وَ لَقَدْ دَعَوْتَ اللَهَ تَبَارَكَ وَ تَعالیَ أَن يَجْعَلَ العِلْمَ وَ الفِقْهَ فی عَقِبی وَ عَقِبِ عَقِبی وَ فی زَرْعی وَ زَرْعِ زَرْعی.[[439]](#footnote-439)

 و اگر از مدّت عمر دنیا باقی نمانده باشد مگر یك روز خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد كرد تا به قدری كه قائم ما ظهور كند و جهان را پس از ظلم و جور به عدل و داد مبدّل سازد. زمین از شما حجّتهای الهیّه خالی نخواهد ماند، خداوند عِلم من و درایت مرا به شما عنایت كرده است. من از خدا خواسته‌ام كه عِلم و فَهم را در اولاد من و اولاد اولاد من قرار دهد، و در كِشت من و كِشته حاصله از كشت من بنهد».

 باری این حدیث شریف حاوی نكاتی است كه باید اجمالًا در هر یك از آنها دقّت نمود.

## تواتر حدیث ثقلین‌

 نكته اوّل بیان ثقلین یعنی كتاب خدا و اهل بیت رسول خداست كه عدم ضلالت و گمراهی را رسول خدا مرهون به عمل و تمسّك به هر دو از آنها دانسته است. این حدیث از روایات متواتره است كه متجاوز از سی نفر از اصحاب پیغمبر اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم آن را روایت نموده‌اند و گذشته از علمای بزرگ شیعه و مصنّفات معتبره آنها بیش از دویست نفر از علمای بزرگ اهل سنّت آن‌را با الفاظ مختلف روایت نموده‌[[440]](#footnote-440) و در متجاوز از پانصد كتاب از كتب معتبره آنان آمده است.[[441]](#footnote-441)

 آیة اللَه علّامه میر حامد حسین لكهنوی هندی نیشابوری رضوان اللَه علیه جلد دوازدهم از «عبقات الانوار» را به بحث در پیرامون این حدیث اختصاص داده و آن را به دو جزء تقسیم كرده و جزء اوّل را اختصاص به بحث از سند حدیث و جزء دوّم را اختصاص به بحث در دلالت آن داده است.[[442]](#footnote-442) و میرزا نجم الدّین شریف عسگری كتابی مستقلّ به نام «محمّد و علیٌّ و حدیث الثقلین و حدیث السفینة» از مصادر عامّه درباره این حدیث و حدیث سفینه تألیف نموده است و ما در آینده مفصّلًا راجع به این حدیث بحث خواهیم نمود ان شاء اللَه تعالی.

 نكته دوّم آن است كه رسول خدا می‌فرماید: شما به اهل بیت من چیزی یاد

ندهید زیرا كه آنها از شما داناترند لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإنَّهُمْ أعْلَمُ مِنكُمْ. این جمله حدیث را از رسول خدا بسیاری از علماء عامّه و خاصّه نقل كرده‌اند و ما در ص ٢١ از ج ٣ «امام شناسی» از جابربن عبد اللَه انصاری نقل كردیم. و اگر این جمله حضرت را ضمیمه كنیم با جمله دیگری كه حضرت امام حسن علیه السّلام ضمن خطبه خود از آن حضرت روایت می‌كند استفاده امامت و رهبری أئمّه اطهار خواهد شد، و آن جمله این است كه می‌گوید: وَ قَدْ سَمِعَتْ هَذِهِ الامَّة جَدِّی صَلَّی اللَه عليه و آله و سلّم يَقُولُ: مَا وَلَّتْ امَّة أمْرَها رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَن هُوَ أَعْلَمُ مِنهُ إلّا لَم يَزَل يَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفالًا حَتَّی يَرْجِعُوا إلی مَا تَرَكُوهُ.[[443]](#footnote-443) و «به تحقیق كه این امّت از جدّ من رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شنیده است كه می‌فرمود: هیچ طایفه و گروهی امور اجتماعی و شئون دیگر خود را به مردی نمی‌سپارند كه از او در میان آن گروه داناتر هم بوده باشد مگر آنكه روز به‌روز امور آنها رو به فساد و خرابی خواهد رفت الّا آنكه از عمل خود برگردند و شخص اعلم را برای رسیدگی و سرپرستی امور خود قرار دهند».

 از ضمیمه نمودن این دو جمله از رسول خدا استفاده می‌شود كه حتماً باید ائمّه طاهرین علیهم السّلام رهبری تمام شئون مردم را بدون استثناء چه در امور معاشی و سیاست مُدُن و تدبیر منزل و چه در امور معاد و چه در امور معارف و علوم دینی متكفّل گردند زیرا اوّلًا به طور اطلاق أعلمیّت آنها را بیان فرموده و این، حكم صغرای قضیّه را دارد. و ثانیاً زعامت فرد اعلم را لازم شمرده و این، حكم كبرای قضیّه را دارد و نتیجه، زعامت آنان است به طور دوام و اطلاق.

## خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در علم خاندان نبوت‌

 حضرت مولی الموحّدین أمیر المؤمنین علیه السّلام در «نهج البلاغة» در ضمن خطبه ١٤٢ می‌فرماید: أَينَ الَّذين زَعَمُوا أَنَّهُمْ الرّاسِخُونَ فِی العِلْمِ دُونَنا كَذِباً وَ بَغْياً عَلَيْنا أن رَفَعَنا اللَهُ وَ وَضَعَهُمْ، وَ اعْطاناً وَ حَرَمَهُمْ، وَ أدْخَلنَا وَ أَخْرَجَهُمْ، بنا يُسْتَعطَی الهُدی وَ يُسْتَجلَی العَمی. إنَّ الائِمَّة مِن قُريشٍ غُرِسُوا فِی هَذَا البَطْنِ مِن هاشِمٍ، لا تَصْلُحُ عَلی سِواهُمْ‌

وَ لَا تَصْلُحُ الوُلاة مِن غَيْرِهِمْ‌[[444]](#footnote-444) «كجا هستند كسانی كه از روی دروغ و دشمنی با ما ادّعا می‌كنند كه آنان استواران در عِلمَند؟ در حالی كه خداوند درجه و منزلت ما را بلند نموده و مقام آنها را پست قرار داده است، و از نعمتهای علوم و معارف خود ما را بهره‌مند فرموده و آنها را محروم كرده است، و در ایمان و توحید و درجات قرب، ما را داخل كرده و آنان را خارج نموده است. به واسطه ماست كه هدایت در میان افراد بشر قسمت می‌شود و هر كس بهره خود را از آن در می‌یابد، و به واسطه ماست كه روشنائی چشم و نور باطن در دل مردم ظهور می‌كند و هر كس می‌تواند پرده‌های ظلمات جهل را پس زده و به نور بصیرت دیدگانش روشن گردد. پیشوایان و رهبران اجتماع پیوسته از طایفه قریش بوده و در آل محمّد از طایفه بنی هاشم قرار داده شده‌اند. امامت و رهبری برای غیر آنان سزاوار نیست و جایز نیست كه حكمفرمایان امّت از غیر آنها بوده باشند».

 و در خطبه ١٤٥ می‌فرماید: وَ اعْلَمُوا أنَّكُم لَن تَعْرِفُوا الرُّشدَ حَتَّی تَعْرِفوا الَّذی تَرَكَهُ، وَ لَنْ تَأخُذُوا بِمِيثاقِ الكِتابِ حَتَّی تَعْرِفُوا الَّذی نَقَضَهُ، وَ لَنْ تُمَسِّكُوا بِهِ حَتّی تَعْرِفُوا الَّذی نَبَذَهُ، فَالتَمِسُوا ذَلِكَ مِن عِندِ أهلِهِ فَإنَّهُمْ عَيْشُ العِلْمِ وَ مَوْتُ الجَهْلِ، هُمُ الَّذينَ يُخْبِرُكُم حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَن بَاطِنِهِمْ لَا يُخالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلُفُونَ فِيهِ، فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ.[[445]](#footnote-445)

 «و بدانید كه هرگز راه مستقیم و سعادت را نخواهید شناخت مگر آنكه بشناسید كسی را كه آن راه را ترك كرده است تا از فعل او تبرّی جوئید و به ضدّ آن كه راه حقّ است بگرائید، و هیچ‌گاه عهد و پیمان قرآن كریم را بر ذمّه و عهده خود قرار نمی‌دهید مگر آنكه بشناسید كسی را كه آن‌را نقض كرده و درهم شكسته است، و در عمل به قرآن كریم ثابت قدم و استوار نمی‌شوید و به آن چنگ نمی‌زنید و متمسّك نمی‌گردید مگر آنكه بشناسید كسی را كه آن‌را از درجه اعتبار ساقط كرده و عملًا به دور انداخته است (یعنی یكی از شرائط فهم كتاب خدا و تمامیّت درجه معرفت به آن شناختن مخالفان قرآن و منكران آن است، و تا أئمّه ضلال شناخته نشوند و از قول و

فعل آنان تبرّی پیدا نشود تمسّك به قرآن كریم و به واقعیّت ائمّه حقّ حاصل نخواهد شد). بنابراین راه سعادت و ادراك معانی راقیه كتاب خدا و تمسّك به قرآن كریم را از نزد اهلش بجوئید و از آنها طلب كنید (و آنها امامان از اهل بیت هستند) كه حقیقت دانش و حیات عرفانند، و مرگ جهل و فقدان نادانی. آنان كسانی هستند كه حكم آنها در ظاهر حاكی و كاشف از علوم و دانش آنها در باطن است، و سكوت عمیق آنها كاشف از گویائی روح و جان آنها به اسرار جهان آفرینش و رموز عالم ملك و ملكوت است، و ظاهر ایشان كه همان سیمای عبودیّت و روح خضوع و آیه خشوع است حاكی از باطن ایشان كه همان حال طمأنینه و سكینه و اتّصاف به كمالات قدسیّه و معارف ربوبیّه است خواهد بود. آنان در امر دین مخالفت نمی‌ورزند و با یكدیگر اختلاف ندارند، دین در میان آنها گواهی است صادق و خاموشی است ناطق (كه به واسطه عمل آنها به دین و تمركز یافتن معنی و روح دین در كانون نفوس آنها بهترین گواه راستین بر واقعیّت آنهاست، و پیاده شدن اسرار دین در دل و جوارح آنان بهترین شاهد عملی با لب بسته و دل گویا برحقیقت آنهاست)».

## صفات امام در دعای روز عرفه حضرت سجاد علیه السّلام

 و حضرت سیّد السّاجدین و زین العابدین علیه السّلام در ضمن دعای روز عرفه كه چهل و هفتمین دعا از «صحیفه كامله» است عرض می‌كند: اللَهُمَّ إنَّكَ ايَّدْتَ دينَكَ فی كُلِّ اوانٍ بإمامٍ اقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِكَ وَ مَناراً فی بِلَادِكَ بَعْدَ أن وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّريعَة الَی رِضْوَانِكَ، وَ افْتَرَضْتَ طاعَتَهُ وَ حَذَّرْتَ مَعْصِيتَهُ، وَ امَرْتَ بِامْتِثَالِ امْرِهِ وَ الإنتهاءِ عِندَ نَهْيِهِ، وَ الّا يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَ لَا يَتَأخَّرَ عنه مُتَأخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَة اللّائذينَ وَ كَهْفُ المُؤمِنِينَ وَ عُرْوَة المُتَمَسِّكِينَ وَ بَهاءُ العالَمِينَ.

 «بار پروردگارا تو در هر زمانی دین خود را به امامی از امامها تقویت و تأیید نمودی، آن امامی كه او را به عنوان نشانه و علامت برای بندگان خود معرّفی كردی و كانون نور و هدایت را در میان افراد بشر در وادی جهل و ظلمت قرار دادی بعد از آنكه رشته دل و اتّصال باطن او را به رشته مقام جمال و جلال خود متّصل فرمودی و او را وسیله مقام رضای خود در میان مردم معیّن كردی، و اطاعت از او را واجب و لازم شمردی، و مخالفت و سرپیچی از نهی او را حرام فرمودی، و بندگان خود را امر كردی كه اوامر او را بپذیرند و امتثال كنند، و از نواهی او اجتناب ورزند، و هیچ‌كس از مردم و افراد امّت از او در هر امری از امور جلو نیفتد، و خود را بر او مقدّم نكند، و

هیچ فردی از او تخلّف نورزد، و در فرمانبری از اوامر و اتّصال با او عقب نیفتد. بنابراین آن امام موجب مصونیّت و حفظ پناه آورندگان از شرور و موانع و آفات دنیوی و اخروی و پناه‌گاه و ملجأ و ملاذ مؤمنان، و دست‌اویز محكم گروندگان، و نور و بَهاء و عظمت اهل عالم خواهد بود».

 مرحوم سیّد علی خان كبیر در شرح این فقره از دعا از شرح «صحیفه كامله سجّادیّه» مطالبی نفیس آورده ما مختصر آن‌را نقل می‌كنیم: حضرت علیّ بن الحسین علیهما السلام در این فقرات مقام امام را به چهار صفت توصیف نموده است:

 اوّل: عِصْمَة اللّائذينَ‌ یعنی برای امام هیچ دافع و مانعی نیست كه پناه آورندگان به سوی خود را در راه مستقیم رهبری كند و از ورطه هلاك در جانب افراط و تفریط حفظ نماید.

 دوّم: كَهْفُ المؤمنِين‌ یعنی ملجأ و پناه تمام مؤمنان است، كسانی كه در حوادث واقعه و در شبهات وارده به او روی آورند و چاره رهائی از ظلمات نفس امّاره و مهالك را از او بجویند.

 سوّم: عُرْوَة المُتَمَسِّكِينَ‌ یعنی افرادی را كه به او تمسّك نمایند و از اوامر او پیروی كنند و به آثار او تأسّی نموده و از نواهی او اجتناب ورزند از وقوع و فرو افتادن در چاه‌های مهلكه، و سقوط در نقمت و بُعد برهاند.

 چهارم: بَهاءُ العالَمينَ‌ یعنی نظام امور جهان و طراوت و زیبائی مناظر عالم به او بسته است. چون مردم همگی به سیره و روش او رفتار می‌كنند و به دین جهت میزان عدل، استوار، و ترازوی انصاف، برقرار، و ستونهای حقّ و معدلت در میان آنها بر پا می‌گردد.

 و این دعا كه دلالت بر لزوم امام در هر زمانی از ازمنه دارد طبق حكم عقل و نقل است. امّا دلیل عقلی آنكه انسان در دنیا افرادی دارد كه باید با یكدیگر به نحو تعاون و اجتماع زیست كنند و با پدید آمدن تمدّن و اجتماع طبعاً بین افراد اصطكاك و تزاحم به وجود خواهد آمد، برای آنكه جلب منافع و دفع ضرر و حسّ استخدام از غرائز و جِبلیّات بشر است، هر كس دوست دارد به تمام لذائذ و مشتَهیات خود برسد و از هر گونه مزاحمی در راه این مقصد خشمگین می‌شود و بر علیه آن قیام و اقدام می‌نماید، بنابراین نزاع و تشاجر و مخاصمات پدید می‌آید و منجرّ به قتل و غارت و

خرابی عمران و قطع نسل و اختلال نظام خواهد شد. و در این صورت حتماً باید قانونی در میان آنها حكومت كند كه معاش آنها را منظّم كند و راه صحیحی را برای زندگی در پیش پای آنان قرار دهد، و آن قانون شریعت است كه امور دنیوی آنها را اصلاح می‌كند و در راه حفظ حقوق و عدم تعدّی و تجاوز و تجاسر به دیگران آنها را تربیت می‌دهد، و راهی را نیز برای وصول به خدا معیّن می‌كند و آنها را به عالم ماوراء طبیعت و مادّه متوجّه نموده و به یاد آخرت و نتیجه اعمال می‌اندازد، و كوس رحیل را به سفر سوی خدا در گوش آنان می‌نوازد، و آنها را می‌ترساند، و از راه نزدیك دعوت حقّ را به آنها ابلاغ می‌كند، و به صراط مستقیم رهبری می‌نماید.

 این اساس تربیت شرعی باید به دست فرد انسانی انجام گیرد چون مباشرت فرشتگان در اداء این امر محال است و حیوانات پائین ترند از آنكه بتوانند مربّی بشر گردند. و آن فرد انسان باید به آیات و به بیّناتی از جانب خدای خود مؤیّد شود تا مردم دعوت او را بپذیرند و نوع بشر در مقابل او خاضع گردند و آن معجزه است. بنابراین در سنّت حضرت باری تعالی شأنه العزیز ارسال چنین فردی لازم و حتمی است. و هم‌چنانكه خدا در عنایت نظام عالم از ریزش باران دریغ نمی‌كند چون زمین به باران در پرورش درختان و گیاهان و حیوانات و انسان‌ها محتاج است همین طور نظام عالم بی نیاز از امامی نیست كه صلاح دنیا و آخرت را به بنی نوع خود بفهماند. آری كسی كه در نظام احسن آفرینش از رویانیدن موی ابروان به جهت زیبائی نه به جهت لزوم و ضرورت مضایقه نكرده است چگونه ممكن است از فرستادن امامی كه وجودش رحمة للعالمین، و معرّفی او نشانه هدایت در صراط مستقیم است خودداری كند.

 بنابراین لطف و عنایت از مقام منیع خداست كه چنین شخصی را ایجاد فرموده و برای دستگیری بشر در راه نفع عاجل و سلامت نفس در آخرت و خیر آجل بفرستد. این شخص خلیفه خداست در روی زمین و اوست امامی كه او را برای رهبری بندگان و كانون فیض بخش و نور دهنده در میان بلاد و اقوام مقرّر فرموده است.

## ضرورت وجود امام برای جامعه‌

 در اینجا اگر این شبهه پیش آید كه: این دلیل فقط دلالت بر لزوم فرستادن پیغمبر را از اجانب خدا می‌نماید كه دارای شریعت و قانون باشد و خود آن پیغمبر مبیّن شریعت خود می‌باشد و دلالت بر لزوم امام را ندارد. جواب آن است كه‌

همان طور كه بشر احتیاج به پیغمبری دارد كه از او استفاده شریعت و حكمت را بنماید همان‌طور نیازمند به حافظ آن شریعت الهیّه و پاسدار و كفیل و قیّم آن می‌باشد. چون برای مردم حفظ جمیع احكام شریعت و كتاب الهی مقدور نیست و علاوه كتاب هم مبیّن جمیع احكام بر وجهی كه نیاز به امام را در مراجعات رفع كند نخواهد بود، چون در كتاب خدا مجمل و مفصّل، محكم و متشابه، عامّ و خاصّ، مطلق و مقیّد، ناسخ و منسوخ، و علوم باطنه و دقایق غامضه و اسرار ملكوتیّه به اندازه‌ای وجود دارد كه احاطه بر معرفت آنها برای غیر پیغمبر از راه وحی یا وصیّ پیغمبر از راه افاضات غیبیّه در اذُن واعیه ممكن نیست. امام است كه با روح وسیع خود قابلیّت ادراك تمام معلومات پیغمبر را دارد و آن طور كه باید می‌گیرد و به مردم ابلاغ می‌كند.

 و اگر كسی بگوید: با اجتهاد در كتاب خدا رفع نیازمندیها می‌شود. جواب آن است كه اجتهاد ممنوع است و اگر به فرض جایز باشد در صورت ضرورت است و چون برای خدا ضرورتی معنی ندارد پس باید امامی بفرستد كه عالِم به جمیع احكام و احتیاجات بشر كما هو حقّه و حافظ قانون و قیّوم آن باشد، و این درجه و منزله برای احدی میسّر نیست مگر برای صاحب نفس قدسیّه و عقل كامل و بصیرت الهیّه و ضمیر صافی و وجدان پاك از زنگار صفات نكوهیده و كدورت نادانی و جهل تا آنكه علوم ربّانیّه در او جلوه گر گردد و اسرار غیبیّه در او منعكس شود. و لذا بعضی از اهل عرفان گفته‌اند: حقیقت نبوّت و رسالت هیچ‌گاه از بین نمی‌رود و ماهیّت و واقعیّتش در هر زمان موجود است و نسخ نمی‌گردد بلكه فقط مسمّی به اسم رسول و پیغمبر از بین می‌رود و به جهت فرود نیامدن فرشته وحی بر وجهی كه بر پیغمبر ظاهر شود، و بر این اساس روایاتی از أئمّه اطهار علیهم السّلام در فرق میان نبی و رسول و مُحَدَّث وارد است. رسول كسی است كه فرشته بر او ظاهر شود و با او سخن گوید، و نبی كسی است كه در خواب فرشته را می‌بیند و با او تكلّم می‌كند، و چه بسا در فردی هم معنی رسالت و هم معنی نبوّت جمع می‌شود، و محدَّث كسی است كه صدای فرشته را می‌شنود ولی صورت او را نمی‌بیند. و از رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم این حدیث مشهور است كه فرمود: إنَّ فی امَّتی مُحَدَّثين مُكَلَّمِينَ‌ «در امّت من افرادی هستند كه ملائكه پروردگار با آن‌ها سخن می‌گویند». و نیز از آن حضرت است كه فرمود: إنَّ لِلَّهِ عِباداً لَيْسُوا بِأنبيآءَ يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّون‌ «به درستی كه خداوند بندگانی دارد كه از پیغمبران‌

نیستند ولیكن پیغمبران به درجات آنها در نزد خدا غبطه می‌خورند». و امّا دلیل نقلی بر وجود امام بسیار است كه از شیعه و سنّی روایت شده است.[[446]](#footnote-446) الی آخر ما ذكره من الروايات.

## نقش امام تنها حفظ نظام اجتماع نیست‌

 البتّه بر ناقد بصیر و مؤمن خبیر پوشیده نیست كه این نحوه از استدلال بر لزوم امام را كه مبتنی بر حفظ اجتماع و تمدّن بشر و براساس رعایت حقوق و عدم تجاوز به دیگران و پیدایش مدینه فاضله بر پایه تعاون بقاء نه تنازع بقاء است بسیاری از متكلّمین اقامه نموده و به این برهان و نظیر آن خواسته‌اند مسأله لزوم نیاز به وجود امام را اثبات كنند و لیكن مقام امام از این مسؤولیّت بالاتر و وظیفه او با ارج‌تر است. در روایاتی كه داریم مطالبی عجیب راجع به شخصیّت امام به چشم می‌خورد مانند آنكه حیات بشر بستگی به او دارد و اگر او نباشد زمین اهلش را در كام خود فرو می‌برد و او ریسمان خداست، و اسم اعظم، و آیت كبرای حقّ، و قوام عوالم، و والی كاخ آفرینش، و مایه زندگی دلها، و اطمینان قلوب است. و لذا اگر كسی در مقابل برهان فوق بگوید: اگر حكمای خبیر و عقلای هر ملّت قانون عدل را طبق آراء و سلیقه خود بر آن ملّت اجرا كنند و افراد را در تحت تعلیم و تربیت صحیح بر پیروی از آن قانون عادت دهند و از دوران كودكی با تلقینات روحی روحِ كودك را از دروغ و دزدی و هر گونه خیانت و جنایتی بر حذر دارند به طوری كه در بعضی از كشورهائی كه از خدا خبری ندارند دیده می‌شود كه چقدر رعایت نظم و آداب را می‌كنند دیگر چه نیازی به امام داریم، و اگر فائده امام حفظ مردم از تعدّیات است به غیر امام هم ممكن است و تجربه نیز نشان داده است، در اینجا این نحوه از استدلال دیگر زمینه‌ای پیدا نمی‌كند.

 ولی همان‌طور كه ذكر شد مقام امام منحصر به حفظ عدالت و توازن در حقوق نیست بلكه امام رابطه خلق و خالق است. بشر چون در عالم طبع قدم گذارد و از نسیم عالم قدس به دور افتاد و از نفحات ربّانیّه و جلوه‌های ملكوتیّه محروم ماند در خود كه صاحب مسند این مقام است نگرانی و اضطراب مشاهده كرد خواه متمدّن باشد خواه نباشد، خواه در اجتماع زیست كند یا نكند. و بنابراین اگر فرض كنیم بشری

تنها بدون هیچ رابطه‌ای از زن و فرزند، و پدر و مادر، و خواهر و برادر، و شریك و همسایه، و حاكم و محكوم، و رئیس و مرئوس در جزیره‌ای سبز و خرّم زندگی كرده و از همه مواهب مادّیّه متمتّع شود باز این نگرانی و اضطراب در او هست، خاطرات پریشان او را رنج می‌دهد و هر لحظه كه به یاد نقاط ضعف و نقصان خود می‌افتد در پریشانی واقع می‌شود، حسّ دوری از حریم امن و امان الهی كه منزلگه واقعی اوست تمام نعمتهای این جزیره خرّم را بر او زهر نموده و مناظر زیبای آنها را چون هیاكل غول و دیو جلوه می‌دهد. بشر تا به خدا ربط پیدا نكند آرام نمی‌گیرد، آرامش او فقط و فقط با انس با خداست‌ ﴿أَلا بِذِكْرِ اللَهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ‌﴾[[447]](#footnote-447).

 آرامش و سكون خاطر و ذكر خدا در دل جای نمی‌گیرد مگر به تعلیم مربّی كامل كه همه راههای آخرت را طیّ كرده و به سَلُونِی قَبْلَ أَن تَفْقِدُونِی زبانش گویا است. او است كه می‌تواند راهبر شود نه آن كه خود فاقد این صفت است. بشر یا باید به این مرحله برسد و یا باید در تحت تعلیم و تربیت شخص رسیده قرار گیرد، اوّلی امام است و دوّمی مأموم، و فرض ثالثی وجود ندارد. در قرآن كریم حكایت زبان جهنّمی‌ها را بیان می‌كند كه آنها به خازنان جهنّم می‌گویند: ﴿وَ قالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ\* فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِيرِ﴾.[[448]](#footnote-448)

 «اگر ما یا خود به مقامی رسیده بودیم كه مستقّلًا درك می‌كردیم و احتیاج به هیچ گونه مربّی نداشتیم و یا پیروی از شخصی می‌نمودیم كه او به مقام عقل و ادراك حقائق و اسرار رسیده و مستقّلًا مورد افاضات حضرت سبحان قرار گرفته بود، در امروز از مردم جهنّم نبودیم. جهنّمی‌ها اعتراف به گناه خود می‌كنند پس مرگ و نابودی باد بر آنان». از این آیه استفاده می‌شود كه گناه اصحاب سعیر كه یاران جهنّم باشند فقط خود سَر بودن و به آراء شخصیّه عمل كردن و در تحت تربیت امام نرفتن است گرچه در نزد خود دارای افكار عالی و پسندیده باشند ولی آن كافی نیست. یا باید شخص به مقام عقل مستقلّ بدون نیاز به عوامل خارجی برسد یا از چنین عقلی شنوا و پذیرا باشد و گرنه جای او در دوزخ نفس امّاره و آراء باطله و خاطرات شیطانیّه بوده و مقام تجسّم آنها در عوالم دیگر به صورت جهنّم‌های برافروخته خواهد بود.

 باز در جای دیگر، قرآن مردم را به سه قسمت می‌كند: ﴿وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً\* فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ\* وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ\* وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ\* أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾.[[449]](#footnote-449) و در آخر سوره می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ\* فَرَوْحٌ وَ رَيْحانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ\* وَ أَمَّا إِنْ كانَ مِنْ أَصْحابِ الْيَمِينِ\* فَسَلامٌ لَكَ مِنْ أَصْحابِ الْيَمِينِ\* وَ أَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ\* فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ\* وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴾. منظور از مقرّبان درگاه خدا خصوص أئمّه اطهار علیهم السّلام هستند و افرادی كه در سایه تعلیم آنها به مقصود رسیده و در حرم خدا آرمیده و به خطاب‌ ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى‌ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ مشرّف شده‌اند. و مراد از اصحاب یمین مردمی هستند كه در راه شریعت و تبعیّت از امام بوده ولی به مقصد نرسیده و مقام و منزلت قرب برای آنان حاصل نشده است. و مراد از اصحاب المشئمة كه آنها را از مكذّبین ضالّین قلمداد می‌كند مردم خودسر و خود رأی هستند كه به آراء و افكار خود می‌بالند و از پیروی امام سر می‌پیچند. و این حقیقت را أمیرالمؤمنین علیه السّلام برای كمیل بن زیاد نَخَعی بیان می‌فرماید.

 قالَ كُمَيلُ بنُ زِيادٍ: أَخَذَ بِيدَی أميرُالمؤمنِينَ عَلِیٌّ بْنُ أَبِيطالبٍ عليه السّلام فَأخرَجَنِی إلی الجَبّانِ فَلَمَّا أصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعَداءِ ثُمَ‌ قالَ: يا كُمَيْلُ إنَّ هَذِهِ القُلُوبَ أوعِيَة فَخَيرُها أوْعاها، فَاحْفَظْ عَنِّی مَا أَقُولُ لَكَ: النّاسُ ثَلثَة: فَعالِمٌ رَبّانِیُّ، وَ مَتعَلِّمُ عَلی سَبِيلِ نَجاة، وَ هَمَجٌ رَعاعٌ أتباعُ كُلِّ ناعِقٍ، يَميلونَ مَعَ كُلِ ريحٍ، لَم يَسْتَضيئوا بنورِ العِلْمِ، وَ لَمْ يَلْجَأُوا إلی رُكنٍ وَثِيقٍ.[[450]](#footnote-450)

 «كمیل بن زیاد می‌گوید: أمیر المؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام دست مرا گرفت و به سوی مقبره به راه افتادیم. چون حضرت وارد صحرا شد نفسی عمیق كشید و فرمود: ای كمیل این دلها ظرفهائی است و بهترین آنها آن دلی است كه گنجایشش بیشتر باشد. آنچه من با تو می‌گویم حفظ كن و از خاطرت محو مساز. مردم سه دسته هستند: عالمی است عارف به خدا و مربّی گم گشتگان به وادی حقیقت، و شاگردی است كه در پیروی از آن عالم راه نجات را می‌پیماید، و مردمی هستند نادان و بی فكر، اوباش و بی منزله و قیمت كه به دنبال هر صدائی كه بلند شود.

 خواه حق و خواه باطل می‌دوند، و با وزش هر بادی می‌جنبند، دل آنها به نور علم روشن نشده و به مقام قابل اعتمادی پناه نیاورده‌اند».

 در اینجا ملاحظه می‌شود كه حضرت مردم را منحصر در این سه دسته نموده‌اند. اوّل عالم ربّانی كه امام یا تربیت یافته به دست امام است، آنكه انوار ملكوتیّه در دلش تابیده و از هوای نفس بالمرّه عبور كرده و شیطان خود را تسلیم و منقاد نموده و بر اسرار عالم كَون آگاه، دارای ضمیری منیر و قلبی بیدار، به حیات حقّ زنده و مربّی بشر است. دوّم مردمی كه در مقام پیروی از آن عالم ربّانی برآمده و قدم در راه سلوك نهاده و به نور او روشن و به همّت او در حركت‌اند. سوّم بقیّه مردم از دانی و عالی كه همه بر اساس پیروی از هوای نفس در مهابط هلاك، ساقط، و در زمره حیوانات محكوم به لذائذ حسّیّه گشته و از ادراك عوالم قرب یا همّت صعود بر آن مدارج و معارج محرومند. و محصّل مطلب آنكه مسؤولیّت و وظیفه امام ربط دلهای مردم است با خدا و دستگیری و ایصال به مقامات عالیّه قرب و لقاء. و البتّه تدبیر شئون اجتماع نیز از مقدّمات وصول به این مرحله است نه غایت از ایجاد و مقصود از آفرینش، و لذا در روایات وارد است كه اگر فرضاً در عالم بیش از دو نفر نباشند حتماً یكی از آنان باید امام باشد.

## هیچگاه زمین از حجّت خدا خالی نیست‌

 ثقة الاسلام كلینی با سند خود از ابن طیّار روایت می‌كند قالَ: سَمِعْتُ أبَا عَبداللَهِ عليه السّلام يقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ فِی الارضِ إلّا اثنانِ لَكانَ احدُهُما الحُجَّة.[[451]](#footnote-451)

 «ابن طیّار می‌گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم كه می‌فرمود: اگر در روی تمام زمین باقی نماند مگر دو نفر یكی از آنها حجّت خدا خواهد بود».

 و نیز با دو سند دیگر یكی از حمزة بن طیّار و دیگری از محمّد بن عیسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه فرمود: لَوْ بَقِیَ اثْنانِ لَكانَ احَدهُما الحُجَّة عَلی صَاحِبَه‌[[452]](#footnote-452) «اگر دو نفر بمانند، یكی از آنها حتماً حجّت خدای بر آن دیگری خواهد بود».

 و نیز با سند خود از كرّام روایت كند كه قالَ: قالَ أبُو عَبدِ اللَهِ عليه السّلام: لَوْ كَانَ النّاسُ رَجُلَيْنِ لَكانَ أَحَدهُمَا الإمامَ. إنَّ آخِرَ مَن يَمُوتُ الإمامُ لِئَلّا يَحْتَجَ‌

أَحَدٌ علی اللَهِ عَزَّ وَ جَلَّ أنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّة لِلّهِ عَلَيْهِ‌[[453]](#footnote-453) «حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: اگر مردم منحصر در دو نفر گردند هر آینه یكی از آنها امام خواهد بود. و از آن دو نفر آن كه دیرتر بمیرد امام خواهد بود به علّت آنكه هیچ كس بدون حجّت الهیّه نباشد و در مقابل پروردگار ادّعا نكند كه مرا بدون راهنمائی كه مرا به سوی تو دعوت كند گذاردی».

 و نیز از یونس بن یعقوب از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده كه‌ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَكُنْ فِی الارضِ الّا اثْنانِ لَكانَ أَحَدُهُما الحُجَّة.[[454]](#footnote-454)

 نكته سوّم: آن است كه رسول خدا می‌فرماید: لَا تَخْلُو الارضُ مِنهُمْ‌ «هیچ‌گاه زمین از امام خالی نیست». به مُفاد این جمله روایاتی وارد است. محمّد بن یعقوب كلینی با سند خود از حسین بن أبی العلاء روایت می‌كند قالَ: قُلْتُ لابی عَبدِ اللَهِ عليه السّلام: تَكُونُ الارضُ لَيْسَ فِيها إمامٌ؟ قالَ: لَا قلتُ: يَكونُ إمامانِ؟ قالَ: لا، الّا وَ أَحَدُهُما صامِتٌ.[[455]](#footnote-455)

 «می‌گوید: به حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض كردم: آیا می‌شود در زمین امام نباشد؟ فرمود: نه. گفتم آیا می‌شود در روی زمین دو امام باشد؟ فرمود: نَه، مگر آنكه یكی از آنها ساكت بوده و زمام امور را در دست نگیرد».

 و نیز با سند خود از اسحاق بن عمّار روایت كرده است‌ عَن أبِی‌عَبداللَهِ عليه السّلام قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إنَّ الارضَ لَا تَخْلُو إلّا وَ فيها إمامٌ كَيما إن زادَ المؤمنُونَ شَيئاً رَدَّهُمْ وَ إنْ نَقَصُوا شَيئاً أتَمَّهُ لَهُمْ.[[456]](#footnote-456) «می‌گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم كه می‌فرمود: هیچ‌گاه روی زمین از امام خالی نخواهد بود، برای آنكه اگر مؤمنین در امری از امور زیاده روی كنند آنها را به جای خود در درجه اعتدال برگرداند، و اگر در امری از امور كوتاهی كنند و نقصانی به بار آورند آن نقیصه را برای آنان تمام كند و آنان را معتدل نماید».

 و نیز با سند خود از عبد اللَه بن سلیمان عامری از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه فرمود: مَا زَالَتِ الارضُ إلّا وَ لِلهِ فيهَا الحُجَّة، يُعَرَّفُ الحَلَالَ وَ الحَرَامَ‌

وَ يَدْعُو النَّاسَ إلی سَبِيلِ اللَهِ.[[457]](#footnote-457) «هیچ وقتی از پیدایش زمین تا به حال نگذشته است مگر آنكه از برای خدا در آن حجّتی بوده است كه حرام و حلال خدا را به آنها تعلیم دهد و مردم را به راه خدا بخواند».

 و نیز با سند خود از ابن مسكان از أبو بصیر عَن أَحَدِهِما عَلیهِما السّلامِ روایت كرده است قالَ: قَالَ: إنَّ اللَهَ لَمْ يَدَعِ الارضَ بِغَيْرِ عالِمٍ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعرَفِ الحَقُّ وَ البَاطِلُ‌[[458]](#footnote-458).

 «أبو بصیر می‌گوید: حضرت امام محمّد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام فرمودند: خداوند زمین را یَله و بدون عالم قرار نمی‌دهد و رها نكرده و اگر چنین نبود حقّ و باطل شناخته نمی‌شد».

 و نیز با سند خود از علیّ بن أبی حمزه از أبو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌كند كه‌ قَالَ: إنَّ اللَهَ اجَلُّ وَ أعظَمُ مِن ان يَتْرُكَ الارضَ بِغَيْرِ إمامٍ عادِلٍ‌[[459]](#footnote-459) «فرمود: خداوند بزرگتر و بلند مرتبه‌تر است از آنكه زمین را بدون امام عادل رها و یَله بگذارد».

 نكته چهارم آنكه رسول خدا فرمود: وَ لَوْ خَلَتْ لانَساخَتْ بِأهْلِهِا «اگر زمین از امام تهی باشد تمام اهلش را به كام خود فرو خواهد كشید».

 ثقة الاسلام كلینی با سند خود از علیّ بن راشد از حضرت أبو الحسن (یعنی حضرت علیّ بن موسی بن جعفر علیهم السّلام) روایت كرده است كه‌ قَالَ: قُلْتُ لابی عَبْدِ اللَهِ عليه السّلام: أ تَبقَی الارضُ بغَيْرِ إمامٍ؟ قالَ: لَوْ بَقِيتِ الارضُ بِغَيرِ إمامٍ لَسَاخَت.[[460]](#footnote-460) «می گوید: از آن حضرت سؤال كردم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: اگر زمین بدون امام باشد فرو خواهد رفت».

 و نیز با سند خود از محمّد بن فضیل از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت كرده است‌ قالَ: قُلْتُ لَهُ: أ تَبقَی الارضُ بِغَيْرِ إمامٍ؟ قالَ: لَا. قُلْتُ: إنّا نُروی عَنْ ابِّی عَبداللَه عليه السّلام أَنَّها لا تَبقَی بِغَيرِ إمامٍ إلّا أنْ يَسْخَطَ اللَهُ تَعالی علی أهْلِ الارضِ أوْ عَلَی العِبادِ. فَقالَ: لَا، لَا تَبقَی إذاً لَسَاخَت‌[[461]](#footnote-461) می‌گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض كردم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: نه. عرض كردم: به ما از

حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده‌اند كه فرموده است: زمین به غیر امام باقی نخواهد بود مگر آنكه غضب خدا بر زمین یا بر بندگانش فرود آید. حضرت فرمود: اصلًا بدون امام نمی‌ماند، و در این صورت زمین اهلش را در كام خود فرود خواهد كشید».

 و نیز با سند خود از أبو هراسه از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت كرده است‌ قَالَ: لَو أنَّ الإمامَ رُفِعَ مِنَ الارض ساعَة لَماجَتْ بِأهْلِها كَما يَمُوجُ البَحْرُ بِأهْلِهِ.[[462]](#footnote-462) «حضرت باقر فرموند: اگر یك ساعت امام از روی زمین برداشته شود زمین مانند موجی كه در دریا پدید آید و همه مسافران كشتی‌ها را غرق كند به موج درآمده و تمام افراد ساكن روی خود را هلاك خواهد نمود».

 و همچنین با سند خود از معلَّی بن محمّد از وَشّاء روایت كرده است قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الحَسنِ الرِّضا عليه السّلام: هَلْ تَبْقَی الارْضُ بِغيِرِ إمامٍ؟ قالَ: لَا. قُلْتُ: إنَّا نُروی أنَّها لا تَبقَی إلّا أن يَسْخَطَ اللَهُ عَزّ وَ جَلَّ عَلی العِباد؟ قالَ: لا تَبقی إذاً لساخَت‌[[463]](#footnote-463) «وشّاء می‌گوید: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: نَه. گفتم: به ما چنین روایت كرده‌اند كه زمین بدون امام نمی‌شود مگر آنكه خدا بر بندگان خود غضب كند. فرمود: اگر زمین بدون امام باشد تمام اهل خود را فرو خواهد برد».

 نكته پنجم آنكه رسول خدا می‌فرماید: وَ أَنَّكَ لَا تُخْلِی الارضَ مِن حُجَّة لَكَ علی خَلْقِكَ ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالمُطاعِ أوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ. تا آنكه می‌فرمايد: أُولَئِكَ الاقَلُّونَ عَدَداً الاعظَمُونَ قَدْراً عِندَ اللَهِ. «و بار پروردگارا تو زمین را از حجّت و امام بر بندگانت خالی نمی‌گذاری یا حجّتی كه ظاهر باشد در میان مردم ولی مردم از او پیروی نكنند، یا حجّتی كه غایب باشد از میان مردم و ترسناك ... این حجّتها چقدر كم‌اند و چقدر درجه و مقام آنها نزد پروردگار بزرگ است».

## كلام أمیر المؤمنین علیه السّلام درباره خصوصیّات حجج الهی‌

 أمیر المؤمنین علیه السّلام در ذیل همان مكالماتی كه با كمیل داشتند هنگام خروج به مقبره در صحرا می‌فرماید: اللَهُمَّ بَلَی لَا تَخْلُوا الارضُ مِن قَائِمٍ لِلّهِ بِحُجَّة إمّا ظَاهِراً مَشْهُوراً أوْ خَائِفاً مَغْمُوراً لِئلَا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَهِ وَ بَيِّنَاتِهِ، وَ كَمْ ذَا؟ وَ أَيْنَ أُولَئِكَ؟ أُولَئِكَ‌

وَ اللَهِ الاقَلُّونَ عَدَداً وَ الاعْظَمُونَ قَدْراً. يَحْفَظُ اللَهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّی يُودِعُوها نُظَرائَهُمْ وَ يَزْرَعُوها فِی قُلوبِ أشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ العِلْمُ عَلَی حَقِيقَة البَصِيرَة، وَ بَاشَرُوا رُوحَ اليَقِينِ، وَ اسْتَلانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ المُتْرِفُونَ، وَ انِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الجَاهِلُونَ، وَ صَحِبُوا الدُّنيَا بِأبدانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَة بِالمَحَلِّ الاعْلَی. اولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَهِ فِی أَرْضِهِ وَ الدُّعَاة إلَی دِينِهِ. آه آه شَوْقاً إلی رُؤيَتِهِمْ؛ إنصَرِفْ إذَا شِئتَ.[[464]](#footnote-464)

 پس از آن كه أمیرالمؤمنین علیه السّلام برای كمیل بیان چهار دسته از علمای دنیاپرست و ضعیف الرأی را می‌نماید و آرزو می‌كند كه كسی را یافت كند تا از علوم انباشته در سینه خود به او بیاموزد و یافت نمی‌كند و می‌فرماید: دنیا از علم خالی شده است آنگاه می‌فرماید: «بَلی هیچ گاه زمین از حجّت خدا كه برای خدا قیام كند خالی نخواهد بود خواه آن حجّت در بین مردم ظاهر و مرعوف باشد و خواه غائب و هراسان. خداوند حجّت خود را همیشه بر روی زمین باقی می‌دارد برای آنكه ادلّه توحید و دلائل و بیّنات خدا باطل نشود و نسخ نگردد و حجّت‌های الهیّه بر مردم تمام شود. آری لكن آن حجّت‌ها چند نفرند؟ و كجا هستند؟ سوگند به خدا كه تعدادشان بسیار كم ولی قدر و ارج آنها در نزد خدا بسیار بزرگ است. خداوند با دلهای توانا و نفوس قدسیّه آنان آیات و بیّنات خود را حفظ كرده تا آنها را به هم طرازان خود بسپارند و در دلهای آنان ذخیره كنند و در قلوب نظائر و اشباه خود تخم توحید و معارف الهیّه و اسرار غیبیّه را بكارند. دریاهای علم با حقیقت بصیرت و درك واقعیّت به آنها هجوم آورده است، و به رُوح یقین و مرتبه عالیه ایمان رسیده و آن‌را بالمباشرة لَمس نموده‌اند، و در نهایت زُهد و بی اعتنائی به لذّات مادّی و حسّی آنچه را كه مُترِفین و خوشگذران‌ها و راحت طلبان خَشِن و سخت می‌پندارند اینان نرم و لطیف و ملایم می‌شمرند، و به آنچه مردم نادان و جاهل از آن گریزانند انس و آشنائی دارند. در دنیا فقط با بدنهائی مصاحب هستند و با جسم خود در روی زمین زندگی می‌كنند لیكن ارواح آنها به ملكوت اعلی پیوسته و جانهای آنها به عوالم قدس و حرم امن و امان الهی مسكن گزیده است. ای كمیل این دسته فقط خلیفه‌های الهی بر روی زمین هستند و حجّت‌های خدا بر كاخ آفرینش و عالم هستی، و اینان دعوت كنندگان به‌

سوی خدا هستند و رهبران دین او. آه آه چقدر اشتیاق ملاقات و دیدار آنها را دارم. (حالا گفتار من با تو تمام شد) هر زمان كه خواستی برو».

 و كلینی با سند خود از أبواسحاق از كسی كه مورد وثوق اوست از اصحاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت كرده است كه‌ قالَ أميرُالمؤمنين «عليه السّلام»: اللَهُمَّ إنَّكَ لا تُخلَی ارْضَكَ مِن حُجَّة لَكَ عَلی خَلفِكَ‌[[465]](#footnote-465) «حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام عرض می‌كنند: بار پروردگارا تو زمین خود را هیچ گاه از حجّتی بر بندگان خودت خالی نخواهی گذاشت».

 و همچنین با سند خود از أبو حمزه ثمالی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت كرده است قالَ: قَالَ: وَ اللَهِ مَا تَرَكَ اللَهُ أرْضاً مُنذُ قَبَضَ آدَمَ عليه السّلام إلّا وَ فِيهَا إمامٌ يُهْتَدی بِهِ إلَی اللَهِ وَ هُوَ حُجَّتُهُ عَلی عِبادِهِ وَ لَا تَبقَی الارضُ بِغَيْرِ إمامٍ حُجَّة لِلّهِ عَلی عِبادِهِ.[[466]](#footnote-466) «حضرت باقر فرمودند: سوگند به خدا كه خداوند از روزی كه آدم ابوالبشر را به سوی خود برد هیچ گاه زمینی از زمین‌ها را بدون امامی كه مردم را به سوی خدا رهبری كند و حجّت او بر بندگانش بوده باشد خالی نگذارده است، و هیچ گاه زمین بدون امامی كه حجّت بر بندگانش باشد باقی نخواهد بود».

 و نیز چهار روایت با سندهای مختلف از حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهم السّلام روایت كرده مبنی بر آنكه حجّت خدا بر بندگان بدون امام تمام نخواهد شد.[[467]](#footnote-467)

 مرحوم سیّد علیخان در «شرح صحیفه» درباره روایاتی كه از طرق عامّه راجع به لزوم امام وارد شده است گوید: امّا من طرق العامّة فمنه الحديث المشهور المتّفق علی روايته عن النبّی: مَن ماتَ وَ لَمْ يَعْرِفُ إمامَ زَمانِهِ ماتَ مَيتَة جَاهلِيَّة. و به همین مضمون حاكم تخریج كرده و آن را صحیح شمرده از ابن عمر كه رسول خدا فرمود: مَن مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيهِ إمامٌ ماتَ مَيتَة جَاهِلِيَّة. و ابن مردویه از علی علیه السّلام تخریج كرده كه: قالَ: قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِی قَوْلِ اللَهِ تَعَالَی‌ ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ﴾ قالَ: يُدْعَی كُلُّ قَوْمٍ بِإمامِ زَمانِهِمْ وَ كِتابِ رَبِّهِمْ وَ سُنَّة نَبِيِّهِمْ. و ابن عساكر از خالد بن صفوان تخریج كرده است‌ إنَّهُ قالَ: لَمْ تَخْلُ الارضُ مِن قائِمِ لِلّهِ بِحُجَّتِهِ فِی عِبادِهِ ـ انتهی‌.

## اشاره به ظهور حضرت قائم آل محمد علیهم السّلام

 نكته ششم: آنكه حضرت رسول در این حدیث اشاره به ظهور قائم آل محمّد حضرت حجّة بن الحسن العسكری عجّل اللَه تعالی فرجه الشّریف نموده می‌فرماید: وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الدُّنيا إلّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ اليَوْمَ حَتَّی يَخْرُجُ قَائِمُنا فَيَمْلأ الارْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَما مُلِئَت ظُلْماً وَ جَوْراً. این مسئله از مسائل اختصاصی مذهب شیعه نیست بلكه یكی از اصول مسلّمه اسلام است و طبق مُفاد این حدیث احادیث بسیاری از بزرگان علماء عامّه با سندهای خود از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم راجع به ظهور حضرت مهدی أرواحنا فداه وارد شده است و ان شاء اللَه مفصّلًا در آینده به ذكر آن خواهیم پرداخت.

 دیگر از روایات دسته دوّم از طبقه هشتم از تفسیر آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ حدیثی است كه شیخ صدوق با سند خود از موسی بن مسلم از مَسْعَدَه روایت كرده است. مسعده گوید: من در خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم كه پیرمردی با پشت خمیده و تكیه به عصا زده وارد شد و بر آن حضرت سلام كرد. حضرت پاسخ سلامش را دادند، سپس پیرمرد گفت: ای فرزند رسول خدا دستت را بده ببوسم، حضرت دست خود را دادند و شیخ پیر بوسید و گریه كرد. حضرت فرمودند: ای پیرمرد چرا گریه می‌كنی؟ پیرمرد گفت: مدّت صد سال است كه همواره در انتظار قائم شما هستم، می‌گویم این ماه ظهور می‌كند، و در این سال ظهور می‌كند، سِنَّم زیاد شده پوستم نازك و استخوانم باریك و ضعیف، و مرگم نزدیك و تا به حال در میان شما خاندان رسول خدا زمانی نگذشته است كه دلم خوش و خرسند باشد، پیوسته شما را كُشته و فراری از شهر به شهر و دیار به دیار دیده‌ام امّا دشمنان شما آن قدر در عزّت به سر می‌برند كه گویا با بالهای خود بر فراز آسمان در پروازند و با این اوضاع و پیش‌آمدها چگونه من گریه نكنم؟

 چشمان حضرت صادق از عبارات این پیرمرد به اشك سرازیر شد و فرمود: ای شیخ اگر خدا تو را زنده بگذارد تا قائم ما را ادراك كنی و او را ببینی چقدر در مقام و منزله بزرگی قرار خواهی گرفت! و اگر قبل از ظهور قائم مرگ تو برسد در روز بازپسین با ثَقَل محمّد محشور خواهی شد، و ما ثَقَل محمّد هستیم (مراد از ثَقَل چیز مهمّ و بزرگ است كه شخصیّت هر كس به آن بسته است). فَقَالَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إنِّی مُخَلِّفٌ فِيكُمُ‌

الثَقَّلَيْنِ فَتَمَسَّكُوا بِهِمِا لَنْ تَضِلُوا: كِتَابَ اللَهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَيْتِی. «رسول خدا فرمود: من در میان شما دو چیز بسیار مهمّ و بزرگ را به عنوان خلافت می‌گذارم، اگر به آن دو چنگ زنید و تمسّك جوئید هیچگاه گمراه نخواهید شد كتاب خدا و عترت من اهل بیت من». پیرمرد گفت: حال كه این خبر را از شما شنیدم دیگر باكی از مردن ندارم.

 پس از آن حضرت فرمودند: ای شیخ بدان كه قائم ما اهل بیت از صُلب حضرت امام حسن عسكری خواهد بود و حسن از صلب علی خارج می‌شود، و علی از صلب محمّد و محمّد از صلب علی خارج می‌شود، و علی از صُلب موسی خارج می‌گردد، و موسی این است. و اشاره به فرزندشان موسی بن جعفر كه در آنجا بود نمودند و فرمودند: موسی از صُلب من خارج شده است. ما دوازده نفر إمامان، همگی معصوم و پاكیزه هستیم. شیخ گفت: آیا بعضی از شما بر بعضی دیگر افضلیّت دارد؟ حضرت فرمود: نه. ما همگی در فضل یكسانیم ولیكن بعضی از ما نسبت به دیگری عِملَش بیشتر است. ثُمَّ قَالَ: يَا شَيْخُ وَ اللَهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنيا إلّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَهُ ذَلِكَ اليَوْمَ حَتَّی يَخْرُجُ قَائِمُنَا أهْلَ الْبَيْتِ إلّا أنَّ الشِّيعَة يَقَعُونَ فِی فِتْنَة وَ حَيْرَة فِی غَيْبَتِهِ. هُناكَ يُثَبِتُ اللَهُ عَلَی هَذا المُخْلَصِينَ. اللَهُمَّ أعِنْهُمْ عَلی ذَلِكَ.[[468]](#footnote-468)

 و «سپس حضرت فرمود: ای پیرمرد! سوگند به خدا كه اگر از عمر دنیا نمانده باشد مگر فقط یك روز، خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد نمود كه قائم ما اهل بیت خارج شود و ظهور كند. و بدان كه شیعیان ما در امتحانات شدید و حیرت عجیبی در زمان غیبت او واقع شوند امّا خداوند بندگان مخلَصین خود را از شیعه ما بر اقرار و اعتراف به امامت او ثابت خواهد نمود. بار پروردگارا شیعیان ما را در صبر و ثبات در غیبت او یاری فرما».

 و نیز شیخ صدوق با اسناد خود از عبد الغفّار بن قاسم أبو مریم از أبو هریره روایت كرده است‌ قالَ: دَخَلْتُ عَلی رَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَه عليهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ قَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الاية ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. فَقَرَأها عَلَيْنَا رَسُولُ اللَهِ، قَالَ‌:

أنَا المُنْذِرُ، أ تُعْرِفُونَ الهَادِی؟ قُلْنَا: لَا، يَا رَسُولَ اللَهِ. قَالَ: هُوَ خاصِفٌ النَّعْل، فَطُوِّلَتِ الاعْناقُ إذْ خَرَجَ عَلَيْنَا عَلِیٌّ عليه السّلام مِن بَعْضِ الحُجَرِ وَ بِيَدِهِ نَعْلُ رَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ الْتَفَتَ إلَيْنَا: الا إنَّهُ المُبَلِّغُ عَنِّی وَ الإمَامُ بَعْدی وَ زَوْجُ ابْنَتی وَ أبُو سِبْطیَّ فَفَخراً. نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ أذْهَبَ اللَهُ عَنَّا الرِّجْسَ وَ طَهِّرْنَا تَطْهِيراً مِنَ الدَّنَسِ، فَقَاتَلَ بَعْدِی عَلی التَّأْوِيلِ كَما قَاتَلْتُ عَلی التَّنْزِيلِ، هُوَ الامامُ أبُو الائِمَة الزُّهُدِ. فَقيلَ: يَا رَسُولَ اللَهِ كَمِ الائِمَة بَعْدَكَ؟ قَالَ: اثنا عَشَرَ، عَدَدَ نُقَباءَ بَنِی اسرائِيلَ، وَ مِنّا مَهْدِیُّ هَذِهِ الامَّة يَمْلَا اللَهُ الارضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كما مُلِئَت جَوْراً وَ ظُلْماً، لَا تَخْلُوا الارضُ مِنْهُم إلّا سَاخَتْ بِأَهْلِهَا.[[469]](#footnote-469)

 «أبو هریره گوید: در وقتی كه آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ نازل شده بود من به حضور رسول اكرم مشرّف شدم، رسول خدا این آیه را برای ما تلاوت فرمود و سپس فرمود: من منذر و دعوت كننده به سوی خدا هستم، آیا شما هادی و رهبر را می‌شناسید؟ عرض كردیم: نَه ای رسول خدا. فرمود: راهنما و هادی كسی است كه مشغول پینه زدن كفش‌ها است. در این حال همه اصحاب گردنهای خود را بلند نموده كه وصله زن كفش‌ها را ببینند كه ناگهان از بعضی از اطاقها علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام بیرون آمد و در دستش نعل رسول خدا بود. در این حال رسول خدا روی خود را به ما نمود و فرمود: ای مردم آگاه باشید علی است كه ندای مرا به گوش جهانیان می‌رساند و رسالت مرا به مردم ابلاغ می‌كند، و اوست امام بعد از من و شوهر دختر من و پدر دو فرزند من، پس چه افتخار بزرگی است. ما اهل بیتی هستیم كه خداوند هر گونه پلیدی و آلایشی را از ما دور نموده و ما را به مقام طهارت و پاكی مطلق رسانیده است. علیّ بن أبیطالب بعد از من برای اثبات تأویل قرآن جنگ می‌كند هم‌چنانكه من برای تنزیل قرآن جنگ كردم. اوست امام و پدر امامان كه همه آنها پاك و بی رغبت به آمال دنیوی هستند. گفته شد: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود: دوازده نفر به عدد نُقَباء بنی اسرائیل، و مهدیّ این امّت از ماست. خداوند زمین را پر از عدل و داد كند پس از آنكه پر از ظلم و ستم شده باشد. هیچ گاه زمین از امام خالی نخواهد بود و گرنه تمام اهل خود را در كام‌

خود فرو خواهد كشید».

 علّامه مجلسی پس از آنكه بسیاری از روایاتی را كه در تفسیر آیه‌ ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ وارد شده است روایت كرده به عنوان توضیح و بیان معنی این روایات گفته است: سیّد ابن طاووس رضوان اللَه علیه در كتاب «سعد السُّعود» گفته كه: در تفسیر این آیه شیخ محمّد بن عبّاس بن مروان به پنجاه طریق روایت كرده است كه مراد از هادی علیّ بن أبی‌طالب است. و سپس مجلسی پس از قدری شرح در پیرامون آیه گوید: احتمال سوّم آنكه مراد از منذر رسول خدا و مراد از هادی علی است. ابن عبّاس گوید: كه رسول خدا دست خود را بر سینه خود گذارده و فرمود: أَنَا الْمُنذِرُ و اشاره به شانه علی نموده و فرمود: أَنْتَ الهادی، يا عَلِیُّ بِكَ يَهْتَدِی المُهْتَدُونَ بَعْدِی. و البتّه مخفی نیست كه این آیه مباركه بعد از ورود این سلسله مستفیضه از اخبار دلالت می‌كند كه هیچ زمانی از امام هادی و رهبر امّت خالی نخواهد بود، و أمیر المؤمنین علیه السّلام خلیفه و امام بعد از رسول اكرم است نه غیر او. و این دلالت از چند نقطه نظر است: اوّل مقابله رسول خدا به اینكه منذر است با علی به اینكه هادی است. و هیچ عاقل عارف به اسلوب كلام در تردید نمی‌ماند كه این مقابله دلالت دارد بر آنكه علیّ بن أبیطالب بعد از رسول خدا قائم مقام او بوده و به آنچه وظیفه آن حضرت در زمان حیات بوده است قیام و اقدام باید بنماید. بلكه از این مرحله دلالت، و دلالت بیشتری نیز دارد و آن این كه در این آیه فقط انذار به رسول خدا نسبت داده شده است امّا هدایت و رهبری كه از انذار قوی‌تر است به علی علیه السّلام واگذار شده است.

 دوّم از قول رسول خدا كه فرمود: أَنتَ الهادی استفاده حصر می‌شود زیرا كه اگر خبر معرفه باشد دلالت بر حصر می‌كند. و همچنین از قول أمیر المؤمنین علیه السّلام كه فرمود: أَنَا الهادی إلی مَا جَاءَ بِه. و از قول رسول خدا وَ الهَادِی عَلِی‌ نیز استفاده حصر می‌شود زیرا اگر مبتداء معرّف به الف و لام باشد افاده حصر می‌كند.

 سوّم از تقدیم ظرف در قول رسول خدا كه فرمود: بِكَ يَهْتَدِی المُهْتَدُونَ‌ نیز استفاده حصر می‌گردد. و نیز از بسیاری از تعبیراتی كه در مضمون روایات سابق الذكر گذشت از همه اینها استفاده می‌شود كه مقام امامت و خلافت بعد از رسول خدا كه همان هدایت است اختصاص به آن حضرت دارد. و از اینجا استفاده می‌شود كه‌

حدیث أَصْحَابِی كَالنُّجُومِ بِأيَّهِمُ اقْتَدَيْتُمِ اهْتَدَيْتُمْ «اصحاب من مانند ستارگانند به هر یك از آنها اقتدا كنید هدایت می‌شوید» از افتراهای عامّه است بر رسول خدا، و بسیاری از بزرگان عامّه خود اعتراف كرده‌اند كه این خبر مجعول و ساختگی است. از جمله شارح «شفا» است كه اعتراف به این معنی نموده و راویان این حدیث را ضعیف شمرده است، و دیگر إبن حزم و دیگر حافظ زین الدّین عراقی. و إن شاء اللَه تعالی بحث آن خواهد آمد.[[470]](#footnote-470)

 علّامه میر حامد حسین هندی ـ رضوان اللَه علیه ـ در جزء دوّم از جلد دوازدهم كتاب «عبقات الانوار» مفصّلًا در پیرامون حدیث أصحابی كالنُّجومُ بحث و مجعولیّت آن‌را از جهات عدیده اثبات نموده است.[[471]](#footnote-471)

 باری بحث ما در این قسمت از كتاب فقط راجع به تفسیر آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ و اثبات امامت أمیرالمؤمنین علیه السّلام از این آیه مباركه بود و لذا به روایات وارده در این موضوع اكفتا شد و گرنه روایاتی كه به مضامین مختلفه دلالت بر امامت آن حضرت دارد و رسول خدا بیان فرموده و در جوامع شیعه و سنّی مضبوط است از حدّ احصاء خارج و ما در ابحاث این كتاب به بعضی از آنها اشاره كرده و خواهیم كرد.

 شاعر اهل بیت سیّد اسماعیل حِمْیَری گوید:

 می‌گوید: «آن دو (یعنی رسول خدا و علیّ بن أبیطالب) دو برادرند كه آن هدایت می‌كند مردم را به دینِ این و این در میان ما برای انذار امّت خود آمده است. احمد منذر و دعوت كننده، و برادر او هادی و رهبر است، رهبر و راهنمائی است كه ابداً خود در راه متحیّر نمی‌شود و كسی را گمراه نمی‌كند. مانند اسب سواری كه از

همگنان گوی سبقت را ربوده در پیشاپیش سواران در سایه‌بان خود به منزل مقصود رسیده و در آنجا آرمیده است».

 و نیز حمیری گوید:

 «پیغمبر خدا، احمد كانون خیری است كه رحمت خدا به وسیله او بر ما افاضه می‌شود. و حمزه و جعفر طیّار در بهشتند و جعفر هر جا را كه بخواهد همانجا برای اوست. و از آنها است راهبر و هادی ما، آن كسی كه به نور ولایت او دیدگان ما بعد از كوری و نابینائی شفا پیدا كرد و راه حقّ و صراط مستقیم را در وقتی كه تاریكی عمیق، دین خدا را پوشیده و هدایت ضعیف شده و تمام مردم روی زمین به ستم و ظلم قیام و استكبار می‌ورزیدند پیدا كردیم و از جهالت بازگشتیم و امامت او را پذیرفتیم، اوست علیّ بن أبیطالب همان كسی است كه خیبر با آن قِلاع آهنین و مردان جنگی در مقابل او سُست و پست و خاضع شد».

 و نیز حمیری گوید:

 «علیّ بن أبیطالب آن كسی است كه در دین الهی كانونی است از نور كه تمام مردم از او استضائه می‌كنند و نور می‌گیرند و مردم را از مرض جهل شفا می‌بخشد و به دانش و علم، روح آنها را زنده می‌كند. پیغمبر خدا با وحی الهی مقام انذار را داشته و دعوت به دین خدا می‌كرده است، و بدون شكّ و تردید علیّ بن أبی‌طالب پس از او

هادی به سوی دین اوست و راهنما به سوی شریعت او».

## اشعار ابن ابی الحدید معتزلی در مناقب أمیر المؤمنین علیه السّلام

 ابن أبی الحدید معتزلی در قصیده هفتم از قصائد هفتگانه خود درباره اوصاف عجیبه و مقامات عالیه أمیر المؤمنین علیه السّلام گوید:

 تا آنكه می‌گوید:

 تا آنجا كه می‌گوید:

 و تا آنكه می‌گوید:

 تا آنجا كه می‌گوید:

 و تا آنجا كه می‌گوید:

 و تا آنجا كه می‌گوید:

 در این قصیده ابن أبی الحدید به روش شاعر غزل سرا كه به عشق معشوق مبتلا و در آتش هجران او در سوز و گداز، و محبوب را در برابر عشق سوزان و ذوق گدازان خود كم مهر و بی التفات دیده به طوری كه اجازه ورود عاشق مسكین را به هیچ وجه به حرم سرای منیع خود نمی‌دهد و حتّی از تكلّم و التفات و نگاهی كه چون مرهم بر دل خسته اوست دریغ می‌كند سخن خود را با أمیر المؤمنین علیه السّلام از در شكوه و گلایه باز كرده می‌گوید:

 «صبر و شكیبائی قابل تحمّل است مگر در فراق تو، و سختیها و شدائد آسان است مگر از ملال تو».

 ای جفا پیشه‌ای كه من ترا در ریختن خونم فرمانفرما ساختم و مهر تو را به جان خریده‌ام تا كی توجّهی به دل شكسته من نمی‌كنی و دست از بیدادگری بر نمی‌داری و در صراط عدالت قدمی نمی‌نهی.

 من تمام عمر خود را در عشق تو بر باد دادم و نقد حیات خود را در نَرد تو باخته‌ام و به جهت عزّ وصول به اندك نگاهی خشنودم لیكن تو از آن هم دریغ می‌كنی و به شیوه بخیلان مرا در انتظار دیدار وجه منیرت حسرت زده گذارده‌ای.

 بدان كه اگر دل رمیده مرا به تیر محبّت شكافتی و شكار سر به آستان نهاده خود را به مژگان كینت آغشته به خون نمودی خودت را كُشته‌ای چون دل من تنها منزل و مأوای توست.

 آیا گمان می‌كنی كه با جفا و بیداد دست از محبّت تو می‌شویم و دامان خود را از عشق تو تُهی می‌كنم؟ این گونه علاج‌ها و دواها برای من كه شهید راه محبّت و كشته عشق تو شده‌ام به چه كار آید؟

 روی از من بگردان، مرا از حریمت منع كن، و جور و جفا پیشه ساز امّا بدان كه مهر تو بر لوح ضمیرم نقش بسته و با اینكارها دگرگون نمی‌شود.

 سوگند به خدا كه ابداً چاره‌ای برای درد عشق تو نیافته‌ام و آرامش در خود نمی‌بینم تا زمانی كه در زیر خاك پنهان شوم و سنگ سنگین قبر جثّه مرا در بر گیرد.

 كیست كه مرا رهبری كند به آن محبوب كمر باریك معتدل اندامی كه قیامت مرا بر پا نموده است، آن محبوبی كه آثار جمال الهی چون شقایق سرخ بر چهره و سُرمه مشكین در چشمانش هویداست. سوگند به خدا كه باید من پرده حیا را در محبّت او پاره كنم و دیوانه‌وار فریاد برآورده كار به رسوائی كشم، چون فضحیت و رسوائی در عالم عشق پسندیده‌تر است.

 امّا مقام جلال او به پایه‌ای كه چون در رخسارش بنگرم از شدّت خوف سیمایم زرد شود و او از چهره زرد من در عالمی از حیا فرو رفته شرمگین گردد.

 اشكهای ریزان مرا بر من خُرده مگیرید، این اشكها جان من است كه آتش عشق فروزان، آن‌را از بدن من بالا می‌برد.

 این اشكها روح من است كه گاهی به اشك حسرت و گاهی به ناله جانسوز تبدیل و رفته رفته از بین می‌رود.

 ای سواری كه بر شتر لاغر تندرو یَمانی مانند ریگی كه از بلندی با سرعتی هر چه بیشتر به زمین افتد در شتابی و با آن ناقه تندرو از وسط بیابانهای پهناور چون امواج دریا می‌گذری.

 با آن ناقه سریعی كه گوئی از شدّت سرعت پاهایش بر دست هایش سبقت می‌گیرند به زمین نجف فرود آ، و در كنار ضریحی كه فرشتگان سماوی در اطراف آن دائماً به ذكر تسبیح و تقدیس و تمجید و تكبیر و تهلیل، محفل انسی دارند قرار گیر و بوسه بر آن تربت مقدّس كه چون عطر بر مشام جان روح پرور است بزن.

 و چوبهای ضریحش را كه گوئی مانند عود مشك و بخور معطّر است با دست نیاز استلام كن و بوسه زن.

 و تماشا كن كه چگونه دعاهای مستجاب از آن حرم به آسمان بالا می‌رود و چگونه ملائكه وحی خدا به آنجا از آسمان پائین می‌آیند.

 و چگونه امواج نور در لمعان، و دیدگان متحیّر و مبهوت، و زبانها لال و عقل‌ها از سر پریده و به وادی حیرت افتاده است.

 تو نیز صدای خود را كوتاه كن و چشم خود را به زیر انداز چون در اینجا سرّی عجیب و مبهم و معنائی دقیق و امری مشكل است.

 و بگو: سلام بر تو ای والی عالم امكان و ای صاحب اختیار خلق كه به تصریح رسول خدا و نصّ كتاب مُنزَل حائز خلافتی گشتی كه اگر تصریحی نیز در بین نبود غیر از مقام مَجد و فضل تو كسی را لیاقت آن نبود.

 عجیب است از روش زمین كه خاكش كوههای مَجد و عظمت تو را در خود پنهان كرده چگونه متزلزل نمی‌شود.

 شگفت است از فرشتگان آسمان كه از ادراك لقای تو محروم مانده‌اند چگونه همچون خاك، پراكنده و پاشیده نمی‌شوند؟!

 ای نَبأ عظیم كه جمعی در محبّت تو راه سعادت پیموده و گروهی در غوایت و جهل گمراهی درآمدند.

 ای آتشی كه به آن موسی بن عمران در شب تار وادی ایمن نور گرفت و شعاع‌

آن از شجره بالا رفته آن وادی ظلمانی را تبدیل به یك صحنه روشنائی نمود.

 ای كشتی نوح در آن وقتی كه بسیط زمین به دریایی موّاج مبدّل شد كه دریاها نسبت به آن آب پهناور چون نهر كوچكی می‌نمودند.

 ای وارث تورات و انجیل و قرآن و رموز و حكمتهای غیر قابل ادراك بشر و مَلَك.

 اگر تو نبودی زمان خلق نمی‌شد و تاریكی شب تار پس از روشنائی صبح صادق نبود.

 اگر در دین محمّد هدایتی باشد حقّاً محبّت تو دَرِ ورود و مَدخل آن خواهد بود.

 خدا رحمت بی پایان خود را بر تو فرستد، جامه‌هائی از فضل و شرف دَر بركردی كه جز تو كسی در بَر نكرد.

 و از ناحیه پیغمبرت تو را جزای خیر دهد آن پیغمبری كه تو را برای خود یار و یاوری یافت كه هیچگاه لكّه سرافكندگی و شكست خوردگی بر دامنش ننشست.

 ای أمیر المؤمنین این قصائدی را كه درباره تو سروده‌ام بشنو، قصائدی كه از سرودن آن أمثال بُشر و جَرْوَل (حطیّه شاعر) ناتوانند.

 از عبارات این اشعار دُرّ شاهوار می‌ریزد لیكن دُرّی كه ابن أبی الحدید آن‌را با سبكی بدیع و نظیم لطیف به رشته درآورده است.

 این قصائد درباره تو از مدح خدا پائین‌تر است و بالاتر از مَدحی كه خلایق به آن ستوده شده‌اند، و در عین حال مقام مَجد و عظمت تو بالاتر از این است و باید بهتر از این را درباره تو سرود».

 و نیز ابن فارض عارف مشهور مصری گوید:

 در مقام مناجات با خدا كه این رباعی را به عنوان گلایه و در عین حال شُكرانه سروده است می‌گوید: «ای پروردگار! عمر من به باطل گذشت و ضایع شد چون از ذات مقدّس تو بهره‌ای نیافتم. مگر بهره‌ای كه از عقد ولای عترت‌

محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم كه از آل قُصَیّ مبعوث به رسالت شده است به عمن عنایت گردیده است».

 اللَهمّ اجعلنا من رفقاء محمّد و آله الطّاهرين «عليهم السّلام» و اخلف علی عقبنا فی الغابرين و ارحمنا برحتمك يا أرحم الرّاحمين. هذه بضاعة مزجاة الی باب مدينة العلم و منار الانام و غاية الهدی أمير المؤمنين علیّ بن أبی‌طالب عليه السّلام كه در رمضان سنه یكهزار و سیصد و نود و پنج هجریّه قمریّه موفّق شدم كه به عنوان مواعظ در مسجد برای مردم بگویم. و نیز خدا مرا توفیق داد كه در همان رمضان آن‌را به رشته تحریر درآوردم.

 ﴿يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾.

و أنا العبد الراجی السيّد محمّد حسين الحُسينی الطِّهرانی‌

1. سوره فاطر: ٣٥ ـ آیه ٣١ و ٣٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره هود: (١١) آیه ١. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره نمل: (٢٧) قسمتی‌از آیه ٥٩. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره فاطر: (٣٥) آیه ٣٣ تا ٣٥. [↑](#footnote-ref-4)
5. «غایة المرام» ص ٣٥١ حدیث چهار، و تفسیر «المیزان» ج ١٧ ص ٤٩، و «بحار الانوار» ج ٧ ص ٤٤ از «بصائرالدرجات». [↑](#footnote-ref-5)
6. «غایة المرام» ص ٣٥١ حدیث اول و «بحار الانوار» ج ٧ ص ٤٤ از «بصائر الدرجات» و نیز در ص ٤٥ از «تفسیر علی بن ابراهیم». [↑](#footnote-ref-6)
7. «غایة المرام» ص ٣٥١ حدیث هشتم. [↑](#footnote-ref-7)
8. «غایة المرام» ص ٣٥٣ حدیث شانزدهم. و در «تفسیر الدر المنثور» ج ٥ ص ٢٥١ در ذیل آیه شریفه گوید: وَ اخرج الطيالسى و احمد و عبد بن حميد و الترمذى و حسنه و ابن جرير و ابن المنذر و ابن ابى حاتم و ابن مردويه و البيهقى عن ابى سعيد الخدرى رضى اللَه عنه عن النّبى صلى اللَه عليه و آله و سلّم انه قال فى هذه الايه: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ﴾ قال: هؤلاء كلهم بمنزله واحده و كلهم فى الجنه. [↑](#footnote-ref-8)
9. «غایة المرام» ص ٣٥١ حدیث هفتم. [↑](#footnote-ref-9)
10. «تفسیر المیزان» ج ١٧ ص ٥٠، و «بحار الانوار» ج ٧ ص ٤٣ از «معانی الاخبار». [↑](#footnote-ref-10)
11. «غایة المرام» ص ٣٥٢ حدیث یازدهم و «بحارالانوار» ج ٧ ص ٤٤ از كتاب. «سعدالسعود» ابن‌طاووس از كتاب‌تفسیر «محمدبن عباس مروانی». و در تفسیر «الدرالمنثور» ج ٥ ص ٢٥١ گوید: و اخراج الفريابى واحمد وعبيد بن ‌حميد و ابن‌جرير و ابن‌المقدر و ابن ابى‌حاتم و الطبرسى و الحاكم و ابن مردويه و البيهقى و عن ابى الدّرداء سمعت: رسول اللَه صلّى اللَه عليه و سلّم يقول: قال الله تعالى: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَهِ﴾ فاما الذين سبقوا فاولئك يدخلوا الجنة بغير حساب، و اما الذين يحاسبون حسابا يسيراً، و اما الذّين ظلموا انفسهم فاولئك يحبسون في طول المحشر ثم هم الذين تلقاهم الله برحمة فهم الذين يقولون: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ﴾ [↑](#footnote-ref-11)
12. «غایة المرام» ص ٣٥٢ حدیث نهم، و «بحار الانوار» ج ٧ ص ٤٤ از «معانی الاخبار». [↑](#footnote-ref-12)
13. «غایة المرام» ص ٣٥٣ حدیث هیجدهم، و «بحار الانوار» ج ٧ ص ٤٤ از كشف الغمه. [↑](#footnote-ref-13)
14. «غایة المرام» ص ٣٥١ حدیث چهارم و «بحار الانوار» ج ٦ ص ٢٢٦ از «كافی». [↑](#footnote-ref-14)
15. «بحار الانوار» ج ٦ ص ٢٢٦. [↑](#footnote-ref-15)
16. همان. [↑](#footnote-ref-16)
17. همان. [↑](#footnote-ref-17)
18. «بحار الانوار» ج ٦ ص ٢٢٦. [↑](#footnote-ref-18)
19. همان. [↑](#footnote-ref-19)
20. «بحار الانوار» ج ٦ ص ٢٢٦. [↑](#footnote-ref-20)
21. همان. [↑](#footnote-ref-21)
22. «بحار الانوار» ج ٦ ص ٢٢٩. [↑](#footnote-ref-22)
23. همان. [↑](#footnote-ref-23)
24. ﴿فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ﴾. سوره آل عمران: ٣ ـ قسمتی‌از آیه ٦١ [↑](#footnote-ref-24)
25. «مطالب السؤول» ص ٢٢. [↑](#footnote-ref-25)
26. «الفصول المهمه» ص ١٢١. [↑](#footnote-ref-26)
27. «تفسیر فخر رازی» آیه مباهله ج ٧ ص ٨٦. [↑](#footnote-ref-27)
28. «ینابیع الموده» ص ٢١٤. [↑](#footnote-ref-28)
29. «ینابیع المودّة» ص ٢١٤. [↑](#footnote-ref-29)
30. «ذخائر العقبی» ص ٩٣. [↑](#footnote-ref-30)
31. «ذخائر العقبی» ص ٩٤. [↑](#footnote-ref-31)
32. «مناقب» ابن المغازلی ص ٢١٢. [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره بقره: ٢ ـ قسمتی‌از آیه ٣١. [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره الفتح: ٤٨ ـ قسمتی‌از آیه ٢٩. [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره نوح ٧١ ـ آیه ٢٦. [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره هود: ١١ ـ آیه ٧٥. [↑](#footnote-ref-36)
37. «كفایة الطالب» ص ١٢١ و ص ١٢٢. [↑](#footnote-ref-37)
38. «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول ص ١٣١ و در «بحار الانوار» ج ٩ ص ٤٣٦ از «فضائل» ابن شاذان و كتاب الفضائل با مختصر اختلاف لفظی از ابن عبّاس از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در روز خیبر نقل كرده است. و آیات در سوره زخرف: ٤٣ ـ آیه ٥٧ تا ٥٩ می‌باشد. [↑](#footnote-ref-38)
39. «ینابیع المودّة» ص ١٣١. [↑](#footnote-ref-39)
40. «ینابیع المودّة» ص ٢٨٣ [↑](#footnote-ref-40)
41. «ینابیع المودّة» ص ٢١٤. [↑](#footnote-ref-41)
42. «حلیة الاولیاء» ج ١ ص ٦٦. [↑](#footnote-ref-42)
43. همان مصدر. [↑](#footnote-ref-43)
44. «حلیة الاولیاء» ج ١، ص ٦٨. [↑](#footnote-ref-44)
45. «حلیة الاولیاء» ج ١ ص ٦٨. [↑](#footnote-ref-45)
46. «ینابیع المودة» ص ٢١٦. [↑](#footnote-ref-46)
47. همان. [↑](#footnote-ref-47)
48. سوره كهف ١٨ ـ آیه ٩. [↑](#footnote-ref-48)
49. «تفسیر كبیر رازی» ج ٢١ ص ٩١. [↑](#footnote-ref-49)
50. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٤٨ و ص ٤٤٩. [↑](#footnote-ref-50)
51. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٥٠. [↑](#footnote-ref-51)
52. همان كتاب ج ١، ص ٤٥١. [↑](#footnote-ref-52)
53. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٥١. [↑](#footnote-ref-53)
54. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٥٢. و همچنین آیه ١٠، سبأ: ٣٤. [↑](#footnote-ref-54)
55. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٥٢. [↑](#footnote-ref-55)
56. سوره فرقان ٢٥: آیه ٦٢. [↑](#footnote-ref-56)
57. سوره زمر ٣٩: آیه ٥. [↑](#footnote-ref-57)
58. قرقیساء شهری است در ساحل فرات. [↑](#footnote-ref-58)
59. ضهیاء ممكن است زمین قَفر و بی آب و علف باشد. [↑](#footnote-ref-59)
60. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٥٩. [↑](#footnote-ref-60)
61. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٦٠. علّامه امینی در جلد ٣ «الغدیر» از ص ١٢٦ تا ص ١٤٢ راجع به حدیث ردّ شمس و جواب منكرین و بیان روات این حدیث از اعلام علماء بحث كرده و فرموده است كه: بزرگان از اعلام كه این حدیث را روایت كرده‌اند چهل و سه نفرند. هر كس مشروحاً بخواهد مراجعه كند.

    و نیز در ج ٣ «الغدیر» ص ٣٩٣ گوید: حدیث ردّ شمس را در بابل برای أمیر المؤمنین علیه السّلام نصر بن مزاحم در كتاب «صفّین» با اسناد خود از عبد خیر آورده است، و عبد خیر، كیفیّت نماز خود را با علی" علیه السّلام" نقل می‌كند كه البتّه با روایت ابن شهرآشوب تفاوت دارد. [↑](#footnote-ref-61)
62. سوره آل عمران، ٣: آیه ٨٣. [↑](#footnote-ref-62)
63. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١ ص ٤٦٤. و علّامه امینی درج ٣ ص ٣٩٢ «الغدیر» فرموده است: حموینی در «فرائد السمطین» و خوارزمی در «مناقب» ص ٦٨ و قندوزی در «ینابیع» ص ١٤٠ روایت كرده‌اند از رسول خدا صلّی الله علیه و آله ب ٣٨ انّه قال لعلىّ: يا أبا الحسن كلّم الشمس فانّها تكلّمك. قال علىّ عليه السّلام: السّلام عليك أيّها العبد المطيع للّه و لرسوله فقالت الشمس: السّلام عليك يا أمير المؤمنين و إمام المتّقين و قائد الغرّ المحجلّين يا علىّ أنت و شيعتك فى الجنة. يا علىّ أوّل من تنشقّ عنه الارض محمّد ثمّ أنت، و اوّل من يحيى محمّد ثمّ أنت، و اوّل من يكسى محمّد ثمّ أنت. فسجد علىّ عليه السّلام للّه تعالى و عيناه تذرفان بالدّموع، فانكبّ عليه النبىّ فقال: يا اخى و حبيبى ارفع رأسك فقد باهى الله بك اهل سبع سماوات. [↑](#footnote-ref-63)
64. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٦٦. [↑](#footnote-ref-64)
65. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١ ص ٤٧٢. [↑](#footnote-ref-65)
66. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٧٣. [↑](#footnote-ref-66)
67. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١ ص ٤٧٣. درباره توضیح معنای این بیت دوّم در «مناقب» از كتاب «معرفة الفضائل» و «علل الشرایع» صدوق از سدیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل كرده است كه: «چون از آن حضرت سؤال شد كه چرا حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام در بابل نماز عصر را به تأخیر انداختند؟! حضرت در پاسخ فرمود: چون أمیر المؤمنین نماز ظهر را بجای آوردند، نظرشان به جمجمه‌ای افتاد كه بر روی زمین بود؛ حضرت شروع كردند با او به سخن گفتن، كه ای جمجمه تو كیستی و از كجا هستی؟ جمجمه گفت: من فلان پسر فلان هستم، سلطان و پادشاه بلد آل فلان. حضرت فرمود: داستان خود را برای من بیان كن؛ اوضاع خود را، و اوضاع زمانت را. جمجمه شروع كرد به تكلّم كردن، و اوضاع خود و وقایع زمان خود را از خیر و شرّ برای أمیر المؤمنین بیان كرد؛ و حضرت به او مشغول بود تا خورشید غروب كرد؛ و حضرت با آن جمجمه با سه حرف از انجیل سخن گفتند: تا آنكه عرب نداند ـ القصّه. و این جمجمه جُلَندی پادشاه حبشه بوده است كه نامش ابرهه و با فیل برای انهدام كعبه آمده بود. [↑](#footnote-ref-67)
68. سوره سبأ، ٣٤: قسمتی‌از آیه ١٢ [↑](#footnote-ref-68)
69. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٧٥. [↑](#footnote-ref-69)
70. «مناقب ابن شهرآشوب» ص ٤٧٦. [↑](#footnote-ref-70)
71. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٧٦. و «دیوان حمیری» ص ٢٤٢. [↑](#footnote-ref-71)
72. سوره آل عمران ٣: قسمتی‌از آیه ٤٩. [↑](#footnote-ref-72)
73. سوره مائده ٥: قسمتی‌از آیه ١١٠. [↑](#footnote-ref-73)
74. سوره بقره ٢: قسمتی‌از آیه ٢٦٠. [↑](#footnote-ref-74)
75. سوره بقره ٤: قسمتی‌از آیه ٢٥٩. [↑](#footnote-ref-75)
76. سوره بقره ٢ قسمتی‌از آیه ٢٤٣. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٧٧. [↑](#footnote-ref-76)
77. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٠٦. [↑](#footnote-ref-77)
78. «ذخائر العقبی» ص ٦٨ [↑](#footnote-ref-78)
79. «ینابیع المودّة» باب ٤٠ ص ١٢٢. [↑](#footnote-ref-79)
80. همان. [↑](#footnote-ref-80)
81. «ینابیع المودّة» ص ١٢٢ باب ٤٠. [↑](#footnote-ref-81)
82. همان مصدر. [↑](#footnote-ref-82)
83. «مناقب» ج ١، ص ١٢٧ [↑](#footnote-ref-83)
84. «دلائل الصدق» ج ٢، ص ٨٠. [↑](#footnote-ref-84)
85. خطبه ٨٥ از «نهج البلاغه» ص ١٥٣ و ص ١٥٤، از طبع عبده مصر. [↑](#footnote-ref-85)
86. «شرح نهج البلاغه» ج ٦، ص ٣٧٧ و ص ٣٧٨. البته ما مطالب او را مختصراً نقل كردیم. [↑](#footnote-ref-86)
87. «نهج البلاغه» خطبه ١٤٧ ص ٢٦٩. [↑](#footnote-ref-87)
88. «غایة المرام» حدیث اوّل ص ٣٥١. [↑](#footnote-ref-88)
89. «غایة المرام» حدیث دوّم ص ٣٥١. [↑](#footnote-ref-89)
90. «شواهد التنزیل» ج ٢ ص ١٠٤. [↑](#footnote-ref-90)
91. «عیون» ص ١٤٩. [↑](#footnote-ref-91)
92. «غایة المرام» ص ٣٥٢، حدیث دهم [↑](#footnote-ref-92)
93. «بحار الانوار» ج ٧ ص ٤٥. [↑](#footnote-ref-93)
94. «بحار الانوار» ج ٧ ص ٤٥. [↑](#footnote-ref-94)
95. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٨١. [↑](#footnote-ref-95)
96. «بحار الانوار» ج ٩، ص ٦٧٧. [↑](#footnote-ref-96)
97. «منتهی الآمال» ج ١، ص ١٣٤. [↑](#footnote-ref-97)
98. «ینابیع المودّة» باب: ٤٠، ص ١٢١. [↑](#footnote-ref-98)
99. «ینابیع المودة» باب ٤٠، ص ١٢١. [↑](#footnote-ref-99)
100. همان. [↑](#footnote-ref-100)
101. «ینابیع المودة» باب ٤٠، ص ١٢٣. [↑](#footnote-ref-101)
102. «ینابیع المودّة» باب ٤٠، ص ١٢٣. [↑](#footnote-ref-102)
103. همان. [↑](#footnote-ref-103)
104. «مناقب ابن شهرآشوب»، ج ١، ص ٤٨٤. [↑](#footnote-ref-104)
105. همان. [↑](#footnote-ref-105)
106. \* در نسخه بدل: انّى بَرئتُ الذَّمة آمده است؛ یعنی من ذمّه و عهد خود را برداشتم. [↑](#footnote-ref-106)
107. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١ ص ٤٨٤. و این حدیث ملاقات معاویه با ابن عبّاس را در «قاموس الرجال» ج ٦ ص ٤١ مفصّلًا از كتاب «سلیم بن قیس» نقل می‌كند، و در كتاب سلیم در صفحه ٢٠٢ و ٢٠٣ موجود است. [↑](#footnote-ref-107)
108. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١ ص ٤٨٥. [↑](#footnote-ref-108)
109. همان. [↑](#footnote-ref-109)
110. همان. [↑](#footnote-ref-110)
111. همان. [↑](#footnote-ref-111)
112. همان مصدر. [↑](#footnote-ref-112)
113. همان مصدر. [↑](#footnote-ref-113)
114. سورة الرّعد (١٣) آیه ٤٣. [↑](#footnote-ref-114)
115. «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦ ص ٥٠٣. [↑](#footnote-ref-115)
116. «تفسیر كشاف» ج ٢ ص ٥٣٦. [↑](#footnote-ref-116)
117. تفسیر فخر ج ١٩ ص ٦٩. [↑](#footnote-ref-117)
118. این سخن صحیح است، ولی در مقابل كفّار كه به حقانیّت رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در قرآن اذعان ندارند باید گفت كه چون قرآن معجزه است و این اعجاز را خداوند به دست پیغمبر اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلم جاری كرده است پس او را تصدیق كرده است و این اجراء اعجاز به دست حضرت، شهادت خداست. و بر این نهجی كه گفته شد می‌توان برای كلام فخر رازی محمل صحیحی قرار داد. [↑](#footnote-ref-118)
119. «تفسیر فخر رازی» جلد ١٩ ص ٧٠. و در «تفسیر مجمع البیان» ج ٣ ص ٣٠١ این قول را نسبت به حسن و ضحاك و سعید بن جبیر داده و فرموده است كه زجاج اختیار كرده، و شاهد بر این، قرائت كسی است كه این طور خوانده: و من عنده علم الكتاب یا و من عنده علم الكتاب. و در «تفسیر كشاف» ج ٢ ص ٥٣٦ گوید: قرائت كسی كه من را به كسر خوانده قول حسن را تقویت می‌كند، اى من لدنه علم الكتاب. یا آنكه علم فعل مبنی للمفعول باشد، اى مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ. [↑](#footnote-ref-119)
120. «تفسیر كشاف» ج ٢ ص ٥٣٦. [↑](#footnote-ref-120)
121. [به تعلیقه شماره 1 رجوع شود.] [↑](#footnote-ref-121)
122. «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩ [↑](#footnote-ref-122)
123. [به تعلیقه شماره 1 رجوع شود.] [↑](#footnote-ref-123)
124. «تفسیر كشاف» ج ٢ ص ٥٣٦. [↑](#footnote-ref-124)
125. «تفسیر المیزان» ج ١١ ص ٤٢٤. [↑](#footnote-ref-125)
126. آیه در سوره انعام ٦ آیه ١٩. [↑](#footnote-ref-126)
127. «تفسیر فخر رازی» ج ١٩ ص ٧٠. [↑](#footnote-ref-127)
128. «تفسیر الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩. [↑](#footnote-ref-128)
129. «تفسیر المیزان» ج ١١ ص ٤٢٥. [↑](#footnote-ref-129)
130. «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩. [↑](#footnote-ref-130)
131. «المیزان» ج ١١ ص ٤٢٤ و «تفسیر فخر» ج ١٩ ص ٦٩ و «مجمع البیان» ج ٣ ص ٣٠١ و «كشاف» ج ٢ ص ٥٣٦ و «تفسیر ابی السعود» ج ٣ ص ٢٣٥. [↑](#footnote-ref-131)
132. «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩. [↑](#footnote-ref-132)
133. «تفسیر المیزان» ج ١١ ص ٤٢٥. [↑](#footnote-ref-133)
134. «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩، و «ینابیع الموده» ص ١٠٤ باب ٣٠. [↑](#footnote-ref-134)
135. «تفسیر المیزان» ج ١١ ص ٤٢٥. [↑](#footnote-ref-135)
136. «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩، و «ینابیع الموده» ص ١٠٤ باب ٣٠. [↑](#footnote-ref-136)
137. «استیعاب» ج ٣ ص ٩٢٢. [↑](#footnote-ref-137)
138. «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩. [↑](#footnote-ref-138)
139. همان. [↑](#footnote-ref-139)
140. «تفسیر ابو السعود» ج ٣ ص ٢٣٥. [↑](#footnote-ref-140)
141. «تفسیر المیزان» ج ١١ ص ٤٢٥. [↑](#footnote-ref-141)
142. «تفسیر فخر» ج ١٩ ص ٧٠. [↑](#footnote-ref-142)
143. «غایة المرام» ص ٣٥٧ حدیث دوم، و «ینابیع الموده» ص ١٠٢ باب ٣٠، و «شواهد التنزیل» ص ٣٠٨. [↑](#footnote-ref-143)
144. «غایة المرام» ص ٣٥٧ حدیث پنجم، و «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦ ص ٥٠٤، و «ینابیع الموده» ص ١٠٢ باب ٣٠. [↑](#footnote-ref-144)
145. «غایة المرام» ص ٣٥٨ حدیث ششم و «المیزان» ج ١١ ص ٤٢٧. [↑](#footnote-ref-145)
146. «غایة المرام» ص ٣٥٨ حدیث نهم. [↑](#footnote-ref-146)
147. «غایة المرام» ص ٣٥٨ حدیث ششم مكّرر، و «ینابیع الموده» ص ١٠٢ باب ٣٠. [↑](#footnote-ref-147)
148. «تفسیر المیزان» ج ١ ص ٤٢٧. [↑](#footnote-ref-148)
149. «ینابیع المودّة» ص ١٠٢ باب ٣٠، و «غایة المرام» ص ٣٥٧ حدیث اوّل، و «شواهد التنزیل» حسكانی ص ٣٠٨، و «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦ ص ٥٠٤، و «تفسیر المیزان» ج ١١ ص ٤٢٧. [↑](#footnote-ref-149)
150. «شواهد التنزیل» ص ٣٠٧. [↑](#footnote-ref-150)
151. «شواهد التنزیل» ص ٣١٠. [↑](#footnote-ref-151)
152. همان. [↑](#footnote-ref-152)
153. «ینابیع المودّة» باب ٣٠ ص ١٠٤. [↑](#footnote-ref-153)
154. «غایة المرام» ص ٣٥٧ حدیث سوم، و در «ینابیع الموده» باب ٣٠ ص ١٠٣ از «مناقب» ابن شهرآشوب نقل كرده است، و «تفسیر برهان». [↑](#footnote-ref-154)
155. «غایة المرام» ص ٣٥٧ ذیل حدیث سوم و در «ینابیع الموده» باب ٣٠ ص ١٠٣. [↑](#footnote-ref-155)
156. «غایة المرام» ص ٣٥٧ حدیث ششم. [↑](#footnote-ref-156)
157. «غایة المرام» ص ٣٥٧ حدیث چهارم. [↑](#footnote-ref-157)
158. «غایة المرام» ص ٣٥٧ حدیث اول، و «المیزان» ج ١١ ص ٤٢٧. [↑](#footnote-ref-158)
159. «غایة المرام» ص ٣٥٨ حدیث سیزدهم، و «تفسیر مجمع البیان» ج ٣ ص 301. [↑](#footnote-ref-159)
160. «غایة المرام» ص ٣٥٨ حدیث هشتم، و «ینابیع الموده» باب ٣٠ ص ١٠٣، و در «مجمع البیان» ج ٣ ص ٣٠١ آورده است. [↑](#footnote-ref-160)
161. «غایة المرام» ص ٣٥٨ حدیث دوازدهم، و «ینابیع الموده» باب ٣٠ ص ١٠٣ مرفوعاً. [↑](#footnote-ref-161)
162. «غایة المرام» ص ٣٥٧ حدیث دوم مكّرر، و ذیل این حدیث را در «مجمع البیان» ج ٣ ص ٣٠١ آورده است، و «كافی» كتاب الحجه ج ١ ص ٢٥٧. [↑](#footnote-ref-162)
163. سوره نمل (٢٧) آیات ٣٨ تا ٤٠. [↑](#footnote-ref-163)
164. «ینابیع الموده» باب ٣٠ ص ١٠٣. [↑](#footnote-ref-164)
165. همان. [↑](#footnote-ref-165)
166. «غایة المرام» ص ٣٥٨ حدیث هجدهم. [↑](#footnote-ref-166)
167. «ینابیع الموده» باب ٣٠ ص ١٠٣. [↑](#footnote-ref-167)
168. «غایة المرام» ص ٣٥٨ حدیث سوم. [↑](#footnote-ref-168)
169. «ینابیع المودّة» باب ٣٠، ص ١٠٣. [↑](#footnote-ref-169)
170. «رجال» برقی ص ٢. [↑](#footnote-ref-170)
171. «رجال» ابن داود، ص ٢٠٥. [↑](#footnote-ref-171)
172. «تنقیح المقال» ج ٢، ص ١٨٥. [↑](#footnote-ref-172)
173. همان مصدر. [↑](#footnote-ref-173)
174. «قاموس الرجال» ج ٥، ص ٤٧١. [↑](#footnote-ref-174)
175. «استیعاب» ج ٣، ص ٩٢٢. [↑](#footnote-ref-175)
176. «أسدالغابة» ج ٣، ص ١٧٦. [↑](#footnote-ref-176)
177. «الدر المنثور» ج ٤، ص ٦٩. [↑](#footnote-ref-177)
178. «الدر المنثور» ج ٤، ص ٦٩. [↑](#footnote-ref-178)
179. «ینابیع المودّة» باب ٣٠، ص ١٠٤ نقلًا از كتاب «سلیم بن قیس هلالی»، و اصل این روایت مفصّلًا و مشروحاً در كتاب سلیم از صفحه ١٩٩ تا صفحه ٢٠١ موجود است. [↑](#footnote-ref-179)
180. این قسمت جزء آیه نیست. [↑](#footnote-ref-180)
181. «ینابیع المودّة» باب ٣٠، ص ١٠٤. [↑](#footnote-ref-181)
182. «مجمع البیان» ج ٣، ص ٣٠١. [↑](#footnote-ref-182)
183. همان. [↑](#footnote-ref-183)
184. همان. [↑](#footnote-ref-184)
185. این حدیث را احمد حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح اوّل در اوّل صفحه ١٨٢ و دوّم در آخر صفحه ١٨٩ در جزء پنجم از «مسند» خود به این طریق نقل می‌كند: قَالَ النَّبِى صَلّى الله عَليه و آلهِ و سلَّم: إنِّى تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلِينِ كِتابَ اللهِ وَ اهلَ بَيْتِى وَ أَنَّهُمَا لَن يَفْتَرِقا حَتَى يَرِدا عَلَّى الحَوْضَ. و در «تفسیر الدر المنثور» ج ٢ صفحه ٧ گوید: و اخرج الترمذى و حسنه و ابن الانبارى فى المصاحف عن زيد بن ارقم رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: انّى تارك فيكم ما ان تمسّكتم به لن تضلّوا بعدى، أحدهما أعظم من الاخر كتاب الله حبلٌ ممدودٌ من السماء إلى الارض و عترتى أهل بيتى و لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض فانظروا كيف تخلفونى فيهما. و در «غایة المرام» از ص ١١ به بعد، از طریق عامّه سی و نه حدیث، و از طریق خاصّه هشتاد و دو حدیث روایت می‌كند. [↑](#footnote-ref-185)
186. «الدر المنثور» ج ٤، ص ٦٩. [↑](#footnote-ref-186)
187. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٢٥٩. [↑](#footnote-ref-187)
188. همان. [↑](#footnote-ref-188)
189. همان مصدر. [↑](#footnote-ref-189)
190. سوره هود (١١) آیه ١٧. [↑](#footnote-ref-190)
191. «غایة المرام» از صفحه ٣٥٩ تا ٣٦١ [↑](#footnote-ref-191)
192. سورة الانفال (٨) قسمتی‌از آیه ٤٢. [↑](#footnote-ref-192)
193. سورة الاعراف (٧) قسمتی‌از آیه ٧٣. [↑](#footnote-ref-193)
194. سورة هود (١١) قسمتی‌از آیه ٢٨. [↑](#footnote-ref-194)
195. سورة محّمد ص (٤٧) آیه ١٤. [↑](#footnote-ref-195)
196. سورة الاشّعراء (٢٦) آیه ٢١٤. [↑](#footnote-ref-196)
197. «الدر المنثور» ج ٣ ص ٣٢٤ این احتمالات و اقوال را از صاحبانش ذكر كرده است و نیز در «مجمع البیان» ج ٣ ص ١٥٠ ذكر نموده است. [↑](#footnote-ref-197)
198. «تفسیر ابو الفتوح» رازی ج ٦ ص ٢٥٥. [↑](#footnote-ref-198)
199. یكی از اخلاء روحانی و اخوان ایمانی كه از مفاخر علماء طهران هستند در حین مطالعه نسخه خطی این كتاب در حاشیه چنین مرقوم داشته‌اند: «احتمال اینكه مراد از جمله شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله ایمان یوشع بن نون به تورات باشد بسیار مستبعد است و جملات آیه را بی ارتباط می‌كند، لهذا به خاطر ندارم كه احدی از مفسرین این احتمال را داده باشند و روایتی نیز در این باب نرسیده است، بلی برخی از مفسرین احتمال داده‌اند كه مراد از شاهد مزبور شخص حضرت موسی بن عمران باشد و شهادت او بر مثل قرآن یعنی تورات از آن حیث است كه تورات مشتمل بر وصف نبّی اكرم و بشارت به آمدن آن حضرت است، در این صورت ارتباط درست می‌شود». مؤلف كتاب می‌گوید: این كلام، تمام نیست زیرا اولًا در صورتی دلالت از جمله و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله، بر ایمان یوشع بن نون بر تورات مستبعد است و ربط جمله را به طور واضح روشن نمی‌كند كه مراد از تورات فقط همان كتاب آسمانی باشد، نه از حیث اشتمال آن بر وصف نبی اكرم و بشارت به آمدن آن حضرت، ولیكن اگر مراد از تورات در این آیه، كتابی از این جهت باشد معنی كاملًا روشن و ارتباط برقرار است. و چه فرق می‌كند كه ما شاهد از بنی اسرائیل را در این آیه موسی پیغمبر بدانیم یا وصیّ او: شمعون بن نون؟ زیرا در هر دو صورت كلمه مثله را باید تورات قرار دهیم و چون تورات مشتمل است بر تصدیق به رسول اكرم، لذا این آیه دلیل و حجّتی می‌شود برای رسول الله بر علیه یهود كه دعوت آن حضرت را نمی‌پذیرفتند. و ثانیاً در روایتی كه همین جا ذكر می‌كنیم از سیوطی وارد است كه: فآمن هذا بكتابه و بنبیّه و كفرتم یا اهل مكه یعنی: آن شاهد از بنی اسرائیل به كتاب خدا و به پیغمبر او ایمان آورد و ای اهل مكه شما كافر شدید! و معلوم است كه ظاهر از نبیّه همان پیغمبری است كه در آن زمان بوده است یعنی حضرت موسی؛ نه پیغمبر اسلام كه این آیه از جانب او به عنوان اتمام حجت بر علیه یهود اقامه می‌شود؛ و می‌خواهد بگوید كه او به پیغمبرش ایمان آورد؛ چرا شما به پیغمبرتان ایمان نمی‌آورید؟! و بنابر این، مراد از شاهد غیر از یوشع بن نون نمی‌تواند بوده باشد. و ما گرچه روایتی در این باب نداریم لیكن روایتی هم بر خلاف آن نداریم؛ و قول مفسّران تا وقتی مستند به حجّت قطعی و روایت وارده از جانب معصوم نباشد؛ مجرّد نظریه شخصیّه تلّقی می‌شود ورد آن بر اساس ظواهر و قرائن مستفاده از تطبیق آیات و تجزیه و تحلیل در معنی و مراد مستفاد از آیات بدون اشكال است. [↑](#footnote-ref-199)
200. «الدر المنثور» ج ٦ ص ٤٠. [↑](#footnote-ref-200)
201. مجمع‌البیان‌ج ٥ ص ٨٦. [↑](#footnote-ref-201)
202. «تفسیر صافی» ج ٢ ص ٥٥٤ به عنوان قیل عبد الله بن سلام ذكر كرده. [↑](#footnote-ref-202)
203. «تفسیر المیزان» ج ١٨ ص ٢١٠. [↑](#footnote-ref-203)
204. «الدر المنثور» ج ٦ ص ٣٩. [↑](#footnote-ref-204)
205. استیعاب ج ٣ ص ٩٢٢. [↑](#footnote-ref-205)
206. «الدر المنثور» ٣ ج ٦ ص ٣٩. [↑](#footnote-ref-206)
207. همان. [↑](#footnote-ref-207)
208. همان مصدر [↑](#footnote-ref-208)
209. همان مصدر [↑](#footnote-ref-209)
210. همان مصدر [↑](#footnote-ref-210)
211. «غایة المرام» ص ٣٥٩ حدیث دوّم، و در «ینابیع الموده» ص ٩٩ با مختصر اختلافی در لفظ آورده است. [↑](#footnote-ref-211)
212. «تفسیر المیزان» ج ١٠ ص ٢٠١. [↑](#footnote-ref-212)
213. «غایة المرام» ص ٣٥٩ حدیث سوم. [↑](#footnote-ref-213)
214. «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٢٨٠. [↑](#footnote-ref-214)
215. «غایة المرام» ص ٣٦٠ حدیث هشتم و در «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦ ص ٢٥٦ از ثعلبی نقل كرده است [↑](#footnote-ref-215)
216. «تفسیر المیزان» ج ١٠ ص ٢٠١. [↑](#footnote-ref-216)
217. «غایة المرام» ص ٣٦٢ حدیث یازدهم. [↑](#footnote-ref-217)
218. «غایة المرام» ص ٣٦٢ حدیث سیزدهم. [↑](#footnote-ref-218)
219. «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٢٨٠. [↑](#footnote-ref-219)
220. «غایة المرام» ص ٣٦٠ حدیث هفدهم. [↑](#footnote-ref-220)
221. «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٢٧٦. [↑](#footnote-ref-221)
222. «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٢٧٩. [↑](#footnote-ref-222)
223. «الدر المنثور» ص ٣٢٤. [↑](#footnote-ref-223)
224. «غایة المرام» ص ٣٦١ حدیث اوّل و نیز در همین كتاب ص ٣٦٢ حدیث هشتم از عیاشی در تفسیر خود از حضرت امام باقر علیه السلام نقل كرده است و در آخرش حضرت فرموده است: ثم أوصیاؤه واحدا بعد واحد. [↑](#footnote-ref-224)
225. «غایة المرام» ص ٣٦١ حدیث دوم و «تفسیر المیزان» ج ١٠ ص ١٩٩. و در «كافی» بدین لفظ است: أمیرالمؤمنین علیه السلام الشاهد من رسول الله، و رسول الله علی بینه من ربه. [↑](#footnote-ref-225)
226. این روایت را ما در اینجا از «غایة المرام» نقل كرده‌ایم ولی مفصلا و مشروحا با مقدمات مذاكراتی كه بین قیس و معاویه اتفاق افتاده است در «كتاب سلیم بن قیس» از صفحه ١٩٩ تا صفحه ٢٠٢ وارد است. [↑](#footnote-ref-226)
227. «غایة المرام» ص ٣٦١ حدیث هفتم. [↑](#footnote-ref-227)
228. نسب عمرو عاص را ابن ابی الحدید در ج ٦ ص ٢٨١ از «شرح نهج البلاغه» این طور ذكر كرده است: عمرو عاص بن وائل و گوید: پدر او عاص‌بن وائل یكی از مسخره كنندگان به رسول خدا و اذیت كنندگان و دشمنان آن حضرت بوده است و خدا درباره او به رسول خود این آیه را فرستاد: ﴿إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾. [↑](#footnote-ref-228)
229. «غایة المرام» ص ٣٥٩ حدیث اوّل، و «مناقب» خوارزمی طبع نجف ص ١٢٩ و ص ١٣٠. [↑](#footnote-ref-229)
230. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ٢ از صفحه ٦١ تا صفحه ٧٣ در ضمن شرح خطبه بیست و ششم مفصّلًا طریق پیوستن معاویه با عمرو عاص را ذكر كرده است. [↑](#footnote-ref-230)
231. «شرح النهج» ج ٦ از صفحه ٢٨٠ تا ٣٣٠. [↑](#footnote-ref-231)
232. شرح نهج البلاغه» ج ٦ ص ٢٨٢. [↑](#footnote-ref-232)
233. همان. [↑](#footnote-ref-233)
234. همان. [↑](#footnote-ref-234)
235. همان. [↑](#footnote-ref-235)
236. همان. [↑](#footnote-ref-236)
237. كتاب «سلیم» ص ١٧٢. [↑](#footnote-ref-237)
238. عهدوا الى سلا جمل و وضعوه على رأس رسول الله. سلی بچّه دان و رحم است كه بچّه در آن زندگی می‌كند و اگر پاره شود بچّه و مادر هر دو می‌میرند، به خلاف مشیمه كه پوست نازكی است در داخل بچّه دان كه روی بچّه است و با بچّه هنگام وضع حمل خارج می‌شود. [↑](#footnote-ref-238)
239. شرح نهج البلاغه» ج ٦ ص ٢٨٢. [↑](#footnote-ref-239)
240. همان. [↑](#footnote-ref-240)
241. شرح نهج البلاغه» ج ٦ ص ٢٨٣. [↑](#footnote-ref-241)
242. «شرح نهج البلاغه» شرح خطبه ٨٣ ج ٦ ص ٣١٨ و ص ٣١٩. [↑](#footnote-ref-242)
243. «استیعاب» ج ٣، ص ١١٨٥. [↑](#footnote-ref-243)
244. «شرح النهج» ابن أبی الحدید، ج ٦، ص ٣٢٠، و «استیعاب» ج ٣، ص ١١٨٦. [↑](#footnote-ref-244)
245. «شرح النهج» ج ٦، ص ٣٢٠. [↑](#footnote-ref-245)
246. «شرح النهج» ج ٦، ص ٣٢٠، و «استیعاب» ج ٣، ص ١١٨٧. [↑](#footnote-ref-246)
247. «شرح النهج» ج ٦، ص ٣٢١، و «استیعاب» ج ٣، ص ١١٨٧. [↑](#footnote-ref-247)
248. «شرح نهج البلاغة» ابن أبی الحدید ج ٢، ص ٦٣. [↑](#footnote-ref-248)
249. «مناقب» خوارزمی ص ١٣٢. [↑](#footnote-ref-249)
250. «شرح نهج البلاغة» ابن أبی الحدید، ج ٦، ص ٢٨٧. [↑](#footnote-ref-250)
251. «شرح النهج» ج ٦، ص ٢٩٥. [↑](#footnote-ref-251)
252. «ینابیع المودّة» ص ٩٩. [↑](#footnote-ref-252)
253. «غایة المرام» ص ٣٦١ حدیث پنجم. [↑](#footnote-ref-253)
254. «تفسیر المیزان» ج ١٠، ص ١٩٩. [↑](#footnote-ref-254)
255. «ینابیع المودّة» ص ٩٩. [↑](#footnote-ref-255)
256. «تفسیر المیزان» ج ١٠، ص ٢٠١. [↑](#footnote-ref-256)
257. «ینابیع المودّة» باب ٢٦ ص ٩٩. [↑](#footnote-ref-257)
258. همان. [↑](#footnote-ref-258)
259. همان. [↑](#footnote-ref-259)
260. «تفسیر المیزان» ج ١٠، ص ٢٠١. [↑](#footnote-ref-260)
261. «الدر المنثور» ج ٣، ص ٣٢٤. [↑](#footnote-ref-261)
262. همان. [↑](#footnote-ref-262)
263. «شواهد التنزیل» ج ١، ص ٢٧٥. [↑](#footnote-ref-263)
264. همان كتاب ص ٢٧٦. [↑](#footnote-ref-264)
265. همان كتاب، ص ٢٧٨. [↑](#footnote-ref-265)
266. «غایة المرام» ص ٣٥٩ حدیث چهارم. [↑](#footnote-ref-266)
267. «غایة المرام» ص ٣٦٠، حدیث نهم. [↑](#footnote-ref-267)
268. همان كتاب ص ٣٦١، حدیث سوّم. [↑](#footnote-ref-268)
269. «تفسیر المیزان» ج ١٠، ص ٢٠٠. [↑](#footnote-ref-269)
270. «شواهد التنزیل» ج ١، ص ٢٨٠. [↑](#footnote-ref-270)
271. كتاب ص ٢٨١. [↑](#footnote-ref-271)
272. «غایة المرام» ص ٣٦٠ حدیث دهم [↑](#footnote-ref-272)
273. «مناقب» ابن المغازلی حدیث ٣١٨، ص ٢٧٠. [↑](#footnote-ref-273)
274. «ینابیع المودّة»، باب ٢٦، ص ٩٩. [↑](#footnote-ref-274)
275. «الدر المنثور» ج ٣، ص ٣٢٤ [↑](#footnote-ref-275)
276. «شواهد التنزیل» ج ١، از ص ٢٧٦ تا ص ٢٨١. [↑](#footnote-ref-276)
277. پاورقی ج ١، ص ٢٧٧ از «شواهد التنزیل». [↑](#footnote-ref-277)
278. پاورقی ج ١، ص ٢٧٩ از «شواهد التنزیل» [↑](#footnote-ref-278)
279. «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦، ص ٢٥٦. [↑](#footnote-ref-279)
280. «غایة المرام»، باب ٦١، ص ٣٥٩. [↑](#footnote-ref-280)
281. «غایة المرام» باب 62، ص ٣٦٠. [↑](#footnote-ref-281)
282. همان. [↑](#footnote-ref-282)
283. همان. [↑](#footnote-ref-283)
284. همان. [↑](#footnote-ref-284)
285. همان. [↑](#footnote-ref-285)
286. همان. [↑](#footnote-ref-286)
287. همان. [↑](#footnote-ref-287)
288. «غایة المرام» باب ٦١ ص ٣٦١. [↑](#footnote-ref-288)
289. همان. [↑](#footnote-ref-289)
290. «غایة المرام» باب ٦٢ ص ٣٦٢. [↑](#footnote-ref-290)
291. همان. [↑](#footnote-ref-291)
292. «تفسیر المیزان» ج ١٠، ص ٢٠٠. [↑](#footnote-ref-292)
293. «بحار الانوار» ج ٩، ص ٧٣. [↑](#footnote-ref-293)
294. همان. [↑](#footnote-ref-294)
295. همان. [↑](#footnote-ref-295)
296. «بحار الانوار» ج ٩، ص ٧٣ [↑](#footnote-ref-296)
297. همان. [↑](#footnote-ref-297)
298. همان. [↑](#footnote-ref-298)
299. همان. [↑](#footnote-ref-299)
300. «بحار الانوار» ج ٩، ص ٧٤. [↑](#footnote-ref-300)
301. همان. [↑](#footnote-ref-301)
302. همان. [↑](#footnote-ref-302)
303. همان. [↑](#footnote-ref-303)
304. همان. [↑](#footnote-ref-304)
305. همان. [↑](#footnote-ref-305)
306. همان. [↑](#footnote-ref-306)
307. همان. [↑](#footnote-ref-307)
308. همان. [↑](#footnote-ref-308)
309. همان. [↑](#footnote-ref-309)
310. همان. [↑](#footnote-ref-310)
311. در جلد اوّل «مناقب ابن شهرآشوب» ص ٥٦٩ گوید: أبو عبید فی «غریب الحدیث»: انّ النبىّ قال لامير المؤمنين: انّ لك بيتاً فى الجنّة و انّك لذو قرنيها. سويد بن غفلة و أبو الطفيل: قالَ أمير المؤمنين: انّ ذا القرنين كان ملكاً عادلًا فأحبّه الله و ناصح الله فيَصَحَهُ اللهُ، امَر قومه بتقوى الله فضربوه على قرنه بالسّيف فغاب عنهم ما شاء الله ثمّ رجع اليهم فدعاهم الى الله فضربوه على قرنه الاخر بالسيف فذلك قرناه، و فيكم مثله ـ يعنى نفسه لانّه ضرب على رأسه ضربتين احدهما يوم الخندق و الثانى ضربة ابن مُلجَم ـ. [↑](#footnote-ref-311)
312. «تفسیر ابو الفتوح» رازی» ج ٦، ص ٢٥٦ تا ص ٢٥٨. [↑](#footnote-ref-312)
313. تعلیقه ص ٢٥٧ از ج ٦ «تفسیر ابو الفتوح» و ما عبارت شعرانی و عبارت أبو الفتوح را در متن نقل به معنی نمودیم. [↑](#footnote-ref-313)
314. «نهج البلاغة» ج اوّل، ص ١٨٣. الخطبة. [↑](#footnote-ref-314)
315. «ذخائر العقبی» ص ٨٩ از احمد حنبل در «مناقب» آورده است. و أبو نعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» ج ١ ص ٦٤ از موسی بن عثمان حضرمی با سند خود از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس روایت كرده است كه: قَالَ: قَالَ رَسول الله صلَّى الله عليه و آله و سلَّم: مَا أنزلَ اللهُ آية فِيها ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ الّاو علىٌّ رَأسُها و أميرُها. [↑](#footnote-ref-315)
316. سوره مائده ٥ ـ آیه ٥٥. [↑](#footnote-ref-316)
317. سوره مائده ٥ ـ آیه ٦٧. [↑](#footnote-ref-317)
318. سوره مائده ٥ ـ آیه ٣. [↑](#footnote-ref-318)
319. سوره مائده ٥ ـ آیه ٣. [↑](#footnote-ref-319)
320. «ینابیع المودّة» ص ٥٣ باب هفتم. [↑](#footnote-ref-320)
321. این حدیث از احادیث متواتر است كه فریقین با اسناد كثیری از رسول خدا هنگام عزیمت به غزوه تبوك نقل كرده‌اند و در غالب از مجامیع شیعه و سنّی مذكور است. [↑](#footnote-ref-321)
322. «نهج البلاغه» ج ٢، ص ٧٣ ضمن نامه به عثمان بن حُنَیْف. [↑](#footnote-ref-322)
323. سوره رعد ١٣ ـ آیه ٤٣. [↑](#footnote-ref-323)
324. «نهج البلاغة»، ج ١، ص ٣٩٢. ضمن خطبه قاصعه. [↑](#footnote-ref-324)
325. «بحار الانوار» ج ٣، ص ٢٨٧ باب الوسیلة فی المعاد. [↑](#footnote-ref-325)
326. «بحار الانوار» ج ٣، ص ٢٨٥ باب الوسیلة فی المعاد. [↑](#footnote-ref-326)
327. «بحار الانوار» ج ٣، ص ٢٨٩ باب اللواء فی المعاد. [↑](#footnote-ref-327)
328. همان كتاب ص ٢٩٠. [↑](#footnote-ref-328)
329. همان. [↑](#footnote-ref-329)
330. همان كتاب ص ٢٨٧. [↑](#footnote-ref-330)
331. «البدایة و النهایة» ج ٧، ص ٣٥٩، و «ذخائر العقبی» ص ٧٧، و «مطالب السؤول» ص ١٣، و «نظم درر السمطین» ص ١١٣، و «حلیة الاولیاء» ج ١ ص ٦٤، و «علیٌّ و الوصیّة» ص ٢٢ و ص ١٧٤، و «استدراكات علیٌّ و الوصیة» ص ٣٨٢ نقلًا عن «تاریخ» ابن عساكر خطّی، و در «غایة المرام» ص 520 شانزده حدیث از طریق عامّه و شش حدیث در ص ٥٢١ از طریق خاصّه. و در «الغدیر» ج ٦ از ص ٦١ إلی ص ٧٧ یكصد و سی و چهار مصدر از مصادر این حدیث را ذكر كرده است. [↑](#footnote-ref-331)
332. «مستدرك الوسائل» ج ٣، ص ١٩٧، ابواب المزار. [↑](#footnote-ref-332)
333. «مفاتیح الجنان» ص ٢٥٥، زیارت ششم أمیر المؤمنین علیه السّلام. [↑](#footnote-ref-333)
334. «مفاتیح الجنان» ص ٣٥٦، ٣٥٧. [↑](#footnote-ref-334)
335. سوره رعد (١٣) آیه ٧. [↑](#footnote-ref-335)
336. سوره انفال (٨) آیه ٢٣. [↑](#footnote-ref-336)
337. «تفسیر ابو الفتوح» رازی ج ٦ ص ٤٦٢. [↑](#footnote-ref-337)
338. «تفسیر مجمع البیان» ج ٣ ص ٢٧٨ و «تفسیر فخر رازی» ج ١٩ ص ١٤. [↑](#footnote-ref-338)
339. «الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥. [↑](#footnote-ref-339)
340. همان. [↑](#footnote-ref-340)
341. «تفسیر فخر رازی» ج ١٩ ص ١٤. [↑](#footnote-ref-341)
342. «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦ ص ٤٦٢. [↑](#footnote-ref-342)
343. «تفسیر مجمع البیان» ج ٣ ص ٢٧٨. [↑](#footnote-ref-343)
344. «تفسیر الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥. [↑](#footnote-ref-344)
345. همان. [↑](#footnote-ref-345)
346. تفسیر فخر ج ١٩ ص ١٣. [↑](#footnote-ref-346)
347. تفسیر مجمع ج ٣ ص ٢٧٨. [↑](#footnote-ref-347)
348. «تفسیر مجمع البیان» ج ٣ ص ٢٧٨. [↑](#footnote-ref-348)
349. همان. [↑](#footnote-ref-349)
350. «تفسیر المیزان» ج ١١ ص ٣٣٥ و ص ٣٥٩. [↑](#footnote-ref-350)
351. «الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥. [↑](#footnote-ref-351)
352. تفسیر بیان السعاده ج ١ ص ٣٩٢. [↑](#footnote-ref-352)
353. «تفسیر روح البیان» ج ٤ ص ٣٤٦. [↑](#footnote-ref-353)
354. «مناقب» ابن شهرآشوب ج ١ ص ٥٦٧. و در «غایة المرام» ص ٢٣٧، و در «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٩، و در «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٥ از «مناقب» ابن شهرآشوب نقل كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-354)
355. «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث اول مكرراً، و «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٨. [↑](#footnote-ref-355)
356. «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث ششم مكررا". [↑](#footnote-ref-356)
357. «غایة المرام» ص ٢٣٥ ذیل حدیث ششم مكررا"، و «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٨. [↑](#footnote-ref-357)
358. «غایة المرام» ص ٢٣٦ حدیث هشتم، و «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٨. [↑](#footnote-ref-358)
359. «غایة المرام» ص ٢٣٦ حدیث دهم. [↑](#footnote-ref-359)
360. «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٦، و «غایة المرام» ص ٢٣٧ حدیث هفدهم. [↑](#footnote-ref-360)
361. «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث دوم مكررا" و «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٨. [↑](#footnote-ref-361)
362. «تفسیر برهان» ص ٥١٩. [↑](#footnote-ref-362)
363. «غایة المرام» ص ٢٣٧ حدیث هجدهم، و «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٦. [↑](#footnote-ref-363)
364. «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث سوم مكررا". [↑](#footnote-ref-364)
365. «غایة المرام» ص ٢٣٥ در ذیل حدیث چهارم مكرر ذكر كرده است. [↑](#footnote-ref-365)
366. «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث اول. [↑](#footnote-ref-366)
367. «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث چهارم. [↑](#footnote-ref-367)
368. «مناقب» ابن شهرآشوب ج ١ ص ٥٦٧. [↑](#footnote-ref-368)
369. همان. [↑](#footnote-ref-369)
370. همان. [↑](#footnote-ref-370)
371. همان. [↑](#footnote-ref-371)
372. همان. [↑](#footnote-ref-372)
373. «مجمع البیان» ج ٣ ص ٢٧٨. [↑](#footnote-ref-373)
374. «تفسیر صافی» ج ١ ص ٨٦٥. [↑](#footnote-ref-374)
375. همان. [↑](#footnote-ref-375)
376. همان. [↑](#footnote-ref-376)
377. همان. [↑](#footnote-ref-377)
378. همان. [↑](#footnote-ref-378)
379. «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٩. [↑](#footnote-ref-379)
380. همان. [↑](#footnote-ref-380)
381. همان. [↑](#footnote-ref-381)
382. همان. [↑](#footnote-ref-382)
383. همان. [↑](#footnote-ref-383)
384. «تفسیر الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥. [↑](#footnote-ref-384)
385. «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٢٩٥. [↑](#footnote-ref-385)
386. همان كتاب ص ٢٩٧. [↑](#footnote-ref-386)
387. همان. [↑](#footnote-ref-387)
388. همان كتاب ص ٢٩٨. [↑](#footnote-ref-388)
389. همان كتاب ص ٢٩٩. [↑](#footnote-ref-389)
390. همان كتاب ص ٣٠٣. [↑](#footnote-ref-390)
391. «غایة المرام» ص ٢٣٧ حدیث پانزدهم. [↑](#footnote-ref-391)
392. «غایة المرام» ص ٢٣٧ حدیث نوزدهم. [↑](#footnote-ref-392)
393. «غایة المرام» ص ٢٣٧ حدیث بیست و سوم. [↑](#footnote-ref-393)
394. «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٦. [↑](#footnote-ref-394)
395. همان. [↑](#footnote-ref-395)
396. «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٦. [↑](#footnote-ref-396)
397. همان. [↑](#footnote-ref-397)
398. همان. [↑](#footnote-ref-398)
399. همان. [↑](#footnote-ref-399)
400. همان. [↑](#footnote-ref-400)
401. «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٨. و در «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث هفتم از ابن صباغ مالكی در فصول المهمه از ابن عباس روایت كرده است كه قال: لمّا نزلت قوله تعالى: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ قال رسول الله (ص): انّا المنذر و على الهادى، و بك يا علىّ يهتدى المهتدون. [↑](#footnote-ref-401)
402. «غایة المرام» ص ٣٢٧ حدیث بیست و یكم. [↑](#footnote-ref-402)
403. «الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥. [↑](#footnote-ref-403)
404. «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٣٠٠. [↑](#footnote-ref-404)
405. پاورقی «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٣٠١. [↑](#footnote-ref-405)
406. «الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥، و «تفسیر المیزان» ج ١١ ص ٣٦٠ نقلا" عن «الدر المنثور». [↑](#footnote-ref-406)
407. «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث پنجم، و «مناقب» ابن شهرآشوب ج ١ ص ٥٦٧، «ینابیع الموده» باب ٢٦ ص ٩٩. و نیز عین این روایت را حموینی با سند خود از ابو هریره تخریج كرده است. [↑](#footnote-ref-407)
408. «مناقب» ج ١ ص ٢٩٩. [↑](#footnote-ref-408)
409. «شواهد التنزیل» ج ١ ص 567. [↑](#footnote-ref-409)
410. همان. [↑](#footnote-ref-410)
411. همان كتاب ص ٣٠٠. [↑](#footnote-ref-411)
412. «غایة المرام» ص ٢٣٦ حدیث نهم، و «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٨. [↑](#footnote-ref-412)
413. «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٦. [↑](#footnote-ref-413)
414. «تفسیر الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥، و «تفسیر المیزان» ج ١١ ص 360 نقلاً عن «الدر المنثور»، و «تفسیر فخر رازی» ج ١٩ ص ١٤. و در پاورقی ج ١ ص ٢٩٥ از «شواهد التنزیل» گوید: در كنز العمال ج ٦ ص ١٥٧ از دیلمی از ابن عبّاس آورده است، و در «ینابیع المودّة» باب ٢٦ ص ٩٩ با مختصر اختلافی در لفظ از ثعلبی در كشّاف آورده است. [↑](#footnote-ref-414)
415. «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٩، و «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٥، و «تفسیر ابو الفتوح» رازی ج ٦ ص ٤٦٣، و «تفسیر المیزان» ج ١١ ص ٣٦٠، و «مناقب» ابن شهرآشوب ج ١ ص ٥٦٧. [↑](#footnote-ref-415)
416. پاورقی ج ١ ص ٢٩٣ «شواهد التنزیل». [↑](#footnote-ref-416)
417. «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٢٩٣ تا ص ٢٩٦. [↑](#footnote-ref-417)
418. «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٣٠٢. [↑](#footnote-ref-418)
419. «مناقب» ابن شهرآشوب ج ١ ص ٥٦٧، و «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٥. [↑](#footnote-ref-419)
420. «تفسیر ابو الفتوح» ج ٣ ص ٢٧٨. [↑](#footnote-ref-420)
421. «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٩. [↑](#footnote-ref-421)
422. «غایة المرام» ص ٢٣٧ حدیث بیستم. [↑](#footnote-ref-422)
423. «تفسیر المیزان» ج ١١ ص ٣٦٠. [↑](#footnote-ref-423)
424. «الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥. [↑](#footnote-ref-424)
425. «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٢٩٧ و ص ٢٩٨. [↑](#footnote-ref-425)
426. «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث دوّم و سوّم، و «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٥ از «مناقب» ابن شهرآشوب. [↑](#footnote-ref-426)
427. همان مصادر. [↑](#footnote-ref-427)
428. «مناقب» ابن شهرآشوب ص ٥٦٧، و «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٩. [↑](#footnote-ref-428)
429. «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٦. [↑](#footnote-ref-429)
430. «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٢٩٦. [↑](#footnote-ref-430)
431. «مناقب» ابن شهرآشوب ج ١ ص ٥٦٧، و «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٥ نقلًا عن المناقب. [↑](#footnote-ref-431)
432. «شواهد التنزیل» ج ١، ص ٣٠٢. [↑](#footnote-ref-432)
433. «غایة المرام» ص ٢٣٦ حدیث چهاردهم نقلًا عن سلیم بن قیس هلالی كوفی، و «تفسیر برهان» ج ١، ص ٥١٩. [↑](#footnote-ref-433)
434. در «تفسیر برهان» لفظ الی را آورده است، و در «غایة المرام» نیز آورده لكن در «بحار الانوار» مجلسی نیاورده است [↑](#footnote-ref-434)
435. «غایة المرام» ص ٢٣٧ حدیث شانزدهم و «تفسیر برهان» ج ١، ص ٥١٩ و «بحار الانوار» ج ٩، ص ٧٦. [↑](#footnote-ref-435)
436. «اصول كافی» ج ١، ص ١٩٢، و در «تفسیر برهان» ج ١، ص ٥١٨ و در «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث سوّم مكرّر آورده است. [↑](#footnote-ref-436)
437. «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث ششم، و «تفسیر برهان» ج ١، ص ٥١٩. [↑](#footnote-ref-437)
438. «تفسیر برهان» ج ١، ص ٥١٩. [↑](#footnote-ref-438)
439. «غایة المرام» ص ٢٣٦، حدیث یازدهم، و «تفسیر برهان» ج ١، ص ٥١٧ و ص ٥١٨ [↑](#footnote-ref-439)
440. این عبارات را در مقدّمه طبع «عبقات» در جزء اوّل از جلد دوازدهم در قسمت اوّل مقابل صفحه اوّل آورده است. [↑](#footnote-ref-440)
441. فهرست مآخذ سند حدیث ثقلین از ص ١١٦٥ تا ١١٨٨ از ضمیمه طبع جلد آخر از جلد دوازدهم «عبقات الانوار». [↑](#footnote-ref-441)
442. مجموع این دو جزء را كه جلد دوازدهم را تشكیل می‌دهد مؤسّسه نشر نفائس مخطوطات اصفهان در شش مجلّد به طبع رسانیده است. [↑](#footnote-ref-442)
443. «ینابیع المودّة» ص ٤٨٢ باب نَودَم. و در «غایة المرام» ص ٢٩٨ در تحت عنوان حدیث بیست و ششم ضمن خطبه حضرت امام حسن علیه السّلام در موقع بیعت با معاویه ذكر كرده و با سند دیگر مختصر این خطبه را در ص ٢٩٨ و ص ٢٩٩ در تحت عنوان حدیث بیست و هفتم بیان كرده و در سطر ١٥ عین آن عبارت حضرت را راجع به ولایت امّت ذكر كرده است. [↑](#footnote-ref-443)
444. «نهج البلاغة» جزء اوّل، ص ٢٦٢. [↑](#footnote-ref-444)
445. «نهج البلاغة» خطبه ١٤٥ جزء اوّل ص ٢٦٧، و «ینابیع المودّة» ص ٤٤٦. [↑](#footnote-ref-445)
446. «شرح صحیفه» سیّد علیخان، ص ٥٠٠ [↑](#footnote-ref-446)
447. سوره رعد، ١٣: آیه ٢٨ [↑](#footnote-ref-447)
448. سوره ملك ٦٧ ـ آیه ١٠ و ١١ [↑](#footnote-ref-448)
449. سوره واقعه ٥٦ ـ آیات ٧ الی ١١ و ٨٨ الی ٩٤. [↑](#footnote-ref-449)
450. «نهج البلاغة» جزء دوّم، ص ١٧١ [↑](#footnote-ref-450)
451. «اصول كافی» ج ١ كتاب الحجّة ص ١٧٩ [↑](#footnote-ref-451)
452. همان. [↑](#footnote-ref-452)
453. اصول كافی ج ١ كتاب الحجه ص ١٨٠. [↑](#footnote-ref-453)
454. همان. [↑](#footnote-ref-454)
455. همان كتاب، ص ١٧٨ [↑](#footnote-ref-455)
456. همان. [↑](#footnote-ref-456)
457. «اصول كافی» ج ١، ص ١٧٨ [↑](#footnote-ref-457)
458. همان. [↑](#footnote-ref-458)
459. همان. [↑](#footnote-ref-459)
460. «اصول كافی» ج ١، ص ١٧٩ [↑](#footnote-ref-460)
461. همان. [↑](#footnote-ref-461)
462. «اصول كافی» ج ١، ص ١٧٩ [↑](#footnote-ref-462)
463. همان. [↑](#footnote-ref-463)
464. «نهج البلاغة» جزء دوّم ص ١٧٣ [↑](#footnote-ref-464)
465. «اصول كافی» ج ١، ص ١٧٨. [↑](#footnote-ref-465)
466. همان كتاب، ص ١٧٩ [↑](#footnote-ref-466)
467. «اصول كافی» ج ١، ص ١٧٧. [↑](#footnote-ref-467)
468. «تفسیر برهان» ج ١، ص ٥١٧ [↑](#footnote-ref-468)
469. «غایة المرام» ص ٢٣٦، حدیث دوازدهم. [↑](#footnote-ref-469)
470. «بحار الانوار» ج ٩، ص ٧٦ و ص ٧٧ [↑](#footnote-ref-470)
471. «عبقات الانوار» جلد دوازدهم جزء دوّم قسمت اوّل و دوّم و سوّم طبع اصفهان مؤسّسه نشر كتب مخطوط اصفهان. [↑](#footnote-ref-471)